

مرآة الحقیقہ

تألیف

جناب حسن رحمانی نوش آبادی

مؤسسه علمی مطبوعات امری

۱۲۹ بیع

هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان

برای استحضار قارئین گرام و دوستان ذوی العزوالا احترام
 معروض میدارد که در طی مسافرت و انجام وظائف و جدانی و
 ابلاغ پیام روحانی تصادف نمود که بایک نفر از طالبان حقیقت
 وعدّه دیگر از نفوس متفرقه در نوزده جلسه با کمال مهر و محبت
 گفتگو نمودیم و بنا بتقاضا و وسئلت طرف بر حسب اقتضای وقت
 واستعداد حضار بعضی از تعالیم اساسیه و مزایای دیانت
 مقدسه بهائیه بنحو اشاره و اختصار باطلاع ایشان رسید
 و چون مطالب جنبه عمومی داشت و برای اغلب نفوس مفید
 بود لهذا تمام سئوال و جوابها جمع آوری و مرتب و منظم گشته
 بصورت این کتاب درآمد و بنام مرآة الحقیقه نامیده شد
 امید است که دوستان راستان و ارباب علم و عرفان بر نارسائی
 عبارات و سائرنواقص کتاب خرد نه بگیرند و عندم لیاقت و مهارت
 ناطق و کاتب را در پروراندن مطالب در نظر نیارند بلکه بروح
 معانی و حقائق عالیه روحانی که در قوالب الفاظ و عبارات
 ناقصه المبانی این عبد فانی جاری و ساری است ناظر
 باشند حقیقت را نگردند نه ظاهر و صورت و معانی را بینند نه
 لفظ و عبارت و السلام فانی حسن نوش آبادی .

جلسه اول

شبى از شبها در يکى از محافل تبليفى با عدهٔ از دوستان
نشسته و صحبتهاى روحانى و امرى ميداشتيم و در اين
موضوعات از هر درى سخن ميگفتيم گل ميگفتيم و سنبل ميشنيک
که ناگاه در ب منزل صد اکر و شخصى مؤدب و موقر با اتفاق يکى
از احبا وارد شد سلام کرد و بر صدر مجلس نشست و پيس از
تعارفات رسمى نظرى با اطراف مجلس افکند و تأمل و تعمق در
حال و وجنات احوال حضار نمود و سپس شروع بمکالمه و صحبت
کرد و فرمود من اسم و شهرتم فلان و شغل و مقام و تحصيلا تم
چنين و چنان مدها بود ميشنيد م که بهائيهما محافل
تبليفى دارند و نفوس را دعوت بدین خود مينمايند خيلى ميل
داشتم که يکوقتى حاضر شوم و مطالبشان را بشنوم ولى موفق
نميشدم تا اينکه امشب سعادت يارى کرد و بوسيلهٔ اين شخصى
که با هم سابقهٔ آشنائى و رفاقت داشتيم شرفياب شدم و ميل
دارم مقصد و مدعاى شما را بدانم و از افکار و مرام شما مطلع

شوم و قبلا " هم عرض کنم که من مسلمان زاده و درمهد اسلام پرورش یافته ام ولی فعلا " در اثر مطالعات همه مذاهب و ادیان را در حد تساوی میدانم و همه احترام میگذارم و باهیچیک از ارباب مذاهب غرضی ندارم زیرا میدانم که هیچیک بردیگری برتری ندارد کسل بتقلید پدر و مادر و پیشوای روحانی خود دینی را گرفته و پیروی میکنند و بحسب تقلید و عادات اعمالی را در دین خود بجای آورند هر کس در هر دینی متولد شده همان دین را داراست خواه عالم باشد و خواه جاهل پس همه یکسان هستند و کسی بردیگری ترجیح و فضیلتی ندارد یهودی زاده یهودی است و مسیحی زاده مسیحی زردشتی زاده زردشتی است و مسلمان زاده مسلمان پس در اصول دین همه مقلدند ولی من با اینکه مسلمان زاده ام در اصول دین مقلد نیستم - و تعصب جاهلانه ندارم میل دارم و کوشش مینمایم که از ماهیت و کیفیت هر دینی خود بفهمم و بمیزان عقل و منطق بسنجم با چنین حال و عقیده شی امشب باین مجلس آمده ام که از افکار و عقیده شما هم مطلع شوم و سئوالاتی دارم خواهش میکنم گوش دهید و اگر جوابی دارید بدهید نمیتوانم قول بدهم که مطالب شما را قبول خواهم کرد و هم عقیده و هم فکر شما خواهم شد ولی امیدوارم که پاهم

روی حق نگذارم و کافر ماجرائی نکنم با این حال اگر اجازه میدهید مطالبم را عرض و سئوالاتم را طرح نمایم عرض شد بفرمائید با کمال امتنان پذیرفته خواهد شد.

س - هدف اصلی شما از این دعوت چیست ؟

ج - ترویج دین عمومی و وحدت عالم انسانی .

س - جوابی دادید که سئوالات عدیده دیگر را ایجاب میکند اگر اجازه میدهید عرض شود

ج - مانعی ندارد بفرمائید .

دین چیست ؟

ج - دین عبارت است از مجموعه فی از مبادی و اصول و احکام و قوانینی که بقوه وحی و الهام خداوند علام بتوسط نفس مبارکی که او را پیغمبر نامند وضع شود و بهمان قوه معنوی در بین بشر ترویج و تنفیذ گردد . و هر دینی از حیث اصول و عقائد روی دو اصل محکم و استوار است اول اعتقاد بمبدء دوم اعتقاد بآخرت و دارمکافات و مجازات .

س - اعتقاد بمبدء یعنی چه ؟

ج - یعنی اعتقاد بوجود خالق حکیم و کریم و صانع قدیم و عظیم .

س - خواهشمندم این مطلب را خوب توضیح دهید

ج - توضیح مطلب این است که اعتقاد بوجود الوهیت
 فرع بر معرفت او است و عرفان برد و قسم است عرفان ذات و عرفان
 صفات و بدیهی است که عرفان ذات الوهیت برای بشر
 ممتنع و محال است چه او قدیم است و بشر حادث و محیط
 است و بشر محیط شکی نبوده و نیست که حادث و محیط پس
 بحقیقت قدیم و محیط نمیبرد مثلاً " پشه ضعیفی که در دانه
 میوه بوجود آمده و چند روزی بیشتر از عمر او نمیگذرد کجا
 استعداد و قوه دارد که اول ایجاد و احداث باغ را بداند
 و یا پس بحقیقت باغبان برد

" پشه کسی داند که این باغ از کی است

در بهارش زاد و مرگش در دی است"

و همچنین عرفان نسبت بشیئی وقتی حاصل میشود که برای آن
 مشابه و مماثلی باشد و مشابهت موافقت در کیفیات و صور
 ظاهره و مماثلت موافقت حقیقت توجه و اینگونه صفات و خواص
 مختص ممکن است که در وجود محتاج عوامل و تأثیرات خارجی
 است و ذات واجب غنی بالذات و مقدس از اینگونه عوارض است
 پس برای او مشابه و مماثلی نیست تا معروف عباد شود .

و علاوه عرفان فرع بر ادراک است و ادراک فرع بر احاطه
 و احاطه فرع بر وجود انسان و اتسان آیت رحمان است و
 بدیهی است که فرع فرع هیچوقت پی بحقیقت اصل

اصل اصل اصل نبرد وکنه ذاتش را ادراك نکند
 " حکیم نازی بعقل تا کسی بفکرت این ره نمیشود طی
 " بکنه ذاتش خرد ببرد پی اگر رسد خس بقصر دریا
 و از این مراتب گذشته رتبه مادون رتبه مافوق خود را ادراك
 نکند چنانچه جماد قوه نامیه نبات را ادراك نکند و عالم نبات
 پی بقوه حساسه حیوان نبرد و حیوان قوه کاشفه انسان را
 ادراك ننماید زیرا تفاوت مراتب مانع از ادراك است پس
 باین دلائل ذات الوهیت که محیط بر کائنات و قدیم
 بانذات و مافوق ادراك عباد و مقدس از شبه و مثل است بعرفان
 بشر در نیاید " السبیل مسدود والطلب مردود " .
 و قسم دیگر عرفان صفات است و صفات الوهیت نیز سرد و
 قسم است صفات ذاتیه و صفات فعلیه اما صفات ذاتیه
 عین ذات و ذات عین صفات بدون هیچگونه فرق و امتیازی
 مثلا " صفت حیات وسمع و بصر و علم الوهیت عین ذاتند
 بدون امتیاز و انفصال والبتّه ادراك و عرفان عباد باین
 مقام نرسیده و نخواهد رسید " لا تدركه الابصار و هو
 يدرك الابهار " و حضرت بهاء الله در مقام عرفان
 ذات که عین صفات ذاتیه است از جمله میفرماید
 " تعالی الرحمن من ان يرتقى الس ادراك کنه
 افئدة اهل العرفان او يصعد الس مصرفة

ذاته ادراك من فى الامكان هو المقدس عن عرفان دونه والمنزه عن ادراك ماسواه .

پس در این مقام آنچه انسان بگوید و وصف نماید و توسن بیان را بچولان آرد در حدود ادراك و فهم خود سخمن گفته است نه اینکه فى الحقیقه ذات یا صفات ذاتیه او را ادراك کرده باشد و یا اینکه بزعم خود رفع نقائص از او نموده است مثلاً " گوید خدا حق است یا علیم و سمیع و بصیر است چون می بینند در عالم بشریت اگر این صفات نباشد نقیص است و نقص در مقام قدس او جائز نیست پس گوید خدا متصف بصفات ثبوتیه و کمالیه و منزه از نقائص کونیسه و صفات سلبیه است مثلاً " در عالم بشریت می بینند عجز نقیص است و قدرت کمال پس گوید خدا قادر است می بینند جهل نقیص است و علم کمال لهذا گوید خدا علیم است و قس علی هذا این اوصاف کمالیه الوهیتمت رانسه چنانکه باید و شاید ادراك کرده باشد بلکه اضداد آنرا چون مخالف مقام الوهیت دانسته لبهذ او را بصفات عالیه ستوده و رفع نقائص از او نموده است و قسم دیگر صفات فعلیه اوست که جد الزدات و مقتضی وجود کائنات است از قبیل صفت اراده و خالقیت و رازقیت و غیرها .

پس معلوم شد که صفات ذاتیه عین ذات و مقدس از وجود

کائنات است ولی صفات فعلیه مقتضی وجود مخلوقات
 مثال در شمس ملاحظه نمائید که نوری دارد و جرمی و اثری
 نور او وجودش عین ماهیت و ماهیت عین وجود اوست بدون
 هیچگونه فرق و امتیازی و تفاوت و انفصالی این مقام را
 مقام احدیت گویند که با دراک بشر در نیاید و در مقام جرم
 وجود شمس یعنی نور او غیر از جرم یعنی ماهیت اوست و
 ماهیت آن غیر وجود و لکن وجود و ماهیت از هم انفکاک و انفصالی
 هم ندارند بلکه ملازم یکدیگرند و این مقام را مقام واحدیت
 و واجب نامند و لکن در مقام اثر وجود غیر ماهیت و ماهیت غیر
 وجود است و از یکدیگر انفکاک و انفصال هم دارد مانند کوه
 قمر که بنور شمس یعنی وجود اوقائم و روشن است .

پس معلوم و واضح شد که اسماء الوهیت مرایاً حاکمه از
 صفات و صفات او در مرتبه احدیت عین ذاتند و ذات هم
 عین صفات و در مقام وجوب واحدیت غیر همند بدون انفکاک
 و انفصال و در مقام ممکن است که ذات و صفات غیر هم و منفک
 از یکدیگرند این معانی را حضرت عبدالبهاء مفصلاً در
 کتاب مکاتیب جلد اول و دوم شرح داده اند مراجعه بآن
 فرمائید . اما قسم دیگر عرفان راجع است بمظاهر آثار
 و کمالات الوهیت که در حد قوه و استعداد بشر میباشند و جمیع
 اشیا مظاهر تجلی شمس الوهیتند و کل حکایت از انوار

ربوبیت مینمایند جز اینکه انسان فرد کامل و بیشتر از سایر کائنات حکایت از فیوضات آن منبع اسما و صفات میکند چنانچه در تورات میفرماید :

" ما انسان را بصورت و مثال خود آفریدیم " و در حدیث میفرماید : " الانسان سرى واناسره " بالاخص فرد کامل انسان که مظاهر اسما و صفات الوهیت و مرایا حاکیه از شمس احدیتند و معرفت این حقائق نورانیه عین معرفت الله است و اطاعت این انوار مضمیثه عین اطاعت الله این است که در حدیث صحیح رسول کریم میفرماید :

" معرفتی بالنورانیته معرفتة الله " و در قرآن عظیم میفرماید :

" من یطع الرسول فقد اطاع الله " .

و حضرت بهاء الله میفرماید :

" و چون ابواب عرفان و وصول بآن ذات قیوم مسدود و ممنوع شده محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را بر همه اشیا مستشرق فرموده و آن جمال عز احدیه را از مابین بریه خود منتخب نمود لاجل رسالت تا هدایت فرماید جمیع موجودات را بسلسال کوشش و زوال و تسنیم قدس بيمثال واوست مرآت اولیه و طراز قد میسه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه و تمام خلق

خود را با طاعت او که عین اطاعت الله است مأمور فرموده
 تموجات ابهر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات یمایم
 صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات
 از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده .

س - خواهشمندم که از طریق آثار چند دلیلی بروجود
 الوهیت اقامه نمائید

ج - البتّه دلائل و براهین از این طریق زیاد است ولی ما
 محض رعایت حال حضّار باختصار میکوشیم از جمله دلائل
 آنکه شکی نیست که وجودی هست و این وجود هم ازد و شق
 خارج نیست یا واجب الوجود است و یا ممکن الوجود
 واجب الوجود وجودی است که تصوّر عدم نسبت باو محال
 است و ممکن الوجود وجودی است که تصوّر وجود و عدم
 هر دو در حقّ او صحیح است یعنی هم ممکن است باشد
 و هم ممکن است نباشد . پس وجودش بر عدم و یا عدمش
 بر وجود رجحان نمیابد مگر بوجود مرّجح موثری و این
 مرّجح و موثر اگر واجب الوجود است که ثبت المطلوب و اگر
 ممکن الوجود است ازد و شق خارج نیست یا بطور دور است
 یا تسلسل زاین هر دو قسم باطل است اما بطلان دور :
 باصطلاح علماء دور عبارت است از توقف دادن وجود
 شیئی بوجود شیئی دیگری که شیئی دومی در وجود نیست

متوقف بوجود اولی باشد مثلا "زید سبب وجود عمرو و عمرو سبب وجود زید گردد و این بداهه باطل است زیرا لازم میآید که زید در وجود هم مقدم بر عمرو باشد که او را بوجود آورد و هم مؤخر از عمرو باشد که بسبب او بوجود آمده باشد و همچنین عمرو یعنی هر شیئی قبل از پیدایش خود وجود داشته باشد و البته این قضیه محال است .

پس مسئله ایجاد بطریق دور باطل است ، اما بطلان تسلسل : تسلسل عبارت از ترتب امورنا متناهی طبیعیاً و وضعاً مانند تسلسل در علل و معلولات و تسلسل در اجسام تسلسل هم باطل است چه که افراد سلسله همه از نوع ممکنند و بلاشک لازمه وجود ممکن امکان است و لازمه امکان احتیاج و لازم — لازم شیئی لازم آن شیئی است .

پس احتیاج لازمه وجود ممکن است چه که محدود و محدود امکانیه و محصور بقیود جسمانیه و محتاج بمکان و اجزایه و لوازم ترکیبیه است و اگر این ممکن الی غیرالنهاییه هم برود و سایر مراتب وجود نماید همینکه از نوع ممکن بود صفت ذاتی و لازمه وجودش احتیاج خواهد بود و شیئی که خود محتاج باشد و عاجز و ناقص و محدود و محصور بر مختار باشد خالق و معطی کمالات نتواند شد .

پس ممکن الوجود موجد و خالق نتواند بود در اینصورت ایجا در

وخلقت راجع ومنتهی میشود بواجب الوجود که اوست موجد
غیب و شهود .

دلیل دیگر واضح است که وجود اشیا فرع بر
ترکیب و عدم آنها فرع بر تحلیل است یعنی عناصر بسیطه فی
چون با هم جمع و ترکیب شوند تشکیل وجودی دهند و چون
تفریق شوند عدم حاصل گردد و این وجود عدم هم نسبی و
اضافی است نه وجود عدم صرف چه عدم صرف قابل
وجود نیست و شیئی موجود هم معدوم صرف نشود .

پس اساس وجود و عدم ترکیب و تحلیل است و حضرت
عبدالبهاء میفرماید این ترکیب که مبدأ وجود است در
عالم تصور خارج از سه شق نیست یا تصادفی است یا
لزوم ذاتی یا ارادی تصادفی نیست چه معلول بدون
علت لازم میآید چنانچه قبلاً ذکر شد لابد است که هر معلولی
علت و مرجحی داشته باشد و غیر از این عقلاً محال است .

پس ترکیب تصادفی نیست . اما لزوم ذاتی آن هم نیست
چه صفت ذاتی از شیئی جدا نمی شود چنانچه رطوبت
و سردت از آب و حرارت و بیوست از آتش منفک نگردد زیرا
که لزوم ذاتی اوست و مای بینیم و درک میکنیم که این ترکیب
گاهی با عناصر هست و گاهی نیست و حال آنکه اگر این ترکیب
لزوم ذاتی بود اولاً "از عناصر هیچوقت جدا نمیشد ثانیاً"

تغییر و تبدیل نداشت ثالثاً ازلیت و ابدیت لازمیه وجود آن بود در صورتیکه هیچیک از این سه علامت با این ترکیب نیست .

پس لزوم ذاتی نیست و همینکه این ترکیب نه تصادفی است و نه لزوم ذاتی پس ارادی است یعنی باراده قادر حکیمی این ترکیب حاصل میشود این است که در نهایت کمال و اثنافاً است .

دلیل دیگر چون نظر به هیئت کائنات میکنیم می بینیم افرادش مرکب از عناصر است و در اکمل صورت و جامعیت معنی و حقیقت است و در نهایت انتظام و اتقان است و در تحت قوانین کلیه حرکت میکند .

پس گوئیم که اولاً "ترکیب این عناصر و ایجاد کائنات زنده و کامل را لابد موجدی است زنی اراده و ذی قدرت چه قبلاً" ثابت کردیم که ترکیب تصادفی و لزوم ذاتی محال است .

پس شیق ثالث یعنی ارادی است ثانیاً "این کاملیت در صورت و حقیقت و شکل و هیئت اعظم دلیل است که مضمور و موجد آن داشته که داده است مثلاً "اگر خود شعور و ادراک نمیداشت چگونه بانسان میداد .

پس همین عقل و ادراک و شعور انسانی دلالت دارد بر اینکه صانعش داشته است ثالثاً "این نظم و حرکت و

هیئت کائنات دالت دارد بر اینکه ناظم و محرک هست چه
 نظم بدون ناظم و حرکت بدون محرک متصور و مقصود ی
 نیست مثلاً "وقتی که سطور و کلمات و جمله بندیهای مرتب
 و منظم و حسن خط و انشاء و کمال صورت و معنی را در کتابی
 جمع دیدیم قدری که فکر کنیم میفهمیم که اولاً "این حرف
 خود بخود و بالتصادف جمع نشده و خود سبب وجود خود
 نگشته است .

پس کاتبی داشته ندی اراده ندی شعور ثانیاً حسن خط
 و انشاء و آن جمله بندیهای مرتب و منظم دلیل است بر
 اینکه کاتبش دارای این کمالات بوده که در اوراق کتاب
 درج نموده است ثالثاً "معانی و اسرار حکمیه و حقائق و
 رموز گلیه معنویه که در بطون عبارات و کلمات مستور و مکنون
 گشته دالت صریحه دارد بر اینکه نویسند ه اش شخصی
 حکیم و دانا بوده است بهمچنین افراد و هیئت کائنات جزاً"
 و کلاً "ظاهراً" و باطناً" صورتاً" و معنا "فرداً" و جمعیاً"
 دالت دارند بر اینکه صانعی دارند مدرک و حکیم و صاحب
 اراده و عظیم .

دلیل دیگر هیکل انسان یا حیوان مرگب است از
 سلولهای مختلفه و جراثیم متنوعه و هر سلول زنده شمی
 دارای هسته و مغز و عشاء است و تغذیه و حرکت و نمو و

تولید مثل میکنند و این قوی و حالات کل منبث از روح حیاتی است که در این موجود ضعیف تجلی نموده است حکما و محققین عناصر بسیطه سلول را کشف نموده اند ولی پی بحیات سلول نبرده اند چه همینکه دست بکشف آن زده سلول مرده و فاقد حیات شده است و بشر با اینهمه ترقیات در علوم سلول زنده ئیکه نتوانسته بوجود آرد سهل است پس بحیات آن هم نبرده است .

پس گوئیم موجد روح حیات در کائنات چه ضعیف باشد و چه قوی حکیم علی الاطلاق و دست قدرت پروردگار است . دلیل دیگر مسلم است که جمیع کائنات در گل موار در حتی انسان در پاره ئی مقامات مجبور و محکوم و محتاجند و از خواری نداشتند .

پس این محکومیت را لا بد حاکمی است و این احتیاج را قطعاً محتاج الیهی و آن حاکم و محتاج الیه نفس خالق و موصور است و اگر گویند این کائنات مخلوق و محکوم بحکم طبیعتند گوئیم چنین نیست زیرا طبیعت عبارات است از خواص منبثه از حقائق اشیا بالضروره .

پس حقائق اصل است و طبیعت فرع حقائق قائم بالذات است و طبیعت قائم بغیر . پس چیزیکه خود در وجود محتاج بغیر باشد غنی بالذات و موجد کائنات نتواند بود و حضرت

عبدالبهاء در تعریف قوهٔ انسان و درجه و مقام طبیعت چنین میفرماید قوله عز برهانه :

" ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان نیروی متحرک خاکی است اما روح و عقل انسان قانون طبیعت را می شکند مرع میشود و در هوا پرواز میکند و بر صفحات دریا با کمال سرعت میتازد و چون ماهی در قعر دریا می رود و اکتشافات بحریه میکند و این شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است و

همچنین قوه کهربائی این قوهٔ سرکش عاصی که کوه را میشکافد انسان این قوه را در زجاجه حبس مینماید و این خرق قانون طبیعت است . و همچنین اسرار مکنونه طبیعت که بحکم طبیعت باید مخفی بماند انسان آن اسرار مکنونه طبیعت را کشف نماید و از حیسز غیب بحیث شهود می آرد و این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین خواص اشیا از اسرار طبیعت است انسان او را کشف مینماید و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده ولیکن انسان کشف مینماید و همچنین وقایع آتیه را انسان با استدلال کشف مینماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخابره و مگاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافات قریبه است . و حال آنکه انسان بآن قوهٔ معنوی که کاشف حقائق اشیا است از شرق بغرب مخابره مینماید این نیز خرق قانون طبیعت

است و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آئینه ثابت میکند و این خرق قانون طبیعت است وقت نمائید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات کل از اسرار طبیعت بوده و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوت کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیز نهیب بحیز شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است خلاصه آن قوه معنویه انسان که غیر مرئی است تیغ از دست طبیعت میگیرد و بفرق طبیعت میزند و سائر کائنات با وجود نهایت عظمت از این کمالات محروم انسان را قوه اراده و شعور موجود و لکن طبیعت از آن محروم طبیعت مجبور است و انسان مختار و طبیعت بی شعور است و انسان با شعور طبیعت از حوادث ماضیه بنیخبر و انسان با خبر طبیعت از وقایع آتیه جاهل و انسان بقوه کاشفه عالم طبیعت از خود خبر ندارد و انسان از هر چیز با خبر اگر نفسی تخطر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع این کمالات است این کمالات جلوه فی از عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالات است نه فاقد در جواب گوئیم که جزء تابع کل است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد که کل از آن محروم باشد و طبیعت عبارت

از خواص و روابط ضروریه است که منبث از حقائق اشیا است و این حقائق کائنات هر چند در نهایت اختلاف است ولی در نهایت ارتباط و این حقائق مختلفه را جهت جامعہ فی لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد . . .

دلیل دیگر چون در شئون و حالات مظاهر الهیه از حیث جسم و صورت و طبائع بشریت نظر میکنیم می بینیم از این جهت چندان فرقی با دیگران ندارند و مثل سائیرین متولد میشوند نشوونما میکنند اکل و شرب مینمایند نوم و یقظه دارند و چون مراحل طفولیت و صباوت و شباب را طی نمودند به مرحله کسولت و شیخوخیت میرسند و بالاخره بجهان دیگر میشتابند و لکن قوه خارق العاده ممنویه فی دارند که دیگران ندارند گرچه این قوه از حقائق معقوله و خارج از ادراک حواس خمسۀ ظاهره است و لکن آثارش دالت بر وجود آن مینماید از جمله آثار آنکه مظاهر این قوه بدون تعلیم و تعلم و تلمذ عالم و دانا هستند و اقف و مطلع بر روابط ضروریه منبثاً از حقائق اشیا میشوند و تشخیص امراض اجتماعی میدهند و اصول و قوانینی وضع میکنند که صد سال میپاید و بشر را سعادت میرساند و نور علم و عرفان به عالم انفس و آفاق میبخشد و روح حیات بهیکل جامعہ و افراد میدمد و علاوه از امور آئنده خبر

میدهند و حوادث چندین صد بلکه هزاران سال بعد رانبت میفرمایند از جمله آثار آنکه مظاهر این قوه بدون وسائل ظاهره و قوا جنس دیه و خزائن و دفائن و ذخائر ملکیه و اسباب و وسائل مادیه تنفیذ و اجراء حکم مینمایند و یگه و تنها با من علی الأرض مقاومت میکنند و بالاخره بر کس غالب می شوند تشکیل هیئت اجتماعی میدهند و آداب و رسوم و عوائد و افکار عموم را تغییر میدهند و نهضت و انقلاب فکری و روحی ایجاد میکنند و جامعه بشر را از حالی بحالی انتقال میدهند ظهور و بروز چنین آثار عظیمه اعظم دلیل است بر قوه نافذ مظاهر الهیه و از آنجائیکه هر قوهئی مبدئی و هراثری را موثری و هر معلولی را علتی است پس مبدی قوه خارق العاده انبیا و مظاهر قدسیه کیست و چیست همان خالق جهانیان و عالم کون و امکان است چنانچه خود فرموده اند و او را معرفی نموده اند .

س — دلائلی که اقامه نمودید عظام صحیح است ولی مادیون گویند هر شیئی که محسوس نیست یعنی بحواس خمس ظاهره ادراک نمی شود قابل قبول نیست و از آن قبیل است وجود الوهیت اگر غیر از این است بفرمائید .

ج — معلوم سرکار باشد که حقائق برد و قسم است محسوس و معقول حقائق محسوسه چیزهایی است که به حواس خمس

مانند قوهٔ باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه ادراک
 میشود مانند مناظر و مریا و اصوات و روائح و مطعمات
 و ملموسات اما حقائق معقوله را حواس خمسۀ ظاهره ادراک
 نکند و وجود خارجی ندارد فقط با آثار شناخته می شود مانند
 وجود روح و عقل و علم و حب و عشق و غیره که محقق الوجودند
 ولی محسوس نیستند حتی نفس قوهٔ نامیه در نباتات و قوهٔ
 حساسه در حیوانات محسوس نیست ولی محقق الوجود
 است . پس اگر بنا باشد که هر غیر محسوس را انکار
 نمایم اینگونه حقائق مسلمة الوجود را هم باید انکار نمایم
 و حال آنکه خود مادیون هم منکر این حقائق نیستند
 در این صورت وجود الوهیت را هم که حقیقت کلیهٔ معقوله
 است و با آن همه دلائل متقنه واضح و وجودش اثبات
 شد نمیتوانند منکر شوند .

س - مسائلی را که بیان نمودید همه با عقل و علم مطابق
 و موافق مذاق و مشرب من بود ولی مشکلات دیگری
 دارم که امشب وقت سئوالش نیست و شما خسته شده اید
 اگر اجازه بد دهید هفتهٔ دیگر خدمت برسیم و سئوال
 نمایم .

ج - مانعی ندارد تشریف بیاورید .

جلسه دوم

س - شما در جلسه پیش زکری از روح نمودید خواهش نمودم مراتب و کیفیات آنرا شرح دهید خیلی ممنون میشوم

ج - مسلم است که روح عبارت است از قوه عامله و محرکه در هر کائنی از کائنات خواه مرتبه جماد باشد و خواه نبات و خواه حیوان و خواه انسان و هر یک از مراتب مذکوره بر حسب استمداد و قابلیت خود حیات دارد روح دارد : حیات جمادی - "بآب منجمد شفاف ثابت میشود" و عبارت است از ماده جوهریه در معادن و آثار ظاهریه آن تغییرات حاصله در جمادات و حساسه تمایل و تنافر که نتیجه اش جذب و انجذاب مواد متجانسه و دفع و اندفاع مواد متخالفه میل ترکیبی آنها و جمع و تفریق اجزا و غیرهاست .

روح نباتی - عبارت است از قوه نامیه که از ترکیب و امتزاج عناصر مختلفه بوجود میآید و از زمین

و هو مواد غذائی را گرفته و بمصرف وجود نبات میرساند این قوه است که گیاه را میرویانند و نمو میدهد و بشمر میرساند مواد مفیده را جذب میکند و مورد استفاده قرار میدهد و مواد مضره و زائده را از نبات دفع میکند شجر و احد را بانواع صور و اشکال از ریشه و ساقه و تنه و شاخه و برگ و شکوفه و ثمر و میوه در میآورد و طراوت و لطافت و خضارت و نضارت می بخشد .

روح حیوانی - عبارت است از همان قوه حساسه که مدرك محسوسات است و بعلاوه حیوان متحرك بالاراده است یعنی بجهت تحصیل قوت و غذا از نقطه بنقطه دیگر حرکت میکند از دشمن قوی می هراسد و میگریزد شهوت دارد و غضب یعنی جذب ملایمات مینماید و دفع منافرات و این آثار کل از خواص روح حیوانی است خلاصه ارواح ثلاثه مذکوره نتیجه ترکیب عناصر و امتزاج مواد است و چون این عناصر تفریق شود روح آتکائن نیز معدوم گردد مانند نور چراغ که نتیجه جمع فتیله و روغن است و چون آن جمع تفریق شود نور چراغ هم معدوم گردد اما روح انسانی عبارت است از نفس ناطقه و قوه کاشفه جوهری است مجرد و بسیط و قائم بالذات و شئون و عوارض انسان از جسم و حواس و سانس

اعضا و جوارح و ارکان قائم بآن که در تعریف آن از قبل گفته اند: "انها جوهر مجرد مفارق عن الماده ذاتا" لا فعلا" #

س - بعضی از فلاسفه قدیم وجدید روح بالاستقلال وجدانگانهئی برای انسان قائل نیستند و گویند روح انسانی هم مانند روح حیوانی نتیجه ترکیب عناصر است پس انسان هم نوع حیوان است و روحی زائد بر آن ندارد بلکه گویند انسان هم ابتدا حیوان بوده و نوعاً ترقی نموده تا باین صورت و کمال رسیده است شمار رایسن خصوصاً چه میگوئید .

ج - قبل از آنکه شروع بمرض جواب نمایم برای روشن شدن افکار حضار محترم لازم میدانم که اساس این فکر را توضیح بدهم و سپس مبادرت باتیان دلیل در رد این قول و عقیده نمایم و آن اینست که بعضی گویند اولین قوه حیات یا ماده حیاتیهئی که پیدا شد روی کفهای دریا و شکل بیضه گیاه بوده و ذرات اولیه آن بمرور زمان تشکیل نباتات و حیوانات در دریا داده و متدرجاً تمدد و تنوع و تکثیر حاصل نموده است و چون حیوانات حس احتیاج بمواد آهکی در خود نموده برای یافتن آن بآبهای کم عمق سواحل شتافته و مطلوب خود ر یافته و در آن نواحی

سکونت اختیار نموده اند و بمرور زمان چون این آبها خشک شده و ارتباط آنان بدریا قطع گشته حیوانات بری شده و بشکل قورباغه درآمده اند و این حیوانات عجیب الخلقه بعداً "بواسطه کثرت توالد و تناسل و زیاد ی جمعیت و ضیق مکان ناچار بنقاط مختلفه زمین مهاجرت کرده و هر دسته بی درنا حیهی ساکن شده و رحل اقامت افکنده و باشکال مختلفه و طبائع متنوعه بر حسب اقتضای محل سکونت و نوع احتیاج و تأثیر هوا و فضا و محیط زندگانی خود درآمده اند مثلاً "آن دسته نیکه در بیابانهای خشک و صحا کم آب و علف مسکن گرفته برای خوردن خار و فرار از دشمن محتاج بگردن و دست و پای دراز گشته طبیعت باو داده و رفع احتیاج او را نموده بالاخر همیشه و شکلی مانند شتر وجود آمده است .

و آن دسته نیکه با راضی جنگل در اوسر زمین غلزار رفته و احتیاج بخوردن برگ و میوه درخت پیدا کرده دارای خرطوم شده و شکل فیل پیدا کرده اند .

و گروهی که دسترس بگل و گیاه و سبزه و خارند داشته برای سد جوع و ادامه حیات حیوانات ضعیف الجثه را طعمه خود قرار داده و لهذا دارای چنگ و دندان تیز و طبیعتی تند و پسرستی ز گشته در نتیجه حیوانات درنده مانند گرگ

وشیروپلنگ و غیره بوجود آمده اند و همگذا سائز انواع
 و طبقات حیوانات بری و بحری از مرغ و ماهی از طبقه پرند
 و چرند و درنده و خزنده پابصر صه وجود نهاده و هر صنف
 و طبقه بی باقتضای محیط زندگی و احتیاج ضروری خود
 مجهز با آلات و ابزار و وسائل ادامه حیات و دفاع از مهاجمات
 و حفظ خود از مخاطرات و ابقا نوع گشته اند و حیوانات را
 منقسم بطبقاتی نموده که از جمله آنها طبقه ذوات الفقار
 و حیوانات پستاندارند و انسان را از این طبقه شمرده و او را از
 نژاد میمون مخصوصا " فامیل اورانگ سرتانگ یا گریلا
 یا شمپانزه که طبقه اورانگوتان ممتازه میمونها و از حیث
 شکل و صورت و هوش نزدیک بانسانند دانسته اند و قائلند
 باینکه انسان از نسل و نتیجه یکی از این سه قسم میمون
 است که در ابتدا مثل جد خود بدنی پریشم و دم و سری چون
 بوزینه داشته و روی چهار دست و پاره میرفته است و
 چون متد رجا " ترقی نموده و نشو و ارتقا حاصل کرده
 از پوست حیواناتیکه شکار مینموده خود را پوشانده و بدنش
 را مستور نموده است و بسبب عدم احتیاج موی بدنش کم
 شده و ریخته است و چون روی د و پا ایستاده پاهایش
 بلند و دمش محوشده و مبرور^ش دور مراحل پیموده
 و مراتبی طی نموده تا باین شکل و سیمایمیکل برآزنده

زیبارسیده است و این تغییرات و ترقیات را چنانکه ذکر شد از تأثیر عوامل خارجی و احتیاجات ضروری و محیط زنده گانی او دانند نه چیز دیگر و دلیل می آورند و می گویند مار که از حیوانات زاحف است دارای عضو اشاری است که دلالت دارد بر اینکه او وقتی پاداشته و با آن راه می رفته است و چون در سوراخها مأوی گزیده و خزندگی گشته و احتیاجی بی نامانده کم کم پاها از کار افتاده و محوشده و اثرش باقی مانده است و همچنین در انسان در زاویه تحتانی در انتهای ستون فقرات او اثری هست که دلالت دارد بر اینکه وقتی انسان دم داشته و بعداً " بسبب عدم احتیاج به تحلیل رفته و محوشده است خلاصه بحثها کرده تا اینکه انسان را حیوان رسانیده و جد اعلائی خود را بوزینه دانسته و معرفی کرده اند و سلسله طبقات و حلقات زوی الحیات را باین ترتیب گفته اند که عبارت از پروتوزوئیک و ابرک و صدف و میگو و ماهی و مار و وزغ و مرغ و خفاش و موش و گراز و سگ و بوزینه و از بوزینه که با انسان تصاعد میدهند. چون فرقی بین می بینند و نمیتوانند این دو موجود را بهم اتصال دهند گویند حلقه بی بین بوزینه و انسان مفقود گشته یعنی انسان میخسوم مانند می و پامیمون انسان مانند می مفقود است و دنبال او میگردند

که پیدا نمایند و نمیابند . از جمله دلائلی که بر حیوان بودن انسان وعدم اصالت آن اقامه نمایند این است که گویند مواد عنصریه و اجزاء فردیه و نحویت امتزاج و ترکیب آن در تشکیل جسم حیوان و انسان یکسان است یعنی عناصر بسیطه ای که در اثر آمیزش و ترکیب جاذب روح و حیات میشود و وجود انسان یا حیوان را تشکیل میدهد یکیست و فرقی بینشان نیست . و همچنین آنچه اعضا و جوارح و آلات و اعصاب محرکه و حساسه و عضلات دست و پیا و سمع و بصر و غیرها که در انسان هست در حیوان هم هست مثلاً " دست انسان و عدد بند های انگشت و استخوانهای کف دست او شباهت دارد به پنجه بوزینه و سگ و چنگا لمرغ و پسر خفاش و وجود اعضای اثریه انسان بدم حیوان .

و همچنین گویند بموجب علم طبقات الأَرْض بما ثابت شده که حیوان قبل از انسان بوده پس انسان متفرع بر حیوان است و بعداً نشو و ارتقا حاصل نموده تا باین مقام رسیده است و بعضی از جوابها یکیکه حضرت عبدالبهاء بآنان داده اند بطور خلاصه جهت شما ذکر میکنم و آن این است که فرموده اند سبقت حیوان بر انسان دلیل بر این نیست که انسان نوع حیوان است و از آن عالم بعالم انسان آمده است یعنی بر فرض اینکه حیوان قبل از انسان بوجود آمده باشد

دلیل نیست گنه از حیوان متفرع شده و نوع حیوان باشد
 ممکن است که بعد از او هم باشد و نوع او نباشد چنانچه در بین
 میوه‌ها بعضی پیش‌رسند مانند توت و زرد آلو و غیره اما
 و بعضی دیررس مانند گلابی و سیب و امثالهما تا آخر گلابی
 و سیب . دلیل نیست که قبل "توت و زرد آلو بوده و بعد ترقّی -
 نموده تا باین مقام رسیده است و همچنین انسان هم برفرض
 اینکه بعد از حیوان بوجود آمده باشد این تأخر دلیل نیست
 که از عالم حیوان آمده و نوع او است چه کائنات و مکونات
 حادثند و حادث ممکن است بعضی مقدّم باشد و بعضی مؤخّر
 پس تقدّم و تأخّر نوع دلیل بر تفرّع مؤخّر از مقدّم نخواهد
 بود .

اما اعضای اشاری را که دلیل بر حیوان بودن انسان
 گرفته اند این نیز دلیلیت ندارد چه ممکن است حکمت‌های
 در این عضو اشاری باشد که الی کتون بآن پی نبرد
 باشند و حکمتش را ندانند مثل اینکه بسیار الوان و اجزای
 بدن حیوان و انسان هست که حکمت آنرا نمیدانند
 و خاصیتش را درک نمیکنند از این گذشته برفرض کوه
 اعضای بوده و بعد تحلیل رفته و اثر آن باقی مانده باشد
 دلیل بر تفرّع نوع نخواهد بود چنانچه معلوم است که انسان
 از حیوان انقاد نطفه در رحم مادر تا متولد شود اشکال

مختلفی پیدا میکند که هیئت و شکل ثانوی او غیر از شکل و هیئت اولی است مثلاً "اول نطفه است بعد علقه می شود بعد مضقه بعد عظام بعد اکساء" لحم ابتدا بشکل کرم است بعد دست و پا پیدا میکند و نصف تحتانی از هم جدا می شود . خلاصه باشکال مختلفه در می آید تا متولد میشود و این تغییر در شکل و هیئت هیچوقت دلیل بر تغییر نوع او نیست از همان ابتدا نطفه انسان بوده نه حیوان بالقوه دارای کمالات انسانی بوده و نوع ممتاز نبوده تا متولد شده و کمالات فطریه و مکتونه خود را بالفعل بمرصه ظهور و بروز می آورد یا اینکه يك هسته زرد آلود بر بطن زمین اشکال متنوعه و صور مختلفه پیدا میکند تا درخت ثمر آور میشود و لسی از همان ابتدا نوعیتش محفوظ است بهمچنین بر فرض تصدیق که تغییراتی در شکل و هیئت و سیما و صورت انسان در رحم کره ارض پیدا شده و بعضی از اعضایش کم و زیاد شده باشد دلیل بر تغییر نوع او نخواهد بود و حال آنکه حضرت عبدالبهاء صریحاً "میفرماید قوله عزیزانه :

" انسان از بدایت در این هیئت و ترکیب کامله بود و قابلیت و استعداد اکتساب کمالات صوریه و معنویّه داشته و مظهر لنعلمن انسانا " علی صور تناسل و مثال ناگشته نهایتش این است که خوشتر و ظریفتر و خوشگل تر گردیده و مدنیست

سبب شده که از حالت جنگلی بیرون آمده مانند اثمار جنگلی که بواسطه باغبانی تربیت شوند و خوشتر و شیرین تر گردند .

س - دلائلی که بر اهتدالت نوع انسان دارید بیان نمائید

ج - دلائل بسیار است و علائم بی شمار ولی ما نظر بر رعایت اختصار بچند دلیل اقتصار مینمائیم .

از جمله دلائل آنکه هرکائنی از کائنات عمومی در تحت اراده و حکمت الهیه از ترکیب و امتزاج مقادیر معینی از مواد مختلفه و تأثیر کائنات سائره بوجود میآید و دارای خاصیتی مخصوص میشود و تا آن نحوه ترکیب محفوظ آن خاصیت و شخصیت نیز برقرار و موجود است مثلاً " مقدار معینی ماده اکسیژن و هیدروژن با کیفیت مخصوصه چون جمع و ترکیب شود وجود آب با خواص مخصوصه بخود که رطوبت و پروت و جریانست تولید گردد و اگر میلیونها سال قبل یا بعد این مقدار مواد با این نحوه ترکیب و امتزاج حاصل شود لازمه وجودش همین خاصیت است لا غیر بهمینطور وجود انسان حاصل ترکیب و امتزاج مقادیر معینه فی از عناصر مختلفه است که بحکمت الهیه بنا مهورسیده است خواه میلیونها سال قبل باشد و خواه بعد نتیجه اش وجود انسان است با این قوی و کمالات نه وجود حیوان و چون ازید و ایجاد مواد مشکله

وجود انسان و نحویت ترکیب و امتزاج آن مثل این زمان بوده پس آن انسان هم همین انسان بوده و دارای همیــــن استعداد و کمالات بوده و وجود بالا استقلال داشته نه اینکه از عالم حیوان آمده باشد .

دلیل دیگر چون نظر بمعالم خلقت میکنیم در نهایت حکمت و کمال و جامعیت و اتقانش می بینیم بطوریکه از این جامعتر و کاملتر بخاطر احدی از دانشمندان و فلاسفه خطور ننماید و بتصدیق کل ازین کافه موجودات وجود انسان کامل فرد ممتاز و سر دفتر کتاب عالم ایجاد است . پس عالم خلقت بمثابه شجر است و انسان ثمر این شجر عالم خلقت مانند منظومه شمسی است و انسان آفتاب این منظومه عالم خلقت مانند هیکل انسانی است که وجود انسان مغزود ماغ این هیکل است . حال اگر تصور نمائیم که وقتی بوده که انسان حیوان بوده و عالم خلقت بموش و گربه و خرس و سگ و بوزینه و مار و قورباغه تمام میشده پس عالم خلقت ناقص بموده مثل این است که بگوئیم وقتی بوده که شجر بوده ولی ثمر نداشته یا اینکه عالم شمسی بوده ولیکن آفتاب نبوده یا اینکه هیکل بوده ولی مغزود ماغ نداشته است این چه تصور باطلی است اگرچنین تصویری ممکن باشد تصور اینکه وقتی بوده که انسان هم حیوان بوده

ممکن است .

دلیل دیگر قبلاً ثابت نمودیم که این عالم را

موجدی است حکیم و بصیروصانعی هست علیم و قدیر
و اینگونه صفات و کمالات را لا بد در عالم خاک مجالی و مظاهر
باید تا جلوه و ظهور نماید و در عرصه وجود و شهود مشهود
شود و بدیهی است که حیوان ذلیل مظهر اسماء و صفات
ربّ جلیل نتواند بود و حکایت از انوار الوهیت نتواند نمود .
پس انسان است که مظهر فیوضات الهیه است و مطلع انوار
رحمانیه و مانند آئینه حاکی از کمالات الوهیه یعنی خدا
را میستائیم که حکیم و علیم است مظهر علم و حکمتش انسانست
میگوئیم قدیر و کریم است آیت قدرت و کرمش در انسان است و
قس علی هذا و اگر این آئینه حقیقت نماند کمالات الوهیت
ظواهر و آشکار نبود . پس گوئیم همانطور که خدا قدیم است
اسماء و صفاتش نیز قدیم است و همانطور که اسماء و صفاتش
قدیم است مظاهر و مجالی آن که انسان باشد نیز قدیم
خواهد بود چه خالق بدون مخلوق و را زق بدون مرزوق و
ربّ بدون مریوب متصور و معقول نیست . پس انسان همیشه
بوده و نوع ستاز و مظهر تجلی ربّ بی انباز بوده است .
س — خواهشمندم وجه امتیاز انسان را بر حیوان بیان نمائید
ج — حیوان با انسان در ترکیبات عنصری و هم در حواس

خمسه ظاهری مانند حس سامعه و باصره و شامه و ذائقه
 و لامسه حتی پاره از قرا^۱ باطنه مانند حافظه و غیرها
 مشترکند هر دو می بینند میشوند میبویند میچشند لمس
 میکنند چیزهاش را در حفظ نگاه میدارند بلکه در بعضی از
 این حواس و قوی حیوان بر انسان برتری دارد باید در
 اینخصوص رجوع بعلم معرفة الحيوان نمود . پس اگر فرضیت
 در اینگونه کمالات باشد باید حیوان افضل و ارجح از انسان
 باشد و حال آنکه چنین نیست زیرا در انسان قوه دیگریست
 و تجلی دیگری که از آن تمبیر بروح انسانی یا نفس ناطقه
 مینمایند و باین قوه انسان ممتاز از حیوان میشود و چون این
 روح از حقائق معقوله است نه محسوسه لهذا باید با آثارش
 شناخت و وجودش پی برد .

س - قدری از آثار روح انسانی را بیان نمائید .

ج - آثار بسیار قدرت نمائیهایش بی شمار است ولی مـ
 رعایه^۲ للاختصار چند اثری را ذکر مینمائیم . از آثار
 این روح و این قوه از جمله آنکه بموجب تاریخ وقتی بوده که
 انسان هم مانند حیوان در جنگها و بیابانها و مفاره کوهها
 زندگانی مینموده و از برگ و میوه درختها و گوشت و پیوست
 حیوانات ستر عورت و سدّ جوع میکرد و نوعا^۳ پست

و ذلیل و زبون و سفیل بوده است . پس چه چیز بوده که

اورا ترقی داد و از حیوان اینهمه جلو افتاد و ابواب اینهمه علوم و معارف و اکتشافات و صنایع را بر روی او بگشاد همان روح انسانی است .

از جمله آثار آنکه حیوان اسیر محسوسات است یعنی آنچه را که می بیند و میشنود و میبوید و میچشد و لمس میکند برای آن وجودی قائل میشود و حقیقت می پندارد و پندار محسوسات پی نمیبرد و درک معقولات نمیتواند بکند و لسی انسان پس بمعقولات میبرد حرکت و کسرویت زمین را کشف میکند و مرکزیت شمس را درک مینماید از دقت قضیه معلومه حقیقت مجهوله اش را کشف میکند حقائق معقوله مانند وجود الوهیت و روح و عقل و حب و عشق و غیره را درک مینماید ولی حیوان بگلی از این حقائق بی خبر است . پس باین آثار و دلائل ثابت می شود که انسان روح دیگری دارد که بآن ممتاز از حیوانست .

از جمله حیوان اسیر طبیعت است و بمقتضای طبیعت حرکت میکند حضرت عبدالبهاء در این مقام از جمله میفرماید :
 " حیوان اسیر طبیعت است و از قوانین طبیعت تجاوز نکند ولی در انسان قوه کاشف است که محیط بیرون طبیعت است که قوانین طبیعت را در هم شکند مثلا جمیع جمادات و نباتات و حیوان اسیر طبیعتند این آفتاب باین

عظمت چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده ندارد و از قوانین طبیعت سرموئی تجاوز نتواند و همچنین سائر کائنات از جماد و نبات و حیوان هیچیک از نوامیس طبیعت تجاوز نتواند ولی انسان هر چند جسمش اسیر طبیعت و لکن روح و عقلش آزاد و حاکم بر طبیعت " خلاصه اینکه انسان قانون طبیعت را میشکند در هوا پرواز میکند و زیر دریا و سطح آنرا میدان جولان خود قرار میدهد کروات آسمانی را کشف مینماید سایه را که زائل است در شیشه عکاسی ثابت میکند صوت آزاد را در جعبه بی حبس مینماید قوه طایفه برقیه را در زجاجه محصور و محبوس میکند صدای انسان و هیکل آنرا بوسیله دستگاه رادیو و تلویزیون بصداهای فرسنگ راه میرساند و نمایش میدهد بوسیله تلگراف و تلفون با شرق و غرب مخابره و مکالمه مینماید و بسرعت باد بلکه بمراتب سریعتر حرکت مینماید انسان قوه عاقله دارد قوه متفکره دارد قوه کاشفه دارد بر طبیعت حکم میکند خواص اشیا را کشف مینماید حقائق معقوله را ادراک میکند اسرار مجهوله را کشف مینماید بر امور گذشته مطلع میشود و از حوادث و وقایع آینده خبردار میگردد در مقامات ترقی مینماید درندگان را تسخیر و اسیر خود میکند و حیوانات عظیم الجثه و قوی الهیکل مانند فیل و شتر را تحت فرمان خود میآورد و مورد استفاده خود قرار

میدهد آثار قرون خالیه و حوادث حالیه کشف و سرمایه علمی و تاریخی آیندگان میگردد و سموم کشنده را شفا بخشنده مینماید زمینهای خراب و باثر آبار و د اثر میگردد و اشجار جنگلی و بی ثمر را بارور مینماید و معادن و دفائن نهفته زمین را کشف و استخراج میکند آیا اینهمه آثار با همسر و قدرت نمائیهای ظاهره اعظم دلیل نیست که انسان نوع دیگری است و متفرع بر حیوان و نوع آن نیست اینجا مقام فکر و انصاف است .

س - روح و عقل انسانی چیست که مبداء این همه آثار است
ج - حضرت عبدالبهاء در تعریف روح و عقل انسانی چنین میفرماید :

" روح انسانی این مثلش مثل بلور و فیض آفتاب است یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در ا کمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت اتقان و اشرف ترکیب و ا کمل موجودات است و روح حیوانی نشوونما شماست این جسم م کمل مانند آئینه است و روح انسانی مانند آفتاب " و در جای دیگر میفرماید :

" قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر شمع که از خصائص آفتاب است اشعه آفتاب در تجدد است و لکن نفس آفتاب باقی و برقرار ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزیید

و تناقض است و شاید عقل بگلی زائل گردد و لکن روح بر
حالت واحد است و عقل ظهورش منوط به سلامت جسم است
جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بآن نه عقل
بقوه روح ادراك و تصور و تصرف دارد ولی روح قوه آزاد^{ست}
عقل بواسطه محسوسات ادراك معقولات کند و لکن
روح طلوعیات غیر محدود دارد عقل در دایره محدود
و روح غیر محدود عقل ادراکات بواسطه قوای محسوسه دارد
نظیر باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و لکن روح آزاد
است چنانکه ملاحظه مینمائید که در حالت یقظه و حالت
خواب سیر و حرکت دارد شاید در عالم رؤیا حل مسئله
از مسائل غامضه مینماید که در زمان بیداری مجهول بود
عقل بتعطیل حواس خمس از ادراك باز میماند و در حالت
جنین و طفولیت عقل بگلی مفقود لکن روح در تهیته قوت
. . . . قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر قوه متخیله
و نظیر قوه متفکره و قوه مدرکه که از خصائص حقیقت انسان است
مثل شعاع آفتاب که از خصائص آفتاب است و همیکل انسانی
مانند آئینه است و روح مانند آفتاب و قوای عقلیه مانند
شعاع که از فیوضات آفتاب است و شعاع از آئینه شاید
منقطع گردد و قابل انفکاک است ولی شعاع از آفتاب انفکاک
ندارد " . امشب صحبتمان بطول انجامید اگر مائل باشید
بقیه مطالب را موقوف بهفته بعد مینمائیم .

جلسه سوم

س - شما در هفته پیش اصالت نوع انسان و وجه امتیاز آن بر حیوان اثبات نمودید اگر صلاح میدانید این هفته دلائل بر وجود روح انسانی اقامه نمائید .

ج - گمان دارم آثار و کمالات روح انسانی که در هفته پیش بیان شد کفایت باشد و منظور شما را تأمین نماید ولی حال چون مجدد سؤال فرمودید چند دلیل دیگر عرض میشود :

دلیل اول - مسلم است که در اعصار قدیمه این علوم و فنون عظیمه و صنائع و اکتشافات بدیعیه نبوده بلکه در حیث زغیب و عدم بوده است و بدیهی است که هیچ شیئی بدون علت و سبب از عدم بوجود و از زغیب بشهود نیاید .

پس قوه کاشفیه این علوم که قبلاً "سرمکتوم بود که وجه بود همان روح انسانی .

دلیل دوم - وقتی بود که این انسان هم مانند

حیوان در زندگانی پست میزیست نه تمدنی داشت و نه معارفی نه صنعتی میدانست و نه تجارتی و نوعاً " پست و ذلیل و جاهل و سفیل بود و چون بدون محرک و معلم ترقی و انتقال از حالی بحالی غیر ممکن . پس قوه محرکه‌ای که انسان را نوعاً " ترقی داد و از آن مقام پست باین مقام بلند رسانید چه و که بود همان روح انسانی .

دلیل سوم - انسان در عالم رؤیا و خواب با اینکسه حواس ظاهره اش مسختر و اعضاء جوارحش از کار افتاده است مصداقاً در خواب می بیند و می شنود و تشخیص نیک و بد میدهد و تمام عملیات بیداری را بلکه سریعتر و شدیدتر عامل میشود کشف امور آینده میکند مسائل مشکله‌ای را حل مینماید بسرعت برق سر و حرکت میکند آیا بیننده و شنونده و کشف کننده بدن و مسائل و حواس ظاهره در عالم رؤیا کیست و چیست همان روح انسانی است .

دلیل چهارم - در انسان حقیقتی است که تمام اعضاء و ارکان و حواس و قوا بدن و اعمال آنرا بخود نسبت میدهد . مثلاً " میگوید چشم من دید و گوش من شنید و قلب من فهمید و پاود ست من حرکت کرد و غیر ذلك در صورتی که اظهار هستی کننده شیئی معدوم نتواند بود . پس کیست و چیست در انسان که اینگونه خود نمائی و اظهار

هستی مینماید و تمام اعضا^۱ بدن و اعمال آنرا بخود نسبت میدهد همان روح انسانی است .

دلیل پنجم — انسان بمشکلی که بر خورد میکند مخصوصاً در مواقع تنهایی اغلب با خود مشورت و طلب رأی مینماید که آیا فلان کار را بکنم یا نکنم صلاح در کدام است بالأخره جواب نفی یا اثبات میشوند و رأی مزبور را بکار می بندد در صورتیکه میداند انیم طرف خطاب و دهنده رأی خطای صواب شئی معدوم نتواند بود . پس کیست و چیست که ارائه طریق میکند و انسان را وادار بر اجرا و حصول مینماید همان روح انسانی است .

س — خواهشمندم مراتب مختلفه این روح را شرح دهید .
 ج — البته میدانید که انسان را و جنبه است جنبه حیوانی و جنبه انسانی و ذائل اخلاقی مانند شهوت و غضب و بخل و حسد و حرص و طمع و خود پسندی و خود پرستی از خصائص جنبه حیوانی است که بالطبع در نهاد بشر موجود و آثارش در اغلب مواقع در نفوس مشهود تا چنین روح شریری و نفیس خبیثی بر انسان حاکم است پیوسته مرتکب زنا مثل میشود و متنبه نمیگردد محرکش هوی و هوس نفسانی است و قوائد و سائقش خیالات شیطانی در این مقام انسان محکوم بحکم طبیعت است و مطیع نفس اماره^۲ پر شرارت و چون

آهنگ خروج بسما^ء ترقی و تعالی نمود و قصد معارج انسانیت کرد از مقام پست نفس اماره میگذرد و بمقام نفس لوامه میرسد و در ارتکاب رذائل خود را ملامت نماید و از اعمال گذشته ندامت حاصل کند و همینکه این مرحله را طی نمود و ترقی و صعود کرد بمقام نفس مطهره رسد و باعمال زشت و زیبا و خیر و شر خود آگاه شود و مسالك تقوی و هم مهالك نفس و هوسوی را تعلیم گیرد و بسبیل رشد و اصلاح و طریق هدایت و فلاح دلالت گردد و چون از این وادی قدم فراتر نهاد و از آلایش عنصالم خاک آزاد و پاک شد و بمقام عرفان طلعت رحمان رسید و ثابت و راسخ و مطمئن القلب گردید و ساحت قلب و وجدان را از آسایش عالم طبیعت مقدس نمود و آرامش — روح روان یافت دارای نفس مطمئن^{نه} شود و از این مقام چون بالا تر رود و بمقام تسلیم و رضاد آید و بحالم حب و عشق قدم گذارد و از قصد و خیال و آرزو و آمال خود بگذرد و فانی در رضای الهی گردد سینه^ء منبر را هدف تیر تقدیر کند و گردن نازنین را اسیر کند قضای رب[ّ] العالمین نماید بدرجه^{ئی} که " جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معبودم شمارد " در این موقع سالك دارای نفس راضیه است و چون باین مقام بلند اعلی رسید و در این رتبه علیا و مقرا^ء عز ابهی منزل و مأوی گزید و گل اشیا^ء اعلی و ادنی را نسبت بنور

جمال مطلق وجلوه^۸ طلعت حق فانی دید و طلب و خواهش خود را بگلی از پساد برد و همه شئون خود را نسیا "منسیا" شمرد در این هنگام سسروش پر خروش از مکن غیب بگوش هوش رسد و پیک رحمان رضای حضرت جانان را بسمع جان رساند و مسافر در این وقت دارای نفس مرضیه گردد و خطاب "و ادخلی جنتی" "از عالم بالا بشنود و بر سر مرتقا بلین جالس شود و از گاس معین بنوشد و قابیل دخول و خلود در جهان ابدی گردد . پس معلوم و واضح شد که از مرحله پست حیوانی تا مقام بلند انسانی را مقام "نفس اماره" و "نفس لوامه" و "نفس ملهمه" و "نفس مطمئنه" و "نفس راضیه" و "نفس مرضیه" می باشد و البته چنین نفس مبارکی و روح مقدسی باقی و در نشئه ابدی است .

س - چه دلیلی دارید که بعد از خلع جسد عنصری روح انسانی باقیست .

ج - بر اثبات بقای روح انسانی دلائل کثیره هست ولی ما فعلاً "بچند دلیل اکتفا مینمائیم :

دلیل اول - قبل "گفتیم که روح جوهر است و قائم بذات خود و جسد قائم بآن . پس روح ذاتاً "محتاج بجسد نیست بلکه جسد محتاج باو است در این صورت در تحلیل

وفناى جسم سکنه ئى بوجود روح و ارد نیاید چنانکه آئینه
اگر بشکند اشعه آفتاب فانی و معدوم نشود

دلیل دوم - روح که قبلا " وجودش ثابت شد
بسیط است یعنی مرکب از اجزا و عناصر نیست و شیئی بسیط
تحلیل و فنا ندارد . پس روح تحلیل و فنا نخواهد داشت .
دلیل سوم - قبلا " ثابت نمودیم که عدم اشیاء
عبارت است از انتقال از صورتی بصورت دیگر و الا عناصر
بسیطه را عدم و فنا نباشد مادام که ماده عنصری را فنا
نباشد بطریق اولی روح که از مجردات است فانی و معدوم
نخواهد شد .

دلیل چهارم - هر جسمی دارای صورت واحد
است یا مثلث است یا مربع یا مخمس یا مسدس یا غیر آن و
چون خواستید صورت دیگری باو دهید باید صورت اولیه
آنرا برهم زنید و بصورت دیگری در آورید و لکن روح چنین
نیست روح در آن واحد در مراتب عقل شما دارای جمیع صور
است لازم نیست که صورت اولیه اش برهم خورد و صورت
ثانویه گیرد بلکه حالت واحد است . پس چنین وجودی
رافنا در نیاید و تغییر و تبدیل صور جسمیه سبب فناى او
نگردد بلکه او بر حالت واحد است .

دلیل پنجم - بر جسم انسان ممکن است عوارض

گوناگون وارد آید چه بسا واقع شود که عضوی از اعضا بدن قطع شود فی المثل چشم کور شود و پاگوش کر گردد یا قطع شود و دست بریده گردد روح بقوت خود باقیست نقصان در جسم سکتۀ بمقام شامخ روح وارد نیارد .
 پس معلوم شد که تحلیل و فنای جسم سبب فنای روح نگردد بلکه او همواره بحال خود باقیست .

دلیل ششم — مرگ عبارت است از فقدان حواس وقوی و عالم خواب نمونه از مرگ این است که گفته اند " النّوم اخ الموت " یعنی در حالت خواب نه چشم بیند و نه گوش بشنود و نه سایر حواس وقوی ادراك کند و نه ابراز فعالیت نماید و انسان مانند مرده بی حس و حرکت گردد ولی روح بحالت خود باقیست بلکه سیرش سریعتر و اکتشافاتش شدیدتر است . حضرت عبدالبهاء در این مقام از جمله در کتاب مفاوضات میفرماید :

" چه بسیار میشود که روئی در عالم خواب بیند آثارش در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود و همچنین چه بسیار واقع که مسئلهئی را در عالم بیداری حل نکند در عالم رو یا حل نماید . چشم در عالم بیداری تا مسافت قلیله مشاهده نماید لکن در عالم رو یا انسان در شرق است غرب را بیند در عالم بیداری حال را بیند در عالم خواب استقبال را بیند

در عالم بیداری بوسائط سریعه در ساعتی نهایت بیست و
 فرسخ طی کند در عالم خواب در يك طرفه العین شرق و
 غرب را طی نماید زیرا روح دوسیر دارد بی واسطه یعنی
 سیر روحانی با واسطه یعنی سیر جسمانی مانند طیور کوه
 پرواز نمایند یا آنکه بواسطه حاملی حرکت نمایند و در وقت
 خواب این جسد مانند مرده است نه بیند و نه شنود و نه
 احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراك یعنی قوای انسان
 مختل شود لکن روح زنده است و باقیست بلکه نفوذش بیشتر
 است پروازش بیشتر است ادراكاتش بیشتر است اگر
 بعد از فوت جسد روح رافنائی باشد مثل این است که تصور
 نمائیم مرغی در قفس بوده بسبب شکست قفس هلاک گردیده
 و حال آنکه مرغ را از شکست قفس چه باك و این جسد مثل
 قفس است و روح بمثابة مرغ ما ملاحظه کنیم که این مرغ را
 بدون این قفس در عالم خواب پرواز است . پس اگر قفس
 شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ
 بیشتر شود ادراكاتش بیشتر گردد انبساطش بیشتر شود
 فی الحقیقه از جحیمی بجنّت نعیم رسد زیرا از برای طیور
 شکور جنّتی اعظم از آزادی از قفس نیست . این است که
 شهداء در نهایت طرب و سرور بمیدان قربانی شتابند . .
 پس معلوم است که آن روح غیر این جسد است و آن مرغ غیر

این قفس و قوت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شدید تر است
 لهذا اگر آلت معطل شود صاحب آلت در کار است . مثلا
 اگر قلم معطل شود بشکند کاتب حسی و حاضر و اگر خانه
 خراب شود صاحب خانه باقی و برقرار .

دلیل هفتم — در مباحث قبل گفتیم و ثابت کردیم
 که خدا حکیم است چه اگر حکیم نبود خلق نتوانست نمود
 و از حکیم صدور کار لغو و عبث قبیح است زیرا عمل قبیح از
 کسی صادر می شود که محتاج باشد و یا مجبور و یا جاهل
 و حال آنکه خالق کائنات غنی بالذات است نه محتاج
 مختار است نه مجبور علیم و حکیم است نه غافل و بی خبر از
 نتایج عمل خود . پس عالم خلقت را حکمت و نتیجه می خواهد
 بود و مشاهده میشود که شمس می تابد و نسیم میوزد و آب
 بر میخیزد و باران میبارد و گیاه میروید و نباتات بثمر میآیند
 و حیوانات پرورش مییابد و نتیجه همه اینها عائد انسان
 می شود . بقول سعدی :

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تاتوانی بکف آری و منفلت نخموری

پس اگر این انسان هم چندی از نعماء خداوندی متنعم
 شود بخورد و بپوشد و بنوشد و تعمیش نماید و سپس مرد رواد
 عدم نهد و فانی و معدوم شود و نتیجه خلقت و این دستگاہ

باعظمت باینجا منتهی شود هر عاقلی ازعان میکند و ادراک مینماید که عالم خلقت ابتر بلکه بیهوده و عبث خواهد بود و گفتیم کار عبث از حکیم قبیح است . پس عمل ایجاد باین چند روزه حیات انسان منتهی نگردد و لابد بر این است که نشئه دیگری باشد که حقیقت انسانی در آن جهان جاودانی باقی ماند .

دلیل هشتم — از جمله صفات ثبوتیه خالق عدل است و بقدری این صفت با عظمت است که بعضی از علماء اسلام آنرا در جزء اصول دین آورده اند و عدل یعنی اعطاء کل ذی حقّ حقّه است " فمن يعمل مثقال ذرّة خیراً یره ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً یره " و مسلم است که این عالم تنگ و تاریک را وسعتی نیست کسوف نفس پاداش و پاکیز اعمال خود را ببینند و آنچه کشته اند بچینند چه که بسا میشود که نفوس مقدسه بی جان و مال وهستی خود را فدای سعادت دیگران کنند و برای نجات و هدایت نوع خود در خاک و خون غلطند و چه بسا واقع که ظالمان خونخواری جان و مال هزاران هزار بیگناهانرا فدای مطامع شخصی و اغراض نفسانی خود نمایند و تیشه بر ریشه حیات ملیونها نفوس مظلوم زنند . چگونه ممکن است که این دو صنف نفوس در این جهان

تنگ و محدود و بمکافات و پامجازات اعمال خود برسند و شمر
 اعمال خود را بچینند . پس عدل الهی اقتضا میکند که
 هر کس را بسزای اعمال خود برساند و چون این عالم
 گنجایش آنرا ندارد . پس عالم بعدی هست که نفوس
 بسزای اعمال خود برسند .

دلیل نهم — آثار ظاهره و انوار باهره^۱ مظاهر الهیه
 مسلم است که بعد از صد ها و هزار ها سال پس از مردن
 خودشان باقی میماند کلامشان نافذ است و آثارشان بارز
 بنیانشان استوار است و اساسشان باقی و سرفراز آفتابشان
 ساطع است و خورشیدشان لامع سلطنتشان باقی است
 و حکمشان جاری و عقلا^۲ و علما^۳ ثابت است که تا چیزی خو^۴
 نباشد اثر بر آن مترتب نگردد . چنانچه تا دریا نباشد
 موجی هم نخواهد بود و تا ابری نباشد بارانی هم نخواهد
 بود و قس علی هذا .

پس آثار عظیمه^۵ انبیا اعظم دلیل است بر بقای روح و حقیقت
 آنها .

دلیل نهم — حقیقت حال و اعمال مظاهر قدسیه
 دلالت صریحه دارد بر اینکه بعد از این عالم عالم دیگری
 هست چنانکه حضرت بهاء الله میفرماید قوله عز برهانه :
 " اینکه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت

مید هببر بقای آن و اینکه سئوال از کیفیت آن نمودی آنه
 لایوصف ولا ینبغی ان یذکر الا علی قدر معلوم
 انبیا و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق
 آمده اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین
 صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق
 اعلی نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات
 عالم و مقامات اسم است ایشانند مایه وجود و علّت
 عظمی از برای ظهورات و صنائع عالم بهم تمطر السحاب
 و تنبت الارض هیچ شیئی از اشیا بی سبب و علّت و
 مهد موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرد بوده و خواهد
 بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین
 و این عالم است .

باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود
 بهیكلی که لائق بقاء و لائق آن عالم است این بقاء بقاء
 زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق است بعلمت
 و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحق
 جل جلاله طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا
 تفکر نمائی بیقین مبین شهادت میدهی که غیر
 این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت
 از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل

قائل و معترفند و لکن طبیعیین که بطبیعت قائلند
 درباره انبیان نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند .
 حال ملاحظه نمائید جمیع دهر عالمی که بوده و هستند
 انبیار اقدم بر کل میدانند بعضی آن جواهر مجرد
 را حکیم میگویند و برخی من قبل الله میدانند
 حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین
 عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدانستند
 و عذاب و مشقّاتی که شبیه و مثلند داشته تحمل نمیفرمودند
 الی آخر بیانه عزیز .

جلسه چهارم

س ششما در هفته پیش بدلائلی اثبات نمودید که روح باقی است در صورتیکه در زمان حیات اندک صدمهئی که بجسم انسان وارد میشود عقل و شعورش زائل میگردد. پس چگونه میشود که بعد از مرگ و تحلیل اجزاء بدن روح باقی ماند.

ج - در جواب چنین سئوالی و حل چنین اشکالی حضرت بهاء اله بیاناتی فرموده که ماعین آنرا بجهت شما میخوانیم و تعمق و تفکر در آنرا بشما توصیه میکنیم
قوله جلّ پرهانہ :

"معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در رمیض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانع بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضمینی و روشن است و لکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه

دررتبه خود مضمیعی بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض درحالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروار ازیدن بقدرت و قوت و غلبه ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبیه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود . مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که دررتبه خود روشن و مضمیعی است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیا را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضمیعی و لکن ایمن مادامی است که اسباب مانعه حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایامی که غمام حائل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در حالت شمس دررتبه خود علی حد واحد بوده همچنین است آفتاب نفوسی که باسم روح مذکور شده و می شود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبلاً از

خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که
 ابداً " مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه
 نماید ذره از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج
 از شجر بطرازیدیع و قوت منیع ظاهر چنانچه در آثار ملاحظه
 می شود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف
 می شود امثله متعدد زکشد تا از هر مثالی بمقصودی
 مطلع شوید . . . "

س - روح که باقی میماند جسم چه میشود و مقام و مکان
 روح و مکافات و مجازات آن چگونه است ؟

ج - جسم خاك است و بمقاد " كل شیئی یرجع الی
 اصله " بخاك هم راجع میشود و در قسمت مجازات و مکافات
 و مقر ارواح حضرت عبد البها میفرماید :

" روح از حقائق مجرد است و حقیقت مجرد مقدس از زمان
 و مکان است زیرا زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانی و متحیزه
 است و حقیقت مجرد را چه زمانی و مکانی جسم و جسمانی
 نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم لا مکان است نه امکان
 جان است نه تن لطیفه الهیه است نه کثیفه جسمانی -
 نور است نه ظلمت جان است نه جسد از عالم یزدان است
 نه کیهان مکانش مقدس از امکانه و مقامش منزله از مقامات
 بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع کاخ عظمتش را ایوان

کیوان زندانست و قصر مشید متعالیش را چرخ برین
 اسفل زمین و اما جسد آلتی است از برای روح زیرا متحرک
 و مرتکب و مکتسب و مسیی و محسن روح است نه جسد گنہکاری
 و ستمکاری و خوشخوئی و نیکوئی منبعت از جان و روان است
 نه تن ناتوان لهذا همچنانکه عذاب و عقاب و سرور و اندوه
 و حزن و طرب از احساسات روح است کذلک پاداش و صواب
 و عقاب و جزاء^۱ و مکافات که از نتایج اعمال حاصل را چه
 بروح است نه جسد هیچ شمشیری بجهت کشتن بیگناهی
 مؤآخذہ نگردد و هیچ تیری بجهت زخم اسیری معاقبه
 نشود چه که آلت است نه فاعل محکوم است نه حاکم مقهور
 است نه قاهر " .

س۔ اگر عالمی غیر از این عالم هست پس چرا ما آنرا نمی بینیم
 و ادراک نمیکنیم ؟

ج۔ " عدم الوجود ان لا یدل علی عدم الوجود " عدم
 رؤیت و ادراک آن عالم دلیل بر عدم وجود آن نیست
 چنانکه حضرت عبدالبہا میفرماید :

" این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات و نقائص
 جسمانیہ انسان در عالم رحم معلوم نه چون از عالم رحم
 باین عالم آید نقائص و کمالات جسمانیہ ظاہر و آشکار گردد
 و انسان در عالم رحم از هر دوی خیر حال اگر نفسی را در عالم

رحم بیان فضائل و زائل این جهان میشد و نعمت و نعمت این عالم تشریح میگشت آیا جنین را تصور آن ممکن بود لا والله زیرا در عالم رحم این فضائل و زائل و این نعمت و نعمت موجود نیست تا تصور آن نماید مثلاً " طفـل جنین تصور سمع و بصر نتواند و آنچه القابکی او هم نام انگارد و چون باین عالم قدم نهد ملاحظه کند ما لا رأت عین ولا سمعت اذن ولا خطر بقلب جنین همچنین است حالت انسان در رحم این عالم چون بعالم دیگر شتاب در ملاحظه نماید که از جهان تنگ و تاریک نجات یافته و بجهان الهی درآمده و اگر چنانچه در این نشأه رحمانیه آن نشأه کلیه روحانی مجهول و غیر معروف باشد تعجب و استفسراب نباید زیرا هر عالم مادون از عالم مافوق بیخبر است مانند جنین در عالم رحم از اینجهان بیخبر است و چون بعالم مافوق انتقال نماید باخبر گردد و احساس کند ولی قبل از انتقال تصور و ادراک محال . ای طالب حقیقت نظر در مراتب وجود جسمانی نمائید عالم جماد بگلی از عالم نبات بیخبر است و حال آنکه عالم نبات موجود و همچنین عالم نباتات بگلی از عالم حیوان بیخبر زیرا حوصله نباتیه گنجایش ادراک عالم حیوانی ندارد و تصور قوه حساسه نتواند ولی چون بعالم حیوان آید سمع و بصر یابد و مواهبی مشاهده

کند که بگلی در عالم نبات مفقود و مستور و مکنون بوده و همچنین حیوان تصور نفس ناطقه نتواند و از ادراکات حقیقت انسانی بگلی محروم زیرا عالم حیوان را این گنجایش نه حال اگر عالم نبات از عالم انسان بگلی بیخبر باشد دلیل بر عدم ^{وجود} عالم انسان است لا والله . پس انکار نفوس انسانی بجهان الهی مانند انکار جمادات است که از عالم نبات خبرند ارد و همچنین انکار نبات است که از عالم حیوان خبرند ارد و همچنین انکار حیوان است که از عالم انسان خبرند ارد .

حال منکرین را اعظم شبهات این است که آن عالم کجاست و هر شیئی که وجود عینی خارجی ندارد اوهام است و حال آنکه عالم وجود عالم واحد است ولی بالنسبه بحقائق متعدده تعدد یابد مثلاً "عالم وجود جمادات و نبات و حیوان عالم واحد است ولی عالم حیوان بالنسبه بعالم نباتات حقیقت روحانیه و جهان دیگر است و نشأئی دیگر این افکار و اوهام که انکار عوالم الهی است او خصائص حیوان است نه انسان حیوان تصور جهانی دیگر ننماید و عالم الهی نداند و جنت و نار نیندیشد و موهبت و نعمت تصور نتواند حاشا که نفوس مبارکی که مظهر هدایت کبری هستند محتجب باین اوهام گردند "

س - حیات ابدی بچه وسیله تحصیل میشود و مؤمن

و غیر مو^ء من چگونه پاداش و کیفر اعمال خود را می بینند
 ج - حضرت عبد البهاء در این خصوص از جمله در کتاب
 مفاوضات می فرماید :

" داخل شدن در ملکوت بمحبت^۱ الله است بانقطاع است
 بتقدیس و تنزیه است بصدق و صفاست و استقامت و وفاست
 بجانفشانی است . پس باین بیانات واضح گشت که
 انسان باقیست وحی و ابدی است لکن آنهاییکه مؤمن
 بالله اند و محبة الله و ایقان دارند حیاتشان طیبه است
 یعنی ابدیه گفته میشود اما آن نفوسی که محتجب از حق
 هستند با وجود آنکه حیات دارند اما حیاتشان ظلمانی
 است و نسبت بحیات مؤمنین عدم است مثلا " چشم زنده
 است و ناخن نیز زنده است اما حیات ناخن نسبت بحیات
 چشم عدم است این سنگ وجود دارد و انسان نیز وجود
 دارد اما سنگ بالنسبه بوجود انسان عدم است وجود ندارد
 زیرا انسان چون وفات یافت و این جسم متلاشی و معدوم
 گشت مانند سنگ و خاک جماد می شود . پس مشهود شد که
 وجود جمادی هر چند وجود است ولی بالنسبه بوجود
 انسانی عدم است . بهمچنین نفوس محتجبه از حق هر چند
 در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارند اما بالنسبه بوجود
 قدس ابنا^۲ ملکوت الهی معدومند و مفقود^۳ ایضا می فرماید :

" مکافات اخروی کمالات ونعمی است که درعالم روحانی
بعد از عروج از این عالم حاصل گردد

مکافات اخروی نعم والطف روحانیست مثل انواع نعمتها^ی
روحانی در ملکوت الهی و حصول آرزوی دل و جان و لقای
رحمان در جهان ابدی و همچنین مجازات اخرویة یمنی
عذاب اخروی محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب
لا ریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است " و همچنین
حضرت بهاء الله در این مقام از جمله میفرماید :

" ارواح کفار لعمری حین احتضار یعرفون مافات عنهم
وینوحون ویتضرعون وکذلک بعد خروج ارواحهم
من ابدانهم . این بسی معلوم و واضح است که کل
بعد از موت مطلع بافعال و اعمال خود خواهند شد .

قسم بافتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی
دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال
را خوف و اضطراب و وحشتی رونماید که فوق آن متصور نه
نیکوست حال نفسیکه رحیق باقی ایمان را ازید عنایت والطف
مالک اریان گرفت و آشامید ایضا " در همان لوح میفرماید :
اینقدر ذکر میشود که ارواح مجرده که حین ارتقا منقطعاً
عن العالم و مطهراً " عن شبهاة الامم عروج نمایند لعمرا لله
انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم

و صنایع و سقای آفرینش است فنا آنرا اخذ ننماید و شمر و
 و ادراک و قدرت و قوت او خارج از احصای عقول و ادراک است
 انوار آن ارواح مری عالم و امم است اگر این مقام با سره کشف
 شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده
 گردد " انتهى .

س - از بیانات شما همچو مستفاد شد که روح باقیست و در
 نشئه ابدی و عالم بعدی هست که مکافات یا مجازات اعمال
 خود را می بیند و این مکافات و مجازات هم راجع بسروح است
 نه جسد و کل بر اعمال گذشته خود مطلع خواهند بود آیا
 در آن عالم از حال و افعال نفوس این عالم اطلاع خواهند
 داشت یا خیر ؟

ج - حضرت بهاء الله در ضمن لوح مقدسی که خطاب
 بیکی از مادران پسر مرده است میفرماید قوله الأَعزَّ ابهی :
 " ای مادر از فراق پسر منال بلکه ببال این مقام شادی
 و سرور است نه مقام کدورت و احزان قسم بافتاب صبح
 حقیقت که در مقامی ساکن است که وصف آن بقلم نیاید
 و ذکر آن بیانات اتمام نپذیرد مقررش در افق اعلی و رفیقش
 و صاحبش ارواح مقدسه مجرد و طعامش نعمت باقیه
 مکنونه اگر جمیع من علی الارض آن مقام اقدس ابهی بقدر
 سم ابره تجلی نماید کل از فرح و سرور هلاک شود و همچو

مدان که او فانی شده در ملکوت باقی ببقا^۱ الله باقی خواهد بود این جای شکر است نه شکایت اگر فرح از تو مشاهده کند بر سرورش بیفزاید و اگر حزن بیند محزون شود ”

پس در آن عالم بر کیفیت حالات اهل این عالم مطلع هستند

س - آیا کسانی که باروح ایمانی از این عالم رفته اند در آن عالم بایکدیگر ملاقات میکنند ؟

ج - از مضمون این فقرات بیانات حضرت عبدالبهاء که در تسلّیت یکی از احباب^۲ مرقوم فرموده اند مستفاد میشود که در آن عالم بایکدیگر ملاقات میکنند و مألوف و مأنوس میشوند

قوله عزّ بیانه :

” البتّه فراق مّرالمذاق است ولی اهل اشراق مسرور و بالطف دلبر آفاق زیرا ربّ الميثاق وصال ابدی والفت سرمدی از برای دوستان خویش مقدّر فرموده . پس این فرقت موقت هر چند مورث گذراست ولی وصال بیپایان والفت جاودان تسلی قلوب مصیبت زدگان و هر چند حال متّفرق و پیریشانیم و متحیر و بی سرو سامان ولی عاقبت درین راه او همد م و همرازیم و هم آهنگ و هم آواز . . . ”

و حضرت بهاء اله در اینخصوص از جمله میفرماید :

” واما مسائلت من الأرواح بسمعد صعودها واطّلاع بعضها بعضا ” فأعلم أنّ اهل البهاء الذّیین

على السفينة الحمراء اولئك يماشرون ويؤانسون
ويجالسون ويطيرون ويقصدون ويصدون كأنهم
نفس واحدة الا انهم هم المطلعون وهم العارفون
كذلك قضى الأمر من لدن عليم حكيم .

اهل بهاكه در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر
مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بایقان
و اعمال نفوسى است که در یک درجه واقفند و نفوسى که
در تحت این نفوس واقفند كما هو حقّه بر مراتب
و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لکن نصیب
عند ربك طوبى لمنفس توجّهت الى الله واستقام
فى حبه الى ان طار روحه الى الله الملك
المقتدر الغفور الرحيم .”

س - نفوسى که در این عالم قادر بر کسب کمالات ایمانى
و اخلاقى نیستند در آن عالم در چه حالند

ج - حضرت عبد البهاء در این مقام از جمله میفرماید :
” اطفالی که قبل از بلوغ صعود مینمایند و همچنین دیوانه
و همچنین کسانی که صیت امر الله بسمعشان نرسیده
آنان در ظل فضل حقّند فضل اقتضای غفران مینماید ”
س - آیا در آن عالم برای ارواح ترقی ممکن است یا نه

و اگر ممکن است بچه وسيله ؟

ج - بر حسب بیانات حضرت عبد البهاء در کتاب مفاهیم
ترقی ممکن است و وسیله ترقی ارواح هم فضل الهی
است و هم خیرات و مبراتیکه بازماندگان بنام آنان بنمایند
و یا طلب عفو و غفران کنند .

س - مطالبی را که در این چند جلسه راجع بمبداء و معاد
بیان نمود ید مطابق عقل و علم و از عقائد صحیبه است
پس چرا خلاف آنرا بشما نسبت میدهند .

ج - این نسبت ناشی از تعصب است ناشی از اغراض است
ناشی از خود خواهی است زیرا در هر عصر زمانیکه شمس
حقیقت طلوع نمود نفوس خفاش صفت با او معارضه میکنند
دشمنی مینمایند زیرا نور او را مخالف مصالح شخصی
خود می پندارند سبب رسوائی خود میدانند البته در
تاریکی شب هر زشت صورتی خود را صاحب جمال یوسفی
دانند و هر سارق و خائنی میدان عمل یابد و هر قاطع طریقی
دست بمال مسافرین گشاید و هر خفاش طبیعتی بجولان
آید این دشمنان آفتاب پی در پی مذمت از شمس جهان تا
نمایند و انواع تهم و افتراء آت زبان گشایند و چون تباب
مقاومت ندارند و اقامه دلیل و برهان نتوانند بنای لجاج
و عناد گذارند و تهمت و افترا بر خیزند و با مطلع حقیقت
بستیزند از جهل عوام استفاده نمایند و بزور آن مردم

لا لانعام کار خود را از پیش ببرند جهلا را برانگیزند
 و خون مظلومان را بریزند همیشه چنین بوده شمار جوع
 بتاریخ نمائید تا صدق عرائض من بر شما معلوم شود و لسی
 طالبان حقیقت را سزاوار است که شخصا تحقیق نمایند
 با چشم خود ببینند و با گوش خود بشنوند کتب هر دینی
 را بخوانند و افکار هر قومی را تحت مطالعه قرار دهند از
 عملیاتشان پی بمقائد دینی و نوایا قلبیه شان ببرند
 شما در این جلسات ملاقات دلائل و براین عقلی و نقلی
 بروجود الوهیت و عالم آخرت با این وضوح و صراحت و
 قوت و متانت شنیدید حال قدری تفکر در اعمال و مراتب
 فداکاری این طائفه نمائید و سپس قضاوت فرمائید که آیا
 چنین نفوسی را با این مبادی سامیه و معارف الهیه
 و اینگونه فداکاری در میدان عمل و جانفشانی میتوان
 نسبت بمبدأ الوهیت و عالم آخرت بی عقیده دانست چه
 البته شما در کتب تاریخیه دست و دشمن خوانده و بی
 شنیده و دیده اید که هزاران نفوس مقدسه از این طائفه
 در خاک و خون خود در راه عقیده دینی غلطیده و با کمال
 میل و رغبت و عشق و محبت و بصیرت و معرفت بخون پاک
 خود شهادت بر حقانیت بهائیت داده و از جان و مال و فرزند
 و عیال خود گذشته اند اگر این نفوس مقدسه و حقائق مجرده

را اعتقاد بخدا و دارا آخری نبود چه امیدی اینطور
 نقد حیات خود را نثار مینمودند و برای چه از راحت و آسایش
 و جان و هستی خود میگذشتند . پس این نبود مگر اینکجه
 چون معتقد به عالم دیگر بودند و هستی عالم فانی را در قبال
 آن نیست و نابود میدانستند این بود که خود و همه شئون
 خود را فدا نمودند .

س - مسائل و دلائلی که در این جلسات بیان نمودید
 بفرمائید در کدامیک از کتابهای شماست ؟

ج - این مطالب در کتاب مبارک ایقان و کتاب اقتدار
 و مجموعه الواح حضرت بهاء الله و کتاب مستطاب مفاءضات
 و خطابات و کتاب مبارک مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد
 اول و ثانی و ثالث و بیانات آن حضرت در دو جلد کتاب
 بدائع آثار مشهور و سفرنامه مبارک و غیرهاست و بییقین
 بدانید که مطالب معروضه خوشه ایست از آن خرمین
 بی پایان و قطره ایست از آن دریای بیکران شما اگر
 بخواهید اطلاعات کامل از اینگونه مسائل پیدا کنید باید
 رجوع بخود آن کتب نمائید و زلال معارف روحانی را از
 سرچشمه حیات بنوشید .

جلسه پنجم

س - شفا دین را از حیث اصول اعتقاد معرفی نمودید
خواهشمندم مزایای دیگر آنرا نیز بیان نمائید

ج - حضرت بهاء الله در تعریف دین از جمله میفرماید
قوله الأعز الاعلی :

” دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای
حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیه الله ناس را بمعرف
امروز از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هرج
ومرج راه یابد نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان
از نور بازمانند هر آگاهی بر آنچه زکشد گواهی داده و میدهد
و حضرت عبدالبهاء در این خصوص از جمله میفرماید :

” اول مودبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا
دین تعالیم الهی است البتّه تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم
مقدم و فائق است دین انسا نرا حیات ابدی دهد دین
خدمت بعالم اخلاق کند دین دلالت بسعادت ابدیه

نماید دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است دین سبب
 ترقی جمیع ملل است " خلاصه مقصد این است که دین
 انسان را بخدا نزدیک میکند و بفضل و رحمت او امیدوار
 میسازد و سبب اطمینان قلب میشود . دین انسان را بعدل
 الهی معتقد میگرداند و لهذا شخصی دیندار باید مکافات
 و بیم مجازات او با اعمال حسنه میگرداید و از کردار بد دوری میکند .
 دین تعلیم بقای روح میدهد و حیات ابدی معتقد
 میسازد که در نتیجه متدینین از مردن نمیترسند زیرا
 فنائی در خود نمی بینند . دین تأثیر در قلوب کند
 و تسخیر روح و وجدان نماید تمدیل اخلاق کند و تنویر
 افکار و تحسین روش و اطوار . انسان مرکب است از جسم
 و عقل و روح دین تربیت هر سه قسم را متکفل شود یعنی
 آداب زندگانی آموزد و تعلیم کسب معاش نماید و اصول
 قوانین حفظ الصّحه یاد دهد عقل و فکر را پرورش بخشد
 و تحصیل علم و حکمت تشویق نماید تأسیس مد نیت الهی
 کند و ترویج فضائل انسانی نماید و راه سعادت ارائه
 دهد روح را باوج عرفان طیران بخشد و جان و روان را
 بفیض رحمان مستبشر نماید بالأخره اصول و قوانینی وضع
 کند که روح عالم گردد و رافع کلیه احتیاجات و حلال جمیع
 مشکلات شود لباسی است رسا و زیبا که هیكل عالم را

پوشاند و غذائی است لذیذ و گوارا که بجسم جهان جان بخشد
و حیات دهد .

دین ایجاد محبت در قلوب متدینین نماید و بر این شالوده
محکم بنیان اتحاد و اتفاق بنا کند و اساس تعاون و تعاضد
ببندد و هیئت اجتماع تشکیل دهد . دین عواطف شریفه
و احساسات لطیفه ایجاد کند و انسان را بصفات رحم و مسرّت
متّصف نماید و او را وادار باعانت فقراء و دستگیری ضعیفان کند .
دین نوایا^۱ صادقه بخشد و نیکوکاران را وادار باعمال خیریه^۲
خالصانه نماید . قلوب را از کدورات زیغ و هوی مقدّس نماید
و اعمال را باغبار ریب و ریای پاک کند .

دین سبب وحدت وجدان شود و افکار و نظار را توجّه بمرکز
واحد دهد و آمال و اعمال معتقدین را در حول نقطه^۳ واحده
مستقر گرداند و در نتیجه^۴ این وحدت و اتحاد قوت و قدرت
ایجاد شود و روح نشاط و شوق و شور در نشرفضائل
انسانیه و معارف عمومیه تولید گردد و مشروعات عظیمه و تأسیسات
مفیده وضع شود و نهضت معارف پروری و خیرخواهی و پاکدلی
شروع شود . دین قوت قلب و حالت توکل و تفویض عطا
کند تا در درد و مصائب و وقوع حوادث انسان متزلزل نشود
و راضی بر ضایع^۵ الله و شاکر بقضاء^۶ الله باشد . دین
روح شجاعت و شهامت بخشد . زیرا نفوس دیندار تسلیم

مقدراتند و از هیچکس و هیچ چیز جز خدا نمی‌هراسند و از هیچ
 سانحه و حادثه‌ئی نمی‌ترسند . دین است که انسان را
 ممتاز از حیوان و اشرف مخلوقات خوانده و در ردیف ملائکه
 آسمانی آورده و در نتیجه عزت نفس و مناعت طبع در او ایجاد
 نموده با اخلاق و اعمالی که در خور مقام عالی و رتبه^ء ملگوتی
 اوست دعوت و تربیت میکند . دین است که در پیروان خو^ن
 ایجاد حیا و شرم میکند و حسّ شرافت و انسانیت که امروزه به وجدان
 تمبیری می‌شود تولید مینماید و مانع میشود از آنکه انسان مرتکب
 رذائل اخلاقی گردد و گرد سیئات و مناهای بگردد .

دین است که اهمیت فوق العاده بصفت امانت و دیانت
 و صداقت داده و بنیان اطمینان قلوب را بر روی آن نهاد^ه
 و بالنتیجه نظام عالم و اساس راحت و آسایش امم را بر این قصر
 رفیع گذارده است چنانکه حضرت بهاء الله میفرماید :

” ان الذین اوتوا بصائر من الله یرون حدود الله السبب
 الاعظم لمنظم المالم وحفظ الامم ”

و شاعر معروف بهائی جناب نعیم گفته :

” دین ترا صاحب اعتبار کند

نزد هر کس بزرگوار کند

دین بهر موقع و بهر موقف

بخدا ایت امید وار کند

دین بهر ماتم و بهر ورطه	در بلیات پایدار کند
دین بهر مجمع و بهر محفل	خلق بسیار با تو یار کند
دین بهر نکته و بهر مطلب	دل و جان سخت و استوار کند
دین بهر کار و دین بهر امری	مرد ترا مرد کامکار کند
دین تنت روشن و ورخت گلشن	بادل و جان در گره کار کند
دین دلت بگسلاند از هر بند	بنده خاص کرد گار کند
این سخن ورد رومی و چینی است	نیکی از دین بدی زبید پنی ^{ست}
جزیدین تربیت نگشت صغیر	جزیدین تسلیت نیافت کبیر
جزیدین نیست دفع بخل غنی	جزیدین نیست رفع رنج فقیر
جزیدین متقی نگشت جوان	جزیدین مطمئن نیابد پیر
جزیدین نبود اتحاد عقول	جزیدین نبود اتفاق ضمیر
جزیدین طبع کج نگردد راسته	جزیدین نفس دون نگردد ^{سیر}
جزیدین مال نیست جز خسرا ^ن	جزیدین علم نیست جز تزویر
جزیدین خاطر نشد روشن	جزیدین مطنی نگشت نیر
اوست فخر و ضعیع و عز شریف	اوست صبر و اسیر و رحم امیر
گرچه ما ئیم در جهان بانی	دین بماند جهان بانی
دین ضرور است خاصه بر سلطان	تا سازد زمانه را ویران
دین ضرور است خاصه بر وزراء	تا که ننهند بار بر دهقان
دین ضرور است خاصه بر علما	تا نگردد فقهه دوران
دین ضرور است خاصه بر حکما	تا نگویند ناحق از بهرمان

دین ضرور است خاصه برفقها تا عدالت کنند در دیوان
 دین ضرور است خاصه برفقرا تا نباشند باعث هیچان
 دین ضرور است خاصه براءضا خاصه برقلب و چشم و گوش و زبانه
 دین ضرور است خاصه بر دنیا تا در اتفاق اهل جهان
 دین که در خلق فطره الله است منشأ خلق خشیه الله است

س — خواهشمندم اجزا و اصول دیانت را بیان نمائید .

ج — تعالیم و مسائل دینی برد و قسم است روحانی و جسمانی
 بعبارة اخری اصول روحانی نیز برد و قسم است قسمت
 اعتقادات مانند عقیده بمبدء و معاد و معرفت و ایمان بمظهر
 آیات و اعتقاد بخلود نفس در در مجازات و ارتباط قلبی و اتصال
 روحی بمبدء حقیقی و غیرهاست و قسمت اخلاقیات مانند
 تزکیه نفس و تطهیر قلب و تقویت روح و تثقیف فکر و اتصاف
 بصفه خلوص و تقوی و آزادی از شئون نفس و هوی و ارتقاء
 بمقام بلند امانت و دیانت و صدق و کرم و راستی و درستی و رحم
 و مروّت و همت و غیرت و عدل و انصاف و شجاعت و شهامت و وفا
 و صفا و کلیه صفات مرضیه که زینت حقیقت انسانیه است این
 و قسمت روحانیات است و اصول تعالیم انبیاء و علّمت
 غائی ظهور آنهاست روح حیات است و اساس اساس است و
 در اوان ظهور هر پیغمبری این اساس تجدید می شود
 و فراموش شده ها یاد آور میگردد و از زیر خاکستر آراء و اهواء

بیرون میآید و چهره زیبایش از گرد و غباریدع و تقالید پاك و منزه میشود و رونق اولیه و صفای اصلیه و لطافت خلقیه اش ظاهر و آشکار می شود تغییر و تبدیل نیابد و نسخ و تعطیل نشود زیرا اصول محکم و مبانی و مبادی جمیع ادیان الهیه است و براین اساس محکم متفرع و مترتب میشود قسمت احکام از قبیل عبادات و عقود و ایقاعات و سیاسات و معاملات مانند صوم و صلوة و ادعیه و مناجات و حج و حقوق اللّه و زکوة و عقد و نکاح و طلاق و تقسیم میراث و دفن و کفن اموات و مجازات زانی و قاتل و جانی و ضارب و غیرها که همه از احکام فرعیه و قوانین مدنیّه و باقتضای زمان و مکان قابل تغییر و تبدیل است .

س - قسمت اخلاقیات و معاملات و سیاسات در قوانین موضوعه بشری موجود در این صورت چه احتیاجی بقوانین انبیاست و چه مزیتی بر آنها ؟

ج - اولاً " بموجب تاریخ قوانین اخلاقی و معاملات - همی هم که در مالک و بین اقوام و ملل جاری است از کتب انبیای الهی است که بقوه الهیه تأسیس و تنفیذ و ترویج شده و تمکن و رسوخ در قلوب نموده و بمرور زمان بصورت قانون مدنی در آمده است در این خصوص شما باید مراجعه بکتاب تاریخیه فرماید تا صدق قول بنده را کاملاً دریابید

ثانیا " پرواضح است که ایمان بخدا و اعتقاد بـدار مجازات اساس فضائل اخلاقی است چه این اعتقاد و ایمان بجهد^۱ و معاد ایجاد وعد و وعید نماید و از وعد و وعید بیم و امید تولید گردد و از بیم و امید نظام عالم برقرار شود زیرا خوف از سیاط قهر الهی و امید بپاداش اخروی انسانرا از سیئات بازدارد و بحسنات کشاند بملاوه قسمت عبادات و توجه و تضرع بدرگاه رب البینات از مختصات ادیان است که روح را از قیود عالم طبیعت برهاند و بسه^۲ اوچ سما^۳ انقطاع پرواز دهد مناجات و توجه بدرگاه قاضی الحاقات آئینه^۴ قلب را از زنگ هوی و هوس پاک نماید و ساحت وجدان را از غبار و هم و گمان آزاد کند ادعیه و مناجات آب زلالی است که شجره عرفان را پرورش دهد و نسیم جانبخشی است که حدائق حقائق را سپرز و خرم نماید و نفعه^۵ حیاتی است که گلشن دل را بباراید و نیاز را بر بی انبازانسانرا بخداند و بی نیازد مساز کند و بفضل ملوک انجام و آغاز امیدوار سازد این دو قسمت یعنی اعتقادات و عبادات از خصائص دیانت است و بمشابه روح است از برای مجموعه قوانین و احکام و چون قوانین بشری دارای این روح الهی و این دو لطیفه^۶ روحانی نیست ضامن سعادت بشر نتواند شد و رافع احتیاجات جامعه نتواند گردید و همچنین خصائص دیگر

راکه فاقد است .

س - از کجا معلوم است که تعالیم انبیاء روح دارد و از دیگران ندارد و اثراتش چیست ؟

ج - از اینجا معلوم است که این تعالیم بدون وسائیل ظاهری ماده پیشرفت میکند و در اعماق قلوب نفوذ و رسوخ مینماید و نفوس را بمقام فدا میآورد و صد ها و هزار ها سال میپایید و در مرحله های خلوت بدون مراقبت پلیس و مواظبت جواسیس اجرامی شود معتقدین بآن بدون انتظار مکافات دنیوی خالصا " لوجه الله و طلبا " لمرضاته بموجب آن عمل میکنند و مال و جان در راهش میدهند اگر روح حقیقت در کالبد این تعلیمات نباشد چگونه این تأثیرات از او ظاهر خواهد شد .

س - چه لزوم دارد که احکام و تعالیم ادیان تغییر یابد ؟

ج - قبلا " عرض شد که اصول ادیان الهی یکیست و تغییر پذیر نیست یعنی کل دعوت بتوحید الهی میکنند و ترویج فضائل انسانی مینمایند تغییر و تبدیل در قسمت جسمانی است که جهت آنرا حضرت عبدالبهاء چنین میفرماید -
قوله العزيز :

" تغییر احوال و بَدَل و انقلاب زمان از لوازم ذاتیه ممکنات است و لزوم ذاتی از حقیقت اشیا انفکاک ندارد

مثلاً " انفکاک حرارت از آتش رطوبت از ماء شمع از شمس
 محال و ممتنع است زیرا لزوم ذاتی است و چون تغییر و تبدل
 حال از لوازم ممکنات است . لهذا احکام نیز بسبب تبدل
 و تغییر زمان تبدیل شود مثلاً " در زمان موسی مقتضی و مناسب
 حال شریعت موسویّه بود و چون در زمان حضرت مسیح آن
 حال تبدل و تغییر یافت بقسمی که دیگر شریعت موسویّه
 مناسب و موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ گردید
 وجود عالم مانند انسانست و انبیا و رسل الهی
 طبیبان حاذق شخص انسانی بر حالت واحده نماند
 امراض مختلفه عارض گردد و هر مرض را علاجی مخصوص .
 پس طبیب حاذق هر علل و مرض را ^{واحده} معالجه ننماید بلکه
 بمقتضای اختلاف امراض و احوال ادویه و علاج را تغییر
 دهد زیرا بر این شخص مرض هائل از حرارت عارض بود
 فلابد طبیب حاذق ادویه بارده داد و چون وقتی دیگر
 مزاج این شخص منقلب شد حرارت بیروت تبدیل گشت
 لابد طبیب حاذق ادویه بارده رانسخ نمود و ادویه حاره
 تجویز نمود و این تغییر و تبدل از مقتضای حال مریض است
 و بر حذاقت طبیب دلیل جلیل مثلاً " ملاحظه نمائید آیا
 شریعت تورات در این عصر و زمان ممکن الاجراست لا والله
 بلکه مستحیل و محال است . . . مقصود این است که

تفسیر و تبدیل احوال و انقلاب مقتضیات قرون و اعصار
 سبب نسخ شرائع گردد زیرا زمانی آید که آن احکام موافق
 و مطابق احوال نباشد ملاحظه نمائید که مقتضیات قرون
 اولی با مقتضیات قرون وسطی با مقتضیات قرون اخیره
 چه قدر متفاوتست ^{آیا} ممکن است الآن احکام قرون اولی
 در این قرون اخیره جاری گردد واضح است که متنوع
 و محال است . و همچنین بعد از قرون کثیره که بگذرد
 مقتضای قرون حالیه موافق قرون آتیه نباشد و لابد از تغییر
 و تبدیل است ” و همچنین در کتاب سفرنامه جلد اول
 میفرماید :

” حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس
 نبود اسباب نبود باقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشمی
 را کور کند او را کور نمایند اگر ندانی را بشکند دندانش را بشکنند
 آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجود که حالا
 هیچیک ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا
 جمیع عقلا در بحثند که قاتل را نباید کشت .

پس این احکام تورات همه حق است لکن باقتضای آن زمان
 که برای یک دالردست بریده میشد آیا حالا میشود برای
 هزار دالردست بریده شود اینگونه احکام باقتضای
 وقت در هر دوری تغییر میکنند و فرع است ”

جلسه ششم

س - دین بهائی با دینان قبل چه فرقی دارد ؟
ج - دین بهائی از حیث اصول با دینان قبل فرقی ندارد
یعنی این دین مبین تعالیم روحانی و فضائل عالم
انسانی را که روح تمدن و سعادت بشر است در قوالسب
الفاظ و عبارات و اصطلاحات این دوره ریخته ترویج و تأکید
و تنفیذ میفرماید و فروع احکام را با اقتضای این عصر و زمان
تأسیس نموده محور امور زندگی بشر قرار داده است بمالوئه
این دو قسمت که عرض شد مبادی و تعالیمی که مقتضیات
این دوره ایجاب میخموده بدعاً نازل فرموده که در دینان
قبل نبوده است .

س - چه ایجاب نموده که تعالیم بدعی تأسیس شود مگر
تعالیم قبل کافی نبود ؟

ج - حضرت عبدالبهاء در این مقام از جمله میفرماید :
"عالم امکان نظیر انسان است انسان مقام نطفه مقام

شیرخواری اوقات نشوونما وقت تمیزور شد و وقت بلوغ دارد
 همینطور عالم امکان درجاتی دارد انسان در سن شیرخوار^ی
 حسّاس است و در سنّ مراهق یعنی بدایت ادراک احساس
 و تمیز دارد! اما ادراکش ضعیف است و اما چون بسن بلوغ
 میرسد جمیع قوای معنوی و قوای صوری او در نهایت درجه
 قوت جلوه مینماید قوه ادراک بدرجه رسد که کشف حقائق
 اشیا کند اما در سنّ طفولیت و شیرخواری این ممکن
 نیست این کمالات در سنّ بلوغ جلوه مینماید نه در سنّ
 طفولیت عالم امکان نیز یکزمانی بود که شیرخوار بود بعد
 مثل طفل مراهق شد روز بروز نشوونما نمود حالا بعالم رشد
 رسیده است این قرن سلطان قرون است این عصر آئینه
 جمیع اعصار است آنچه در قرون اولی بوده صور جمیع
 در این آئینه آشکار است و از آن گذشته نفس این قرن
 کمالات خاصه دارد اکتشافات عظیمه دارد صنائع بدیمه
 دارد تأسیسات عجیبه دارد علوم غریبه دارد و از جمیع
 جهات در نهایت کمال جلوه نموده و خواهد نمود یعنی
 فضائل قرون سابقه صنائع قرون سابقه خصائص
 قرون سابقه و اکتشافات قرون سابقه دارد با وجود این
 فضیلت خاصه صنائع خاصه اکتشافات خاصه این
 قرن را هم دارد که در قرون سابقه ابداء نبود مثلاً در قرون

سابقه فن معماری بوده و در این قرن بنهایت بلوغ رسیده
 اما این قوه برقیه نبوده این تلگراف که بدقیقه با شرق و غرب
 مخابره کند نبوده این فتوغراف نبوده این تانفون نبوده
 اینها از خصائص این قرن است در این قرن فضائل قرون
 قدیمه و فضائل قرون جدیده موجود . لهذا این قرن جامع
 قرون و ممتاز از جمیع است و سلطان قرون است و آفتاب
 جمیع اعصار است ”

ماحصل بیان آنحضرت این است که در اعصار قدیمه
 بعضی از علوم و فنون مفیده بوده که احتیاجات بشریه و قوه
 و استعداد فطریه انسان آنرا بوجود و ظهور آورده و تمدن
 آن دوره را تشکیل میداد مانند کشف بعضی معادن و فن
 معماری و نقاشی و حجاری و خیاطی و نساجی و اسلحه سازی و علم
 زراعت و تربیت نباتات و پرورش حیوانات و ساختن ابنیه
 و عمارات و غیرها که مدار افتخار و تمدن مردم آن ادوار بود
 و لکن این علوم و فنون و کشفیات در آن اعصار و قرون چنانچه
 فرمودند در درجه طفولیت بود . پس مراحل طفولیت
 و صباوت را پیمود تا بدرجه رشد و بلوغ رسید یعنی در اثر
 این سیر تکاملی و ظهور و بروز استعداد فطری انسان
 بیفوله های تنگ و تاریک و کلبه های محقر آنروز تبدیل بقصور
 عالیه و آسمان خراشهای امروز شد و اسلحه سنگی و استخوانی

آن قرون مبدل بتوپهای کروب و کشتیهای زره پوش و تانکهای
 قلعه کوب و گازهای سمی و تحت البحری و بمب اتمی گردید
 و ابزار و اسباب دستی آنروزگار منقلب با آلات و ادوات ماشینهای
 برقی و بخار شد. مزیداً "علی ما سبق بشری کشف بعضی
 از حقائق مجهوله و اسرار مکنونه موفق گردید که در اعصار
 قدیمه اصلاً" وجود نداشت چند آنکه مردم آن روزگار اگر
 این آثار را میدیدند معجزه^۴ محض می انگاشتند و مصلحان این
 امور را غیر از بشر عادی می پنداشتند. مثلاً "پرواز در هوا
 و شنای در عمق دریا و مخابرات برقی و طی مسافات و وصول
 بمقصد در اسرع اوقات در زمین و هوا و دریا و حبس صوت
 در جعبه^۵ آواز و ثبوت سایه در صفحه^۶ قرطاس و نقل صدا
 و نمایش صورت و هیئت بوسیله رادیو و تلویزیون بصددها
 و هزارها فرسنگ راه بسرعت برق و غیر ذلك از اختصاصات
 و معجزات این قرن است .

خلاصه از یکطرف علوم و فنون و صنائع قدیمه آن همه
 ترقی نموده و از طرف دیگر این همه کشفیات عجیبه و صنائع
 بدیمه بفرصه^۷ وجود و ظهور آمده است و در اثر این نهضت
 و انقلاب فکری و علمی و ترقیات صنعتی و فنی^۸ قطعات^۹ خمسه^{۱۰}
 عالم حکم^{۱۱} قطعه^{۱۲} واحده یافته و جماعات مختلفه^{۱۳} کره^{۱۴} زمین
 جمعیت^{۱۵} واحده شده است موانع^{۱۶} سیروسفر مرتفع و وسیله^{۱۷}

سریعه^۱ حرکت موجود و اسباب و وسائط خلطه و آمیزش و معاشرت^۲ با تم و جوه آماده و مشهود . پس مادام که عالم تکوین — بتقدیر حسی^۳ قدیر باین فیض عظیم نائل و نوع بشر باین درجه کمال و ترقی^۴ فائز لازم است که عالم تدوین برطبق تکوین رتبه^۵ بلوغ یابد و ازحالی بحالی منتقل گردد یعنی همانطور که عالم ظاهر ترقی^۶ نموده و جامه تجدد در بر کرده احکام الهی و تعالیم ربانی^۷ نیز تغییر یابد و تجدید و تکمیل شود و تعمیم یابد تا مطابق مقتضیات این عمر گردد و عالم روح و اخلاق برطبق جسم و جسمانیات ترقی^۸ نماید چه در این زمان شرق و غرب و جنوب و شمال بهم اتصال یافته و قطعات خسته^۹ عالم در حکم قطعه^{۱۰} واحده آمده است و عقول و افکار بهم نزدیک شده و منافع عمومی کل بیکدیگر تماس یافته است . پس قوانین معتدله^{۱۱} عمومی لازم است و تعالیم موثره^{۱۲} آسمانی واجب تا اجزاء^{۱۳} مختلفه^{۱۴} عالم را بهم ارتباط دهد و منافع عمومی^{۱۵} ملل و اقوام را حفظ کند چه در اثر این نزدیکی بیکدیگر تماس و اشتراك^{۱۶} در منافع حاصل و مخالطه و معاشرت لازم و احتیاجات بیکدیگر شدید و در نتیجه اختلافات بین افراد و جماعات از هر قبیل حاصل شود . پس مسلم است که قوانین خصوصیه^{۱۷} از منهن قدیمه در د امروز را دوانکند و تمهیدات بشریه^{۱۸} که منبعث از افکار محدود^{۱۹} و د^{۲۰} است دفع امر^{۲۱} و رفع مشکلات

د نیای کنونی را ننماید بلکه بر مشکلات بیفزاید و یوما " فیوما " ماده را غلیظتر کند و وحشت و اضطراب بیشتر شود و د هشت و انقلاب شدید تر گردد و آتش جنگ و جدال شعله زند و خر من هستی بشر را بسوزاند چه در اثر ترقیات مادی آلات آدم کشی تکمیل گشته و نوع انسان را تهدید بفنا مینماید و این آلات مد مره و مواد ملتهد به بدرجه شسی مورد توجه زمامداران امور قرار گرفته که قسمت عمدۀ زحمات و اموال و اوقات عموم را صرف اختراع و تکمیل و استعمال خود میکند و بالنتیجه بنیان بشر را زیر و زبر مینماید .

پس در چنین قرن عظیمی با این ترقیات و ارتباطات که حیات اجتماعی و موجودیت روحی و اخلاقی و مدنی بشر را تهدید بفنا میکند قوانین خصوصی و آئین ملت دوستی و وطن پرستی و تعصبات نژادی که موجب عداوت با ملل سائره و اجناس و اوطان دیگر باشد کفایت ننماید بلکه مزید بر علت گردد و بنیان انسانیت و مد نیت را ویران سازد بشر در طی قرون و اعصار متوالیه مراحل عدیده حیات تشکیلاتی را پیموده تا بمرحله تأسیس و استحکام و استقلال مقام ملت رسیده و دروس این کلاس را فرا گرفته و امروزه مستعد ورود بکلاس عالیتر که وحدت عالم انسانی و نوع دوستی است شده خواهی خواهی باید باین مقام متعالی درآید

و دروس این کلاس را فراگیرد و آن عامل شود . پس در چنین
 دوری معلم عمومی عالم انسانی لازم و تعالیم وحدت انسانی
 و قوانین معتدله بین المللی واجب است تا جمیع اختلافات
 را مرتفع سازد و کل ملل و اقوام را بهم ارتباط دهد و در ظل
 خیمهٔ واحد در آرد زیرا بشر کنونی مانند عائله واحد
 گشته و باید در بقعهٔ واحد که کرهٔ ارض است زندگانی نماید
 و ناگزیر است از اینکه در تحت یکدین و یک قانون و آئین در آید
 و چنین قانونی باید مناسب حال عموم باشد و حافظ حقوق
 جمهور گردد و جامهٔ بی باشد باندام قامت امروزه عالم
 و غذائی باشد مناسب حال و مزاج هیكل جامعهٔ بشرو
 پروگرام و دروسی باشد مطابق استعداد و قوهٔ مردم این
 عصر و الا جامهٔ تنگ و نارسانا قابل پوشیدن نباشد و شایر
 رقیق غذای جوان بالغ ورشید نگردد و دروس کلاسهای
 ابتدائی محصلین مدارس عالی را کفایت ننماید و چون
 مطالع فیض قدسی و مظاهر روحی ربّانی بالهام غیبی و علم
 لدنیّ بر این تفسیرات در عالم انفس و آفاق مطلق و آگاه
 بودند و آئینهٔ علم الهی صور و ضاع کنونی را میدیدند
 این است که از قبل مکرر خبر داده اند که در چنین عصری
 نجوم معارف قدیمه فروریزد و بساط خرافات و موهوم
 منطوی گردد آسمان ادیان عتیقه منظر شود و کواکب

احکام و شرائع قزیمه منتشر گردد جبال اوهام و عقائد واهییه
مندک شود و تلال و قتل شخصیات و مقامات انفس معدودا^ت
فروریزد و د خان عظیم جهالت احاطه نماید و زمین شرائع
منسوخه منطوی شود و سپس زمین معارف جدیده منبسط گردد
و آفتاب صنائع و علوم از افق غرب طلوع نماید عالم افکار
تجدید شود و آسمان حکمت الهیه مرتفع گردد و دریای علوم
و معارف روحانیه جاری شود و سیروسفر ریلدان آسان گردد
شهرها بهم نزدیک شود و رشته مخابرات امتداد یابد و
سفائن کوه پیکر حرکت آید زمین هموار شود و گنجها و اثقال
خود را بیرون دهد و اخبار و اسرار خود را منتشر سازد کتب
و اوراق انتشار یابد و نامه اعمال هر کس بدستش داده شود
و در نتیجه این تخییر و انقلاب عظیم در آن یوم فخیم منافع
افراد و ملل و قبائل و نحل با هم تماس جوید و حشرونشسر
برپا شود و افکار عمومی بایکدیگر اصطکاک و تصادم یابد
و جنگ و جدال و حرب و قتال بین عموم بمیان آید و بدرجه
مالایطاق رسد . در چنین وقتی ندای مظهر گلی الهی
بلند شود و روح حیات در حقائق کائنات بدمد و جنبش و حر^{کت}
در ارکان عالم اندازد صیحه آسمانی بلند شود و عموم بشر
این صیحه را بشنوند و از خواب غفلت بیدار شوند صور حیا^ت
دمیده شود و مردگان از قبور ضلالت سربد آرند و با فسط

امرناظرشوند بقوله تعالی :

ونفخ فی الصور فصمق من فی السموات والأرض
نفخ فیہ اخیری وهم قیام ینظرون واشرقت الأرض
بنوربها ” اگر من بخواهم نص عبارات وشارات فوق را
جهت شما بخوانم و مأخذ و موارد آنرا ارائه دهم مجلسها
میگذرد و این آیات باآخرنمیرسد این است که باین اشارو مختصر
قناعت شد .

س - از کجا معلوم میشود که در اثر چنین انقلاب و تغییراتی
کسی خواهد آمد که مربی عمومی عالم انسانی گردد و آیا
انبیای الهی خبر صریحی در این خصوص داده اند؟
ج - در این خصوص اخبار وشارات در کتب انبیای قبل
زیاد و خارج از حد احصاست مراجعه بآن فرمائید تا
بتفصیل مطلع و آگاه شوید ولی چون سؤال فرمودید
مختصری عرض می شود از جمله در کتاب دبستان المذاهب
روایت میکند که حضرت زردشت فرمود :

” پس از غلبه تازیان و پیریشانی بهدینان خداوند در ایران
بزرگی را از نژاد خسروان کیان برانگیزد تا جهان را از خاور
تا باختر بیزدان پرستی گرد آرد ” و در گلدسته چمن آئین
زردشت که مستخرج از اوستاست نیزراجع بآن موعود اعظم
میفرماید :

سیوشانس (یعنی سلطان ظهور و سردار دین و نمایندهٔ راه نجات و رستگاری) ظهور خواهد نمود و پاکی و تازگی جهانرا تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمن را ازین خواهد کند و همهٔ روانان برگزیدگان را از دوزخ بیرون آورد و پاك خواهد نمود " در این نبوات نکات ذیل را گوشزد امت میفرماید اول نفس عظیم جلیلی از نسل پادشاهی کیان ظاهر خواهد شد دوم مطلع این کوكب لا مع کشور مقدس - ایران خواهد بود سوم شرق و غرب را بخدای واحد دعوت و مجتمع خواهد فرمود چهارم آن نمایندهٔ راه نجات بخشنده حیات ریشهٔ فساد و بدی را از روی زمین خواهد کند پنجم مؤمنین خود را از زهر آلایشی پاك و مقدس خواهد فرمود .

و همچنین حضرت داود در مزمور پنجاهم میفرماید :

" اله آلهه یتكلم ویدعوا لأرشن من مشرق الارش الی مغربها " و حضرت اشعیا در باب چهارم کتابش میفرماید :
 فی ذلك الیوم یکون غضن الرب بهاء و مجداً
 و ثمر الارش و فخراً " و زینة لئنا جین " و در باب نهم میفرماید :
 " برای ما ولدی زائیده و پسری بما -
 بخشیده شد و سلطنت بردوش او خواهد بود و اسم او عجیب
 و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتسی
 خوانده خواهد شد " و در باب چهارم میفرماید : " جلال

خداوند مکشوف گشته تمامی بشر آنرا با هم خواهند دید”
 ” و در باب دوم کتاب یوئیل میفرماید : تمامی ساکنین
 زمین بلرزند زیرا روز خداوند میآید ” و همچنین
 صریحا در باب ۲۲ مگاشفه یوحنا میفرماید : ” و دیگر
 هیچ لمنت نخواهد بود و تخت خدا و پسر در آن خواهد
 بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود و چهره او را خواهند
 دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود و دیگر شب
 نخواهد بود و احتیاج بچراغ و نور آفتاب ندارند زیرا
 خداوند خدا برایشان روشنائی میبخشد و تا ابد الابد
 سلطنت خواهد کرد ” و در انجیل یوحنا باب ۱ حضرت
 عیسی میفرماید : ” چون او آید جهان را برگناه و عدالت
 و او را ملزم خواهد نمود ” مفاد آیات واضحة الدلالات
 فوق نیز این است که سرور جهان ظاهر می شود و شرق و غرب
 زمین را بخدای واحد دعوت مینماید و بها و مجد و ثمر زمین
 و فخر و زینت ناچین میباشد و تمامی بشر جلال او را خواهند
 دید و اسم او عجیب و خداوند قدر او با سرمدی خوانده
 خواهد شد و سرور صلح و سلام عام خواهد بود و تا
 ابد الابد سلطنت خواهد نمود و بر تمامی اهل جهان
 بمدالت حکومت خواهد فرمود و حضرت شوقی افندی زلسی
 امر الهی در یکی از الواح مهیجه مقدسه اش خطاب با اهل

غرب میفرماید که مضمونش بفارسی این است : "
 وهمچنین رویای اشعیا (بزرگترین انبیای بنی اسرائیل)
 در بیست و پنج قرن پیش که سرنوشت بشر را در مرحله^۱
 بلوغ پیشگویی فرموده و باید تحقق پذیرد بهمان اندازه
 جاذب و دلرباست میفرماید " واو (خداوند) امتها را
 داوری خواهد نمود و قومهای بسیار را تنبیه خواهد کرد
 و ایشان شمشیر خود را برای گاو آهن و نیزه های خویش را
 برای آره ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد
 کشید و بار دگر جنگ نخواهند آموخت و نهالی
 از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشه هایش خواهد
 شکفت . . . و جهان را بحصای دهان خویش زده —
 شیر را ترابنفخه لبهای خود خواهد گشت و گمربند
 گمرش عدالت خواهد بود و گمربند میانش امانت و گمرگ
 بابره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد آمد
 خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم . . . و طفل
 شیر خواره بر سوراخ ماریازی خواهد کرد و طفل از شیر
 باز داشته شده دست خود را بر خانه افسی خواهد
 گذاشت و در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فساد نخواهند
 کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل
 آبهای که در یارامیپوشاند " نگارنده^۲ مکاشفات در ضمن

پیش بینی عزت و جلالی که عالم بشریت مستخلص و مهتج باید پس از هزار سال شاهد آن گردد چنین گواهی داده " و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و در یاد یگرنمیباشد و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم که میگفت اینک خیمه خدا با آدم میانست و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود و خدا همراهی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت " کیست بتوانند در این تردید نماید که این مرحله نهائی یعنی بلوغ عالم باید بنوبه خود مبشر آغاز تمدن عالمگیری باشد که عین ابداع شبه آنرا ندیده و فکر بشری تمقل آنرا ننموده است . کیست بتواند آن درجه رفیعی را که چنین تمدن مقدراست در طی مدارج خود بیان نائل شود بتصور آرد . کیست بتواند معارجی را درک نماید که هوش انسانی وارسته از قیود خویش در اوج آن طیران مینماید . کیست بتواند در نظر خود مجسم نماید که روح انسانی

منقش از سطوع انوار حضرت بهاء‌اله که در نهایت
 شکوه و جلال لایح است چه عوالمی کشف خواهد نمود”
 السی آخر بیانه المیزیز . و همچنین بشارات و نبوات
 در آیات قرآنی و احادیث اسلامی راجع باین ظهور اعظم
 و عصر رشد و بلوغ عالم لاتعدّ ولا تحصی است که فقط محض
 نمونه چند فقره آن نقل میشود از جمله در قرآن مجید در
 سوره مؤمن می فرماید : ” رفیع الدّرجات ذوالعرش
 یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده
 لینذریوم التّلاق یوم هم بارزون لا یخفی
 علی الله منهم شیئی لمن الملک الیوم لّله الواحد
 القهار ” . این آیه شریفه اعلان میفرماید که
 روح قدسی از سماء امر الهی بر قلب مبارک نفسی القا
 خواهد شد که مردم را در یوم تلاقی بتراساند یومیکه
 هیچ چیز سر خداوند مخفی نمی ماند یومی که ملک
 مخصوص خداوند واحد قهار است . در صورتیکه از
 اول لا اول همه چیز سر خدا آشکار و ملک مخصوص خدای
 واحد مختار بوده . پس اختصاص بر روز معینی چرا
 معلوم است که آنروز روز ظهور است روز نزول روح اعظم
 و روز انزال ملل و امم است و هم در سوره حدید میفرماید :
 ” اعلّموا انّ الله یحیی الأرض بعد موتها ” حضرت

باقر (ع) در تفسیر آن میفرماید که در یوم ظهور قائم
 بروح ایمان اهل زمین زنده خواهند گردید و هم در سورهُ
 زمر میفرماید : " واشرقت الأرض بنور ربها " این
 آیه مبارکه را نیز تفسیر بیوم ظهور فرموده اند و حضرت
 صادق (ع) فرموده : " العلم سبعة وعشرون
 حرفا فجميع مخارجاته به الّسرل حرقان ولم يعرف
 الناس حتّى اليوم غیر الحرفین و اذا قام قائمنا
 اخرج الخمسة والعشرين حرفا " . ملاحظه نمائید
 میفرماید مجموع علوم بیست و هفت حرف است و تمام انبیا
 از آدم تا خاتم دوحرف آنرا آوردند و قائم بتنهاى بمالوه
 آن دوحرف بیست و پنج حرف دیگر را خواهد آورد این
 است که آنحضرت را صاحب الزّمان و صاحب الأمر
 خوانده اند موعود مسلمین که تا ایندرجه بر انبیای قبل
 در مقام و علم و شأن و جلال افضلّیت داشت حضرت با
 اعظم نقطه اولی و ربّ اعلی بود و آنحضرت در اعظمیّت
 و اکملیّت مقام ظهور بعد از خود که او را در صحف و السواح
 مقدّسه خود بهاء الله و من ینظره الله نامیده بقدری تأکید
 و ابرام فرموده که بوصف و بیان در نیاید و بتقریر و تحریر
 ننگند از جمله در کتاب مبارکه بیان فارسی که مهمترین
 کتب آنحضرت است در باب ثالث از واحد ثالث میفرماید :

"انّ البيان وما فيه طائف حول قول من يظهره الله
 . . . مد نظر بيان نيست الا من يظهره الله زيرا که غير او
 رافع نبوده و نيست چنانچه غير او منزل نبوده و نيست"
 و در باب خامس عشر از واحد ثالث ميفرمايد: "ظهور الله
 در هر ظهور که مراد مشيت اوليه باشد بهاء الله بوده و —
 هست که کل شيئي نزد بهاء الله لا شيئي بوده و هستند"
 و در باب سادس عشر از واحد ثالث ميفرمايد: "طوسي
 لمن ينظر الى نظم بهاء الله ويشكر ربه فانّه
 يظهره ولا مرد له من عند الله في البيان". و در
 كتاب قيوم الاسماء ميفرمايد: "يا اهل الأرض تألله
 — الحق انى لحرورته قد ولد تنى البهَاء . . .
 وما انا الا عبد الله وباب بقية الله" ايضا در
 آن كتاب مستطاب ميفرمايد: "فورب السماء والأرض
 انى عبد الله آتاني البيّنات من عند بقية الله"
 و در توقيح يکي از حروف حى ميفرمايد: "واننى انا
 اول عبد قد آمنت به و آياته و اخذت من ابكار
 حدائق جنّة عرفانه حدائق كلماته بلى
 اعزته هو الحق لا اله الا هو كل بامرّه قاعمون"
 و در باب اول از واحد اول كتاب مبارکه بيان ميفرمايد:
 "در قيامت بعد نيست الا نفس من يظهره الله

الَّذِي يَنْطِقُ فِي كُلِّ شَأْنٍ أَنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ
 إِلَّا أَنَا رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْ مَا دُونِي خَلَقِي أَنْ يَا
 خَلْقِي قَاعِبُدُونِ " .

بموجب این آیات باهرات معلوم است که تاچه انداز در
 تجلیل و تکریم ظهوری بمد بنام بهاء اله ومن ینظره اله
 وبقیة الله تأکید فرموده خود را باب واورا مدینه الله
 خود را عبد واورا مولی خود را مأمور واورا آمر خود را
 مقتبس واورا منبع فیض ونور خوانده است در توقیع
 بدیمی که خطاب بآنحضرت است بخط خود در صدر
 وعنوان آن این عبارت را مرقوم فرموده اند :

" هذا کتاب من هذا المبدأ الذلیل الی
 - الرَّبِّ الْجَلِيلِ " این است که در قرآن مجید بر
 طبق تورات وانجیل جلیل و بیان رب عزیز خداوند
 کریم از جمله میفرماید : " من کان یرجولقاء ربّه
 فانّ اجل الله لات وهو السخیع البصیر " و در جای
 دیگر میفرماید : " فتربصوا حتّی یأتی اللّٰه
 یأمره واللّٰه لا یهدی القوم الفاسقین " .
 وحضرت پیغمبر (ص) میفرماید : " سترون ربکم
 کماترون البدر فی لیلة اربعة عشر " و حضرت
 امیر علی (ص) در خطبه طتنجیه میفرماید :

"فتوقموا ظهوركم موسى من الشجرة
 على الطور فيظهر هذا ظاهر مكشوف ومعاين
 موصوف" . شکی نیست که مقصد از مجیئ الرب و
 ظهور الله و لقاء الله و مکلم موسی و غیرهما
 ظهور اعظم مظهر اوست و الا ذات او چنانکه در جلسه اول
 ملاقات مفصلا " و مبرهنا " عرض شد مقدس است از ظهور
 و بروز چنانچه حضرت بهاء اله میفرماید : " اینقدر
 متیقن بوده که آن ذات قدم در مکن ارتفاع و مخزن
 امتناع متمکن و بر عرش تقدیس و تنزیه مستوی دخول
 و خروج و صعود و نزول را در آن مقام راهی نه العکس
 فی حد الامکان والواجب فی علو القدس والشان " ^{باری}
 در جلد سیزدهم بحار روایت نموده که حضرت
 امیر المؤمنین (ص) فرموده : " یبعث الله
 رجلا " فی آخر الزمان و کلب من الدهر وجهل
 من الناس یؤیده الله بملائکته و یعصم انصاره
 و ینصر بآیاته و یظهر علی الارض حتی یدینوا طوعا
 او کرها " و یملا الارض عدلا " و قسطا " و نورا " و سرها
 یدین لیه عرض البلاد و طولها " و در ناسخ التواریخ
 روایت کرده که : وقال النبی لا ینقطع الجهاد
 عن امتی حتی نزل عیسی بن مریم " .

باری مقصود از رجلی که در هنگام سببیت در هر وجهالت خلق برانگیخته می شود و از جانب خدا تأیید و انصارش محفوظ و منصور و بر تمام ارض شرقاً و غرباً غالب می گردد و کل ارض طوعاً اوکرها با و متدین میشوند و زمین را از عدل و داد و نور و برهان پر میکند و نیز زولش حکم جهاد منسوخ و محو می گردد همان مظهر کلی الهی و موعود کل کتب آسمانی است .

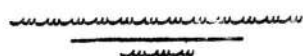
س - شما این بشارات را چگونه مصداق میدهید

و چه کسی را موعود کل ملل میدانید ؟

ج - ما این اخبار و بشارات را راجع بحضرت بهاء الله

میدانیم و حضرتش را موعود کل ملل و اول معلم آسمانی و مربی عالم انسانی در این عصر نورانی میخوانیم و اصول و تعالیمش را کافلسفیات و ترقی کل بشر می شماریم چه که تعالیمش عمومی است نه خصوصی و آهنگش وحدت عالم انسانی است نه تنها وحدت ملی اصول و قوانینش عالم دوستی است نه فقط خود دوستی چنانکه میفرماید : عالم بین باشید نه خود بین " ایضا " میفرماید : " لیس الفخر لکم انفسکم بل لحب ابناء جنسکم و لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم " ایضا " میفرماید : " این یک شهر عالم یک وطن و یک مقام است از

افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و آنچه علت اتفاق
است توجه نمائید ” ایضا ” میفرماید: ^{۱۰}
مشکوة بیانرا این کلمه بمشابه مصباح است ای اهل
عالم همه باریسکد آرید و سرگ یک شاخسار ”



جلسه مفیتم

س - حضرت بهاء الله بچه وسیله وقوه ئی بشر را
بسر منزل وحدت ویگانگی میرساند و این وعده و بشارت را مصادق
میدهد ؟

ج - حضرت بهاء الله تأسیس دین عمومی فرموده
و اهل عالم را بسید خول در این سرا پرده وحدت صلا میزند
و بقوه دین عقول و افکار بشر را متحد میسازد زیرا هیچ قوه
و وسیله در توحید افکار و نفوس مانند قوه دین نیست چنانکه
حضرت عبدالبهاء مبین کتاب حضرت بهاء الله
میفرماید: "عالم وجود مثل هیگل انسان است قوای
مادیه مانند اعضا اجزای آن هیگل ولی این جسد روحی
لازم دارد تا با او متحرک باشد با و زنده شود و حیات
یابد با و قوه با صره قوه سامعه قوه حافظه قوه مدرک که
پیدا کند تا نور عقل در او ساطع شود و باین قوه کاشف حقائق
اشیاء گردد و ترقیات عالم انسانی حاصل کند در حال

فقدان روح هر قدر در نهایت صباحت و ملاحظت باشد
این نتایج حاصل نگیرد نقشی است جان ندارد
ادراك ندارد هوش ندارد بی بهره از کمال است بنساء
علیه جهد لا مکان هر چند در عالم مادی در نهایت طراوت
ولطافتست ولی بی روح است روحش دین الهی است
دین الهی روح عالم امکان است امکان با و نورانیست
اکوان با و مزین است و با و کامل ” . ایضا ” میفرماید :
” روابط مادی از برای الفت بین بشر کافسی نیست
محتاج يك قوه دیگر است که آن بشر را بیکدیگر التیام دهد
و مورث نهایت محبت شود و باید غیر محدود باشد شبیه
نیست که این قوه روح القدس است و این سبب وحدت
است که جمیع بشر را در ظل کلمه واحد جمع کند هیچ
قوه فی جزاین قوه ملکوتیه نتواند که جمیع بشر را انجمن
واحد کند و روابط محبت را محکم و متین نماید ” ایضا ”
میفرماید : ” اعظم روابط و وسیله بجهت اتحاد بین
بشر قوه روحانیه است چونکه محدود و محدودی نیست دین
است که سبب اتحاد من علی الارض میشود توجه بخسدا
است که سبب اتحاد عالم میشود دخول در ملکوت است
که سبب اتحاد اهل ارض میشود و چون اتحاد حاصل شد
محبت و الفت حاصل میشود لکن مقصد از دین نه

این تقالیدی است که در دست ناس است اینها سبب
 عداوت است سبب نفرت است سبب جنگ وجدال است
 سبب خونریزی است . . . مقصد از دین انوار
 شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکیست يك
 حقیقت است يك روح است يك نور است تعدد ندارد "

پس معلوم شد که دین روح الهی است در هیکل عالم
 انسانی دین مشعل نورانی است در جمع هیئت بشری
 دین دارای فیض روح قدسی است که قلوب نفوس را بتصرف
 آرد و بدون وسائل و اسباب مادیه در ممالک دل و جان
 حکومت نماید دین بقره خشیه الله اوامر و نواهی و تعالیم
 روحانی و جسمانی فردی و اجتماعی خود را در پنهان و
 آشکار اجرا کند و بجریان عمل اندازد و نفوس بشر را رو بسر
 منزل سعادت سوق دهد آفتاب دیانت مانند آفتاب فصل بهار
 است همینکه تابید از یکطرف برف و یخهای موهوم و خرافات
 و افکار پیوسیده و عوائد خرافیه و رسوم و عقائد مضره را کسه
 خار راه ترقی و تعالی بشر است زوب نماید و اراضی قلوب
 و ضمائر را از اینگونه عوارض و قیود آزاد کند و مستعد انبات
 بذور حکمت و گل و ریاحین معرفت نماید و از طرف دیگر
 حبه های علم و معرفت بیفشاند و از حقائق حقائق گسل
 و شقائق حکمت و معارف برویاند و کشتزار عالم انسان را

با نوع نعماء آسمانی و موائد روحانی مزین دارد و چنانچه از قبل گذشت مقتضیات زمان و اراده خداوند رحمان این ایجاب نمود که در این عهد و عصر تأسیس دین عمومی گردد و سرای پرده وحدت انسانی بلند شود و خیمه صلح اکبر مرتفع گردد و مصدر این قوه و مؤسس این بنیان حضرت بهاء الله است که از افق ایران مانند شمس تابان طالع نمایان گشته است .

س - موانع وصول بمقصد اصلی یحیی وحدت

عالم انسانی و یگانگی نوع بشر چیست ؟

ج - در جلسه قبل عقلاً و نقلاً ثابت شد که در این عصر نورانی و قرن علم و ترقی تأسیس وحدت نوع انسانی در درجه اول لزوم و اهمیت است زیرا نوع بشر در روس کتلاسه‌های تشکیل عائله و تأسیس قبیله و شهرنشینی و استقلال و استحکام ملت و وطن را از انبیای قبل که معلمین عالم انسانی بوده فرا گرفته و مراهمل مذکوره را طی نموده تا در این عصر وره که قایل و مستعد ورود بکلاس عالمی تر که وحدت بشر است شده است چنانچه میفرمایند :

” از قبل فرموده اند حبّ الوطن من الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن حبّ الوطن بل لمن یحب العالم . باین کلمات عالیات طیور

افئده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب
 محو نمود ” و حضرت عبدالبهاء در تبیین و تشریح مقام
 انسانی و هدف اصلی دین بهائی و وظیفه افراد
 بشر نسبت بیکدیگر از جمله این بیانات عالیہ را در انجمن
 حریت ادیان در شهر استن امریکا فرموده اند قوله العزیز
 ” عالم بشر در ظل خداوند اکبر است جمیع بندگان خدا هستند
 جمیع در سایه شجر الهی راحت نموده اند خدا کل را
 خلق کرده جمیع رازق میدهد جمیع را تربیت میفرماید
 جمیع را حفظ مینماید مادامیکه او بجمیع مهربان است ما
 چرانا مهربان باشیم خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد ما
 چرابغض و دشمنی نمائیم خدا باکل صلح است ما چرا
 بجنگ و جدال مشغول شویم خدا ما را برای محبت و اخوت خلق
 کرده نه برای دشمنی خدا ما را برای صلح و سلام خلق
 کرده نه جنگ و جدال این چنین صفات رحمانی را چرا
 بصفات شیطانی تبدیل نمائیم چنین نورانیّت را چرا
 بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت الهیه را چرا باعداوت
 مقابله کنیم ششہزار سال است کہ با ہم منازعه و مخاصمه
 مینمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت و دوستی
 بہمدیگر نمائیم امروز عداوت و بغضاء عظیمی در بین
 ادیانست آیا از اینہا چه ثمری حاصل شدہ چه فائدہئی

از سرای بشر مرتب گردیده آیا این کفایت نیست این عصر
عصر نورانی است این عصریست که از این اوهام باید
آزاد گردیم این عصریست که باید خصومت و بغض محو
شود این عصریست که باید ادیان یکدیگر گردند
مذاهب متحد شوند و با محبت و خوشی با همدیگر الفت جویند
زیرا جمیع بنده ^{یک} خداوندیم از یک رحمت عظیمی بوجود
آمده ایم از یک شمس نورانی شده ایم از یک روح حیات
یافته ایم نهایت این است یکی مریض است باید ^{به} نهایت
مهربانی معالجه نمود یکی جاهل است باید تعلیم کرد
یکی طفل است باید تربیت نمود تا شمس اخوت آسمانی
این ابرهای تاریک را پراکنده نماید نباید کسی را ^{بغض}
داشت نباید با کسی تعرض نمود جمیع پدرانند جمیع
مادرانند جمیع برادرانند جمیع خواهرانند اتحادی را
که خداوند موجود نموده نباید ماها سبب انفصال
آن گردیم بنیانی را که خدا برای محبتش نهاده خراب
نکنید مقاومت اراده ^{الهی} نمائید پیروی سیاست الهی
نمائید بموجب آن حرکت کنید البته سیاست الهی ما
— فوق سیاست انسان است زیرا هر قدر سیاست انسان
ترقی نماید کامل نیست اما سیاست الهیه کامل است
ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر نوعیکه خدا

ببندگان خود معامله میکند همان نوع رفتارنمائیم اقتدا
 بخدا کنیم ما مشاهده میکنیم رحمت او را مشاهده میکنیم قوت و
 قدرت او را باید دست از او هافات و تقالید برداریم و تمسک
 بحق نمائیم و از اختلافات و افتراق اجتناب کنیم معاذالله
 هرگز انبیای الهی باین راضی نبودند انبیای الهی
 جمیع یک روح بودند بجمیع بشر یک تعلیم دادند و تعلیمات
 انبیای الهی روح محض است حقیقت محض است
 محبت محض است الفت محض است . پس ما بایست
 متابعت انبیای الهی کنیم ” .

اما موانع وصول باین مقصد اصلی را که طبیب حاذق
 الهی تشخیص داده و برای رفع آن در این امر اعظم
 و عصر مکرر سعی و کوشش می شود و جانها و مالها در این
 سبیل فدا شده و می شود از جمله تقلید است از جمله
 تعصب دینی است از جمله سوء تفاهم است از جمله
 اعتبار در روایات مرویه است از جمله تأویل آیات کتب
 آسمانی است از جمله مرصوات کتب انبیاست از جمله
 علمای دینی هر قومند از جمله اختلاف و تعدد لسان است
 از جمله اختلاف در تعلیم و تعلم است از جمله فرق بین
 حقوق زن و مرد است از جمله مسئله اقتصاد است از
 جمله تعصبات ملی و وطنی و سیاسی است از جمله

تمسك باصلف تنازع بقا و غیرهاست که اینگونه عقائد و افکار و عوائد و موهومات برای خود خواهان و نفس پرستان و جنگجویان و آشوب طلبان بهانه و عنوان گشته که بشهر را برضد یکدیگر برانگیزند و باهمدیگر بستیزند و خون یکدیگر بریزند بازار را آشفته نمایند تا کالائی بر بایند و آب را گل آلود کنند تا صید مقصود نمایند هر روزی بعنوانی آتش اختلاف برافروزند و خانمان بشر را بسوزند و باتیشه بی رحمی و قساوت ریشه حیات هزارها و ملیونها بیگناه را از بیخ و بن برکنند مثلاً "روزی عنوان دین و مذهب مؤثر است در تحت عنوان حمایت از دین و مذهب نفوس را بمیدان حرب و قتال کشانند و جنگ و جدال و ادا رکند مانند جنگهای صلیبی که بین مسلمین و نصاری بنام دین واقع و جنگهای کاتولیک و پروتستان و هم سنس و شیمه که بعنوان مذهب برپا شد و در نتیجه هزاران هزار نفوس کشته و خاک و خون آغشته گردید و صد ها قری و قصبات و مدن معموره ویران و مطموره شد روز دیگر عنوان وطن و حفظ استقلال مملکت و سیاست نافذ است باین بهانه نفوس را تهییج نمایند و آتش بر خرمین هستی بشر زنند و ممالک و دیار را با خاک یکسان نمایند مقصد این است که اینگونه عناوین وسیله اجرای

مقاصد سیئه معدودی مفرضین گشته بنیان بشر
 راز بروز بر نموده و مینمایند این است که قریب یکقرن
 قبل طبیب حازق و حکیم فائق تشخیص مرض داد و بتشریح
 عرض پرداخت معجون الهی ترتیب داد و درد و آخانه
 عالم بنهاد و اعلان باهل آفاق فرمود و این باب فیض را بر
 وجه عموم بگشود سلاطین را مخاطب ساخت و بدعوت کل
 بشر پرداخت لازم است شماسوره ملوک والواح و خطابات
 بسلاطین و علماء دین از قبیل لوح ناپلئون سوم و پادشاه
 روس و امپراطور انگلیس و سلطان ایران و عثمانی و غیره
 را مطالعه فرمائید تا صدق عراضم را تصدیق نمائید .
 س - اینهایی که بیان نمودید همه درد بود خواهشمند
 دواى آنرا نشان دهید و کیفیت تقلید و تعصب و تأثیر
 آنرا بیان نمائید ؟

ج - تقلید و تعصب و سوء تفاهم کل منبث است از
 عدم تفکر و اراده شخصی و عدم علم و اطلاع بحقیقت امور
 و اتکاء بافکار و عادات و رسوم ملّی و روسا دینی و تلقینات
 آباء و اجدادی و اعتقاد و تمسک بعقائد موروثی چند آنکه
 هرکس در هر دین و مذهبی که متولد شده دارای همان
 دین و مذهب می شود و با آداب و رسوم و عوائد آن عاملاً
 میگردد و بدون فکر و منطق و دلیل حمایت از آن میکشد

ونسبت‌های برخلاف عقل و علم بآن میدهد و روی آن استقامت میکند و تعصب بخرج میدهد .

این است که حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه در ممالک اروپا و امریکا راجع بمضرات تعصبات و تقلید و سوء تفاهمات از جمله میفرماید :

”عالم انسانی غرق در دریای تقلید شده هرچند حقیقت ادیان الهی یکیست و لکن افسوس که ابره‌های اوهمات انوار حقائق راستر نموده است و این غماهم‌های تقلید عالم را تاریک کرده است . لہذا نورانیت دیانت ظاهر نیست و ظلمت سبب اختلاف شده است زیرا تقلید مختلف و این سبب جدال و نزاع بین ادیان گردیده . . . ناس در بحر تقلید مستغرق شده و بواسطه اکتساب این تقلید بگلی از طریق اتحاد دور شده اند و از نورانیت دیانت محروم مانده اند و باوهمای متشبثند که میراث آباء و اجداد است چون تقلید سبب ظلمت شد نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب حیات بود سبب ممات شد آنچه بر همان دانائی بود دلیل نادانی گشت و آنچه که سبب علویّت و ترقی عالم انسانی بود سبب دنائت و جهالت نوع بشر شد . . . ” راجع بسوء تفاهم از جمله میفرماید : ” قدری بحث در سوء تفاهمی که بین

ادیانست بنمایم و اگر سوء تفاهم زائل شود اتحاد کلسی حاصل گردد جمیع ملل با عمدیگر نهایت الفت حاصل نمایند سبب اصلی این اختلاف وجدال از علمای ملل است زیرا آنها بملت خود چنان تفهیم میکنند که سائر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار " و در رفع این صرخه مهلك حضرت عبدالبهاء از جمله میفرماید :

" اول تعلیم حضرت بهاء الله تحرری حقیقت است باید انسان تحرری حقیقت کند و از تقلید دست بکشد زیرا ملل عالم همریک تقلیدی دارند و تقلید مختلف است و اختلاف تقلید سبب جنگ وجدال شده است و تا این تقلید باقیست وحدت عالم انسانی مستحیل است " در ارائه طریق تحرری حقیقت میفرماید :

" اول چیزیکه از برای انسان لازم تحرری حقیقت است در تحرری حقیقت باید انسان آنچه را شنیده و از تقلید آباء و اجداد و یا اقتباس افکار است فراموش کند و جمیع ادیان روی زمین را باید یکسان بدانند نه بیکی تعلق و نه از دیگری تنقیر داشته باشد تا تواند تمیز دهد که کدام دین بحقیقت مقرون چون تحرری حقیقت کند لابد بحقیقت پی برسد " ایضا " میفرماید : " جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده اند بگذارند نه بهیچ ملتی متمسک باشند و نه از هیچ

ملّتی متنفّر شاید آن ملّتی را که متنفّر است آن حق باشد و آن ملّتی که بآن متمسّک باطل باشد و تکیه آنها را ترک کرد نه ملّتی را متمسّک نه ملّتی را متنفّر آن وقت تحرّی حقیقت میکند و عاقبت ملاحظه مینماید که حقیقت در میان الهی یکیست اختلاف در تقالید است تحرّی حقیقت سبب میشود که جمیع بشر متفق میشوند " بدیهی است چراغی را که باید بدست گرفت و دنبال حقیقت رفت چراغ عقل و علم است زیرا عقل سلیم و علم صحیح هر حقیقتند و سالک را بمقصد میرسانند چنانکه میفرماید: " دین باید مطابق علم باشد زیرا خدا عقل بانسان داده تا حقائق اشیا را تحقیق نماید اگر مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد و هم است زیرا مقابل علم جهل است و اگر بگوئیم دین ضد عقل است مقصود این است که دین جهل است لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود اگر مسئله مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است " شما خوب میدانید که مدعیان دینداری متمسّک با وهاّم و خرافاتی شدند که نتیجه افکار پیشوایان دینی بوده و منبمّث از آراء بشری پرستش نجوم آفلک نمودند و ستایش آفاق مظلمه کردند عادات و رسومی چند را

اصول شریعت الله شمرند ” و متمسک بآن شدند
 که هیچ ربطی با اصول دینانند داشت بلکه زائیده افکار
 بشری بوده و نام آنرا دین گذاشتند البته اینگونه مسائل
 با عقل و علم مخالف است صرف اوهام و تقالید است حقیقت
 ادیان چیزهای دیگریست وحدانیت الهیه است احساسات
 وجدانیه است انبعاثات قلبیه است صدق و صفا و امانت
 و وفاست اخلاق روحانی است فضائل عالم انسانی است
 و کمال ادیان مبتنی بر این اساس است و این اساس حقیقت
 ادیان الهیست و همه با عقل و علم مطابق است و لیس
 اوهام و خرافات منبمشته از افکار بشری مخالف عقل و علم
 است و چون ادیان الهیه دارای حقیقت واحده اند
 جویندگان حقیقت از هر قوم و ملت همینکه با شرائط لازم
 در پی آن روان شدند البته کل بسرم منزل مقصود میرسند
 و در حوال مرکز واحد که نقطه حقیقت است مجتمع میشوند
 و از یک منبع سیراب میگرددند و از یک خوان نعمت مرزوق
 میشوند و بالنتیجه وحدت فکر وحدت عقیده و وحدت وجدان
 حاصل شده عاقبت منتهی بوحدت عالم انسان می شود .



جلسه هشتم

س - شما در جلسه پیش فرمودید از جمله موانع اتحاد
اعتبار و اعتناء بر روایات لفظیه است مایلم که این مطلب
را توضیح بدهید ؟

تل

ج - توضیح مطلب این است که مرحوم ابوالفضلا
گلیایگانی رحمة الله علیه در رساله برهان لامع بیان
نموده اند و من عین عبارات آنرا جهت شما میخوانم بقوله :
" اول حکمی که خاصه دیانت بهائیه است و در سائـر
ادیان نیست " عدم اعتبار احادیث لفظیه غیر مکتوبه "
است والبته این نکته بر اهل علم پوشیده نیست که سبب
اختلاف یهود بد و فرقه بزرگ " ربانیم " و قرائیـم "
همین احادیث لسانیه شد که کتاب " تلمود " از آن تأسیس
یافت و موجب افتراق امت و احده گشت زیرا طائفه
ربانیم تقالید تلمود را شریعت واجب الاتباع میدانند
و آنرا اعظم واسطه حفظ و بقا امت بنی اسرائیل می شمارند

ولكن فرقه قرائيم آنرا عین بدعت و سبب هلاکت میدانند
 و باین سبب ممکن نیست که بتوانند بایکدی یگرمتفق شوند و ترک
 مخالفت کنند . و كذلك در دیانت مسیحیه اعظم موجبات
 اختلاف و افتراق همین احادیث لسانیّه بود که با سَم
 "تقالید" مذکور میدارند و هرکنیسهئی از کنائس مسیحیه
 از قبیل کاتولیک و اورتورکس و یساقویّه و نسطوریّه و غیرهم
 این تقالید متوارثه مسموعه از آباء کنیسه را مانند نصوص
 کتاب مقدّس واجب الاتّباع می‌شمارند تا باین درجه که در
 مجامع بزرگ هر وقت که مسئله اتّحاد امم مسیحیه مطرح
 مذاکره میشد تمسک به همین تقالید مانع از اتفاق و اتّحاد
 میگشت . و همچنین در دین اسلام سبب اختلاف امت
 و تفرقه طّت بفرق و مذاهب متعدّده چه مذاهب اصلیّه
 از قبیل سنّی و شیعی و خارجی و چه مذاهب فرعیّه از قبیل
 حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و غیرها تمسک بهمیمن
 احادیث لسانیّه شد که بعد از صعود شارع دین مبیین
 بجوار حضرت ربّ العالمین از آنحضرت روایت نمودند
 و هر فرقه احادیثی که خود صحیح دانستند بآن تمسک
 جستند و لکن بهاء الله این باب را که اعظم وسائط فساد
 است بر اهل عالم مسدود فرمودند زیرا بصراحت
 تنصیعی فرموده اند که "در شریعت الهیه امور منصوصه

راجع بکتاب و امور غیر منصوصه راجع بحکم بیت العدل است ” در این صورت اعتبار اخبار روایات و احادیث لسانیّه در میان امت بهائیه ساقط شد و باب اختلاف که اعظم بابی است از ابواب جهنم بر امر اقدس اعظم مسدود و مقفول گشت . ”

س - فرمودید از جمله باعث اختلاف تأویل آیات کتب

آسمانی است خواهشمند شرحش را بیان نمایید ؟

ج - در این خصوص جناب ابوالفضائل اعلی الله مقامه در برهان لامع مینویسند قوله : ” تائیلی از شرائع و احکام خاصّه بدیانت بهائیه حکم ” نهی از تأویل کلمات الهیه ” است زیرا تأویل کلمات و تفسیر بر آری در ادیان سابقه یکی از اعظم وسائط اختلاف گشت و سبب ظلمت افق دین و خفای معانی کتاب حضرت رب العالمین شد و این امری واضح است که مدارک اهل عالم مختلف است و مواهب طبیعیه در مراتب ذکاء و فطانت و یاسوء ادراک و عبارت بین الخلق متفاوت این است که چون باب تأویل و صرف کلمات از معانی ظاهریه مفتوح شود آراء غریبه و تفاسیر عجیبه و تأویلات متنوعه متباینه ظاهر گردد و مذاهب مختلفه بین امت واحده و دیانت واحده احداث شود . و لذا بهاء الله صریحاً ” اتباع

خود را مفرمود که باب تأویل را بالکل مسدود دارند
 و کلمات نازلۀ در الواح مبارکه را بر معانی ظاهرۀ مفهومی
 حمل نمایند تا حوادثی که در اضمّ ماضیه وقوع یافت
 در امت بهائیه وقوع نیابد و امور ناگواری که در میان اصحاب
 مذاهب بسبب تفاوت مدارک و تباین مشارب در ایّام
 سابق ظاهر شد در این یوم سمید جدید که یوم ظهور
 ربّ مجید است ظاهر نشود ”

س - ذکر نمودید که از جمله موانع اتحاد ملل مرموزات
 کتب آسمانی بود این مقام را خواهشمندم توضیح بد دهید ؟
 ج - توضیح مطلب آنکه در کتب و صحف انبیای
 الهی عبارات و آیاتی راجع بظهور بعد بود که معانی
 و مفهوم لفظی آن با عقل و علم مطابق نمیآید و بسبب عدم
 ادراک مقاصد و معانی حقیقیّه آن اختلاف شدیدی
 بین ملل و اقوام ظاهر شده بود مثلاً ” حضرت موسی
 و انبیای بنی اسرائیل در علائم آن یوم جلیل میفرمایند :
 در آنروز آسمانها منطوی گردد و آفتاب تاریک شود و قمر از
 اعطاء نور بازماند و ستارگان ساقط شوند و مردگان از قبرها
 برخیزند و حیوانات درنده با چرندۀ دریک مرتع بچرند
 و ازیک چشمه آب بنوشند و غیره و غیره و همچنین حضرت
 مسیح و شاگردان آنحضرت مکرراً اینگونه نبوت فرموده

و آت را در انتظار وقوع چنین علائمی گذارده اند —
 بالأخره قوم یهود که منتظر ظهور موعود بودند چون این
 علائم را در یوم ظهور حضرت عیسی ندیدند منکر شدند و
 قریب روزهزار سال است که مانده اند و با قوم نصاری در نزاع و
 وجدالند و هكذا آت عیسی چون علامات وارده در انجیل
 را با ظهور حضرت محمد (ص) مطابق نیافتند یعنی
 بحسب ظاهرند یدند که زمین سنگ شود و شمس و قمر
 تاریک گردند و ستارگان فروریزند و زمین متزلزل شود و غیر
 — ذلك از اشراط و علائم یوم ظهور این است که متجاوز
 از هزار و سیصد سال است با اهل اسلام مخالفت دارند
 و آتش عداوت و بغض بین این دو آت مشتعل است
 چرا بجهت اینکه معانی آیات الهی را نفهمیدند و رفع
 سوء تفاهم از یکدیگر نتوانستند این مرموزات از یکطرف
 اینگونه تأثیر در متدینین بخشید و از طرف دیگر بهانه‌ئی
 قوی گردید برای نفوس غیر عمیق سطحی که اعتراض بر اصل
 دیانت نمایند و ایراد بر کلمات آسمانی وارد آرند و بگویند
 و بنویسند که وقوع اینگونه حوادث و علائم را عقل و علم
 تصدیق نمیکند . پس معلوم میشود که قائلین آن از علوم
 طبیعیّه و اوضاع فلکیه هم (نعوذ باللّه) اطلاع نداشته
 اند و از اینگونه لطائف و شبهات را حربه قرار دهند و بر ادیان

اشکال نمایند و نفوس ساده لوح را بلغزانند و از دین الهی منحرف سازند و بلاد ذمیه و بی دینی سستی دهند و چون اینگونه نفوس مراجعه بپیشوایان دین مسیحی نمودند و حلال این مشکلات را خواستند جواب شنیدند که مسائل دینی را با عقل و علم سروکاری نیست باید تعبّدی قبول نمود و بالأخره اینگونه جواب سبب شد که دین را مخالف عقل و علم معرفی کند و برای مخالفین دست آویزی شود که بگویند مخالف عقل جنون است و مخالف علم جهل چنانکه مخالف نور ظلمت است و شما که خودتان دین را اینطور معرفی نمودید ما را از اعتقاد بچنین دینی معاف بدارید . و همینکه قوم نصاری علائم مّصرحه در انجیل را بر علماء اسلام اشکال نمودند و وقوعش را در ظهور محمدی - (ص) خواستار شدند چون طرف از حلال مشکل عاجز ماند جواب براد که این انجیل انجیل اصلی نیست و انجیل اصلی با آسمان رفته است یعنی خدا پیغمبر را برای امت عیسی فرستاد و تکالیف دینیا و آخرت را در کتابش وضع فرمود و سپس آن کتاب را هم برد و امت را بلا تکلیف گذاشت و معهداً آنرا هم عقوبت و مجازات خواهد فرمود . حالا اگر در پیوم جزا این چنین امتی بخدا عرض کنند که بارالها تو پیغمبری فرستادی برای هدایت ما و ستوری هم باو دادی هر

د واینهارا که از میان بردی و ما را بدون هادی و بلا تکلیف گذاردی . پس بچه حاجتی و تقصیری ما را مجازات میفرمائی نمیدانم خدا چه جوابی بآنان خواهد داد . باری علماء اسلام هم چون از دادن جواب صواب عاجز ماندند بسبب اینگونه علامات که در انجیل است منکرآن شدند غافل از اینکه ^۱ این علامت در قرآن مجید هم وارد شده و مانند تورات و انجیل نفوس را در انتظار وقوع آن گذاشته است چنانکه از جمله میفرماید :

فیومئذ وقعت الواقعة وانشقت السماء فیومئذ واهیه^۲ (۱) و همچنین میفرماید : " یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبا کثیبا^۳ مهیلا (۲) و همچنین میفرماید : " اذ السماء انفطرت^(۳) و همچنین میفرماید : " اذ الشمس کورت (۴) و همچنین میفرماید " اذ زلزلت الارض زلزالها " و کثیر من امثالها باینجا هم که رسیدند و نتوانستند قرآن را رد کنند گفتند وقوع این علائم در روز قیامت خواهد بود که خود تصور کرده بودند . حالا ملاحظه نمائید یک کتاب جلیل مانند انجیل را که قریب دوهزار سال است امت نصاری بدن متمسکند و اعتقاد دارند که سبب سعادت دنیا و رستگاری آخرتشان میباشد علماء اسلام وجهله عوام بسبب عدم ادراک معانی

۱- سورة الحاقه آیه ۱۵ و ۱۶ ۲- سورة مزمل آیه ۱۴

۳- سورة انفطار آیه ۱ ۴- سورة تکویر آیه ۱

آن رد نمایند و معمول دانند این عقیده و عنوان چه
 عداوت و کینه می در قلوب ایجاد خواهد نمود و چگونه این
 دولت عظیم را از هم دور خواهد کرد و لکن در تمام این
 کتب آسمانی وعده داده بودند که در دوره آخر قفل این
 اسرار گشوده خواهد شد و معانی این آیات ظاهر و آشکار
 خواهد گشت بر حسب بشارات الهیه حضرت بهاء الله که
 ظهور فرمودند باب این گنجینه اسرار را گشودند و این سد
 عظیم و مانع بزرگ اتحاد ملل و اقوام را از میان برداشتند سو که
 تفاهات چندین هزار ساله مرتفع شد و مابسه الاختلاف
 ملل و امم زائل گردید کتاب مبارک ایقان و صد ها الواح دیگر
 در حلال مشکلات و کشف اسرار کتب دینی از قلم مبارک کش
 جاری و کتب الواح عدیده راجع باین موضوع حیاتی از
 قلم معجز شمیم حضرت عبدالبهاء جاری شد و کلید این
 گنجینه هابست بهائیان افتاد و در نتیجه نفوس کثیره که
 این آثار الهیه را خواندند و با بابهایان معاشرت و مذاکره
 نمودند بر حقائق و معانی کتب خویش آگاه شدند و بر رموز
 و اسرار آیات الهی پی بردند و بالأخوه نفوسی کثیره از هر
 امت و طائفه در اثر فهم مسائل الهیه در ظل کلمه واحد
 مجتمع شدند مثلاً جنغفیری از زردشتیان که منکر حقانیت
 حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد بودند کل را

قبول نمودند و بهائی شدند و آنهمه عداوتهای دیرینه
 را ریختند و از صمیم قلب محب عالم شدند و همچنین کلیمی^{ها}
 که بر حقانیت عیسی و محمد اقرار نداشتند و زردشت را^{لله}
 پیغمبر باطل می انگاشتند پس از اقبال به امر حضرت بها^ا
 همه را بر حق دانستند و همچنین مسیحیان که منکر حقانیت
 پیغمبر اسلام بودند مو من و موقن بآنحضرت شدند و
 فرقان عظیم و بزرگان این دین مبین را تجلیل و تعظیم
 نمودند و هکذا مسلمین که پیغمبری حضرت زردشت را
 قبول نداشتند و تورات مقدس و انجیل جلیل را مجسول
 می پنداشتند همه را بر حق و من عند اله دانستند و سر تعظیم
 نزد کل فرود آوردند و بالأخره صد ها و هزارها منکرین
 دیانات که بسبب عدم ادراک معانی آیات و مخالفات
 ظاهر این علامات با عقل و علم از دین و آئین دور شده بودند
 باشتباه خود از عان نمودند و گردن اطاعت زیر بار دیانت
 نهادند و بالنتیجه سوء تفاهات و اختلافات زائل شد
 و ارباب مذاهب و ادیان مختلفه و صاحبان مسلک و مشارب
 متنوعه در تحت عقیده واحد و در آمدند و دارای فکر واحد
 شدند این هنوز آغاز کار است و نمونه اثرات آن گنجینه اسرار
 پس این است معنی نبوات انبیای قبل و مصداق بشارت^ت
 کتب آسمانی که فرموده اند جهان از معرفت خداوند پر

خواهند شد (" کُلُّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَىٰ كِتَابِهَا ")

" این هنوز اول آزار جهان افروز است

باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایار "

س - فرمودید از جمله علت اختلاف بین امم واقوام

رؤسای دینند چگونه چنین چیزی ممکن می شود ؟

ج - قبلاً در جلسه پیش عرض شد که حضرت عبدالبهاء

فرموده اند : " سبب اصلی این اختلاف وجدال از علمای

ملل است زیرا آنها بملت خود چنان تفهیم میکنند که سائر

ملل مفضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار " "

مقصد این است که بموجب کتب تاریخیه علمای ملل بودند

که ایجاد اختلاف و مذاهب مختلفه نمودند و سنگ تفرقه

بین امت انداختند همان علما بودند که فتوای قتل

انبیاء و اولیاء را صادر نمودند همان علما بودند که پیروان

انبیای الهی و هادیان سبیل دانائی را تکفیر و تدمیر نمودند

آیات کتاب را تفسیر بر آئی خود کردند و از معانی حقیقیه آن منصرف

نمودند و باید که یگرا اختلاف کردند و هر یک عدّه از افراد امت

را مرید خود ساخت و بتکفیر و تفسیق مخالف پرداخت و آتش

عداوت و کینه و جنگ وجدالهای داخله بر افروخت و خرمن

آسایش و سعادت امت را بسوخت خرافات و موهومات در هر

دین و مذهبی ناشی از افکار آلوده باغراض شخصی علمای

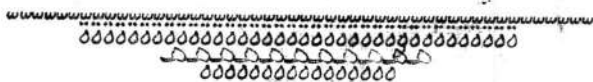
غافل و رؤسای جاهل است و بالأخره اعمال و مقاصد و مآرب شخصی و تصرفات مفرضانه و جاهلانه کار را بجای میرساند که دین و آئین نتیجه برعکس می بخشد باید سبب اتحاد شود باعث اختلاف میگردد باید افکار و قلوب را از اغراض و امراض پاک کند بیشتر تخم کینه و فساد در قلوب می افشاند باید سبب تهذیب اخلاق شود باعث فساد اخلاق میگردد و لکن خوشبختانه در دیانت بهائی این ابواب مسدود شده زیرا تاویل آیات ممنوع و اعتبار روایات منسوخ و علمای دین مرجع حکم نیستند که باعث اختلاف شوند بلکه مرجع حکم هیئت منتخبه ملت است که اگر فرصتی بود بعداً " شرحش بعرض شما خواهد رسید .

جناب ابوالفضائل در برهان لامع میفرمایند : " ثالث از احکام خاصه این ظهور اعظم " حکم ببطلان ورد طرفین از اهل اختلاف است " زیرا یکی از موارد افتراق امت اختلاف علماست در مقام صاحب امر و در ایران سابقه چنانکه تاریخ بآن شهادت میدهد مشهود گشت که چون در مسئلهئی از اینگونه مسائل فیما بین د و عالم از علماء دین اختلاف واقع میشد طرفین در رأی خود متصلب میشدند و در اثبات صحت قول خود قدم میافشردند و از عوام نیز چنانکه عادت ایشان است جمعی گرد هر یک مجتمع میگشتند

وابواب اتفاق واتحاد رایکباره مسدود میداشتند تا آنکه
 اخوت دینیّه بعد اوت صمیمیه تبدیل میشد و مناظرت
 علمیه بمحاربات دموّیه منتهی میگشت چنانکه اختلافات
 "اریوسیّه" در مسئله تساوی اقلانیم ثلاثه که در قرن
 چهارم میلادی فیما بین "اریوس" "قسیس" و "اسکندر"
 اسقف قسطنطنیه وقوع یافت و اختلافات نسطوریّه که در
 قرن پنجم میلادی فیما بین "نسطوریوس" "اسقف قسطنطنیه"
 وسائر اساقفه واقع شد و موجب حروب کائله و سفک دماء
 غریزه گشت و اثرانشاقات محزنه اش الی یومنا هـذا
 باقی است در این مسئله پرهانی واضح و حجتی ظاهر
 است دیگر بسبب ضیق وقت از شیخ و فرق عدیده "گنوسیّین"
 وغیرهم که مورّخین کنیسه زیاده از سی فرقه از آنها را شمرده
 و از آنها بصبارت "بنات فلسفه" تعبیر نموده اند سخن
 نمیگوئیم و طالبین تفصیل را بر جوع بتواریخ معتبره محسول
 و مرجوع میداریم تا بیقین مبین بدانند که اینهمه انشقاقات
 وحدوث فرق و مذاهب از اختلاف علماء در رتبه و مقام حضرت
 مسیح وقوع یافت و از تصلّب علماء در رأی خود باقی ماند
 و بالجمله این مسئله اختلاف علماء در مقام و رتبه امر اللّٰه
 یکی از مسائل مشکله محضله بود که عقول عالیّه از چاره
 آن عاجز آمد و عجز سلطان عظیمی مانند قسطنطین کبیر

با وجود همراهی و معاضدت کبار اساقفه شرق و غرب از او در حادثه آریوس از توفیق بین متخالفین و تسبیح و ظهور یافت بل در این مدت مدیده قوت مجامع مسکونی و مطبش سیوف دول اروپا و قسوت و قاهریت و او و این تفتیشیه قدرت بر منوع و قطع دایم انشاقات علمی و نگشت و لکن این عقده لا ینحل و مرض صعب العلاج با سهل و جوه اصلاحش در شریعت مقدسه بهائیه نازل گشت چه بهاء الله در لوحی از الواح مقدسه بصراحت امر فرموده که " چون درجات عرفان خلق متفاوتست اگر در نفس دررتبه و مقام مظهر امر الله مختلف نظر مشاهده شدند هر دو عند الله مقبولند زیرا خداوند تبارک و تعالی بحکم آیه کریمه " *انّا خلقنا النّفوس اطواراً* را " نفوس را متفاوت المدارک و باطوار مختلفه آفریده است و لکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو مرتبه نزاع وجدال نمایند هر دو مردودند زیرا مقصود از عرفان مظهر امر الله تألیف قلوب و تهذیب نفوس و تبلیغ امر الله است و از نزاع وجدال صاحبان این دو قول تضییع امر الله شده است و خواهد شد . لذا هر دو بنابر آنچه در (این خلاصه لوح مبارک است که عرض شد) و لذا در این امر اقدس نفسی قدرت بر اختلاف نیابد و از هیچ سقوط احدی تجرّی

براستبداد برای ننماید ” وجه قدر مناسب این مقام است
 این بیان حضرت عبدالههء که میفرماید : ” دین باید
 سبب محبت والفت بین بشر باشد اگر دین سبب نزاع
 وجدال شود بیدینی بهتر است زیرا دین بمنزله علاج است
 اگر علاج سبب مرض گردد ترك علاج بهتر است خدا دین را
 برای ارتباط بین قلوب و محبت والفت فرستاده نه اختلاف
 و عداوت ” ایضا ” میفرماید : ” خدا دین را تأسیس فرمود
 تا محبت بین بشر زیاد شود و سبب الفت و موافقت گردد
 و اچنین موهبت الهی را سبب جنگ وجدال نمود ه ایم دین
 که باید سبب عدل و انصاف باشد سبب ظلم بی پایان
 گردید زیرا مقصد از دین محبت است تا قلوب را بیکدیگر
 ارتباط دهد ولی اگر دین سبب شود که قلوب را از یکدیگر
 متنفر نماید و سبب این ظلم و عداوت گردد البته این
 دین نیست بل عین ضلالت و گمراهی است و بی دینی
 خوشتر ”



جلسه نهم

س - تعدد لسان و اختلاف در تعلیم و تعلم چگونه

سبب اختلاف و عدم حصول الفت و اتحاد می شود ؟

ج - حضرت عبدالبهاء این مسئله را چنین تشریح

میفرمايد و فوائد زبان عمومی را بیان مینماید بقوله العزیزه :

”لسان عمومی امریست مهم زیرا سوء تفاهم را از بین ملبس

زائل نماید قلوب عموم را بهم ارتباط دهد و سبب شود که هر

فردی مطلع بر افکار عمومی شود در عالم انسانی تعلیم و تعلم

که اعظم فضا ئل عالم بشریست مشروط بوحدت لسان معلم

و متعلم است . پس چون لسان عمومی حاصل شود تعلیم

و تعلم سهل و آسان گردد در زمان گذشته ملاحظه میکنیم

وحدت زبان چه قدر سبب الفت و وحدت شد هزار و سیصد

سال پیش قبطنیان سریانیان آشوریان ملل مختلفه بودند

و در شدت نزاع و جدال بعد چون مجبور بتکلم لسان عربی

شدند وحدت لسان سبب شد که حال جمیع عربند و یک

ملت شده اند با آنکه اهل مصر قبط و اهل سوریه سریان
 و اهل بغداد کلدان و اهل موصل آشور بودند لکن وحدت
 لسان جمیع آنها را یک ملت نموده با هم مرتبط کرد ارتباطی
 که ابداً " فصل ندارد و همچنین در سوریه مذاهب مختلفه
 مثل کاتولیک ارتودوکس و رزی شیعه سنی نصیری هستند
 ولی بسبب وحدت لسان یک ملتند از هر یک سؤال کنی گوید
 من عربم و حال آنکه بعضی رومانی‌اند بعضی عبرانی
 و بعضی سریانی و بعضی یونانی اما لسان واحد آنها
 را جمع کرده پس وحدت لسان بسیار سبب الفت می شود .."
 ایضا " میفرماید : " وحدت لسان سبب الفت بین قلوب
 است سبب حصول اتحاد است سبب زوال سوء تفاهم
 است سبب ظهور حقیقت است و سبب محبت جمیع بشر است
 و سبب تفهیم و تفهم است که اهم امور در عالم انسانی است
 هر فردی از افراد بشر جهت وحدت لسان میتواند برافکند
 عموم بشر اطلاع یابد بسبب وحدت لسان انسان میتواند
 با سراسر قرون ماضیه مطلع شود و بکمال سهولت تحصیل
 علوم و فنون موجوده کند زیرا در مدارس شرق و غرب اهالی باید
 چند سال زحمت بکشند تا تحصیل السن نمایند اول باید
 چهار سال تحصیل لسان نمایند تا مباشرت بعلم کنند . . .
 و امروز اگر کسی ده زبان داشته باشد باز محتاج لسان دیگر

است اما اگر لسان عمومی باشد چه قدر آسان میشود
 فی الحقیقه نصف حیات بشر باید بتحصیل لسان صرف
 شود هر کس بخواهد در یکی از قطعات عالم سفر کند باید ده
 لسان بداند تا بتواند با عموم معاشرت کند و تحصیل
 ده لسان يك عمر میخواهد اما يك لسان عمومی انسان را از
 همه این مشقتها راحت میکند . خلاصه تفهیم و تفهّم
 منوط بلسان واحد است باید تلمیذ و معلم وحدت لسان
 داشته باشند تا تفهیم و تفهّم حاصل شود چه در عالم
 انسان امری اعظم از تفهیم و تفهّم نیست تربیت صحیح
 منوط بتفهم و تفهّم است تعلیم علوم منوط باین است
 و این است سبب تحصیل معارف عمومی و باین سبب انسان
 از کرامی واقف شود . پس اگر وحدت لسان باشد جمیع
 افراد بشر باسانی بیکدیگر تفهیم نمایند . . . خلاصه
 هیچ چیز بهتر از تفهیم و تفهّم نیست و هیچ چیز از عدم تفهیم
 و تفهّم بدتر نه هر کس گیر کرده میدانند چگونه انسان متحیر
 میماند هیچ نمیداند چه بکند از هر چیز باز میماند اما چون
 وحدت لسان حاصل شود همه مشکلات حاصل گردد
 حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش کتاب اقدس را مرقوم
 فرمود از جمله تعالیم الهیه در آن کتاب اقدس این است
 که باید يك لسان عمومی ایجاد شود و در جمیع مدارس تعلیم

گردد و فوائد آن چنین و چنانست . . . یومی را که انبیا
بیان کرده اند بیوم وحدت عالم انسانی است که گرگ و میش
از یک چشمه بنوشند شیرو آغودریک چراگاه بچرند یمنی
امم مختلفه با هم الفت نمایند اریان متنضاده متحد شوند
و الا گرگ و میش هرگز با هم نچرند میش همیشه غذای گرگ بود
اگر گرگ ندرد و نخورد میمیرد . پس مقصد نفوس مختلفه
و مذاهب و اجناس متنوعه است که با هم الفت نمایند و متحد
شوند امروز آنروز است . پس هرچه سبب اتحاد است خوب
است و نافع و اعظم وسیله وحدت لسان است که عالم انسانی
را عالم واحد کند سوء تفاهم اریانرا زائل نماید شرق و غرب
را دست در آغوش یکدیگر دهد وحدت لسان عالم انسانی را
یک عائله کند وحدت لسان اوطان بعیده را وطن واحد
نماید و قطعات خسته را قطعه واحد و زیرالسان یکدیگر
را میدانند و این سبب میشود که نادانی از میان میرود هر
طفلی باین سبب تحصیل علوم میکند و محتاج بد و لسان
و بس یکی لسان و وطنی یکی لسان عمومی لیکن بجائی رسد
که بلسان و وطنی هم احتیاج نماند دیگر چه موهبتی اعظم
از این است و چه راحتی برای انسان بهتر از این عالم
انسانی جنت میشود چنانکه میگویند لسان اهل جنّت
لسان واحد است عالم ناسوت آئین ملکوت گیرد اکتشافات

بسیار شود اختراعات تزايد نماید صنائع ترقی کنند
فلاح ترقی یابد زیرامل از یکدیگری خبرنمانند چون
لسان لسان واحد است شرق از فیوضات غرب استفاد
کند غرب از انوار شرق منور شود . خلاصه باین سبب عالم
انسانی عالم دیگر شود ترقیات فوق العاده حاصل گردد
و همچنین حضرت بهاء الله از جمله در لوحی از الواح مقدسه
راجع بلسان و خط عمومی چنین میفرماید قوله عزبیا نه :
" قد نزلنا فی الكتاب الأقدس یا اهل المجالس
فی البلدان ان اختاروا الفة من اللغات لیتلکم
بهامن علی الأرض وكذلك من الخطوط ان اللّٰه
یبین لکم ما ینفعکم ویمنعکم عن دنکم انه
لهو الفضال العلیم الخبیر . این امر مهم از
جبروت قدم از برای اهل عالم عموماً " و اهل مجالس خصوصاً
نازل شده چه که اجرای او امر و احکام وحدودات منزله در
کتاب بسرجال بیوت عدلیه الهیه تفویض شده و این حکم
سبب اعظم است از برای اتحاد و علت کبری است از برای
مخالطه و و داد من فی البلاد ملاحظه میشود اکثری
از امم از تشتت لغات اهل عالم از مخالطه و معاشرت و کسب
معارف و حکمت یکدیگر محرومند . لذا محض فضل وجود
کل مأمور شده اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند

چه جدیداً" اختراع کنند و چه زلغات موجودهٔ ارض وکل
 بآن متکلم شوند در اینصورت جمیع ارض مدینه^۱ و احاده
 ملاحظه میشود زیرا که کل از لسان یکدیگر مطلع میشوند و
 مقصود یکدیگر را درک مینمایند این است سبب ارتقای
 عالم و ارتفاع آن و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و به هر
 یک از مدین وارد شود مثل آن است که در محل خود وارد شده
 تمسکوا به یا اهل المجالس والمدن
 و همچنین سوای خطوط مخصوصه طوائف مختلفه یک خط
 اختیار نمایند و خلق عموماً "بتحریر آن مشغول شوند تا جمیع
 خطوط خط واحد و جمیع السن لسان واحد مشاهده شود
 و این دو سبب اتحاد قلوب و نفوس اهل عالم گردد"
 س - تعلیم و تربیت واحد چه تأثیری در اتحاد بشر

دارد ؟

ج - قبل از آنکه بیان تأثیر آن بپردازم چند کلمه
 در ماهیت و کیفیت و لزوم آن عرض میکنم و سپس باصل
 مقصود بر میگردم و آن این است که میگوئیم تعلیم و تربیت
 قوای مکنونه وجود را بر صر صه^۲ شهود میرساند و ایجاد روش
 و اخلاق جدید مینماید تربیت در جمیع کائنات مؤثر است
 خصوصاً در انسان که فرد کامل است قوه عاقله دارد قوه
 مدرکه و کاشفه دارد انسان چیز را می بیند و یا میشنود و

یا استنباط مینماید و در ذهنش میسپارد و ملکه اش میشود و ملکات خود را بمرکز عمل میگذارد و آن اعمال را تکرار مینماید و در نتیجه تکرار عادت حاصل میشود و طبیعت ثانویه تشکیل میدهد پس تربیت از عادت و عادت از تکرار عمل و تکرار نتیجه مشهودات و مسموعات و معلومات و ملکات ذهنیه است در اینصورت آنچه انسان شنیده و دیده و فهمیده و در ذهن سپرده و بآن عادت کرده نیک باشد یابد همان را مدار و شعار زندگانی خود قرار میدهد و بآن عمل میکند حالا اگر اساس تعلیم و تعلم در خانواده ها و مدرسه ها و دارالعلمها یکی باشد و تعلیمات و تلقینات با صفا و آداب بربیک نهج و سنخ باشد وحدت فکرو وحدت احساسات و وحدت وجدان در بین کل بشر حاصل میشود و در نتیجه اثر تلقینات خصوصیه تعصبات دینی و وطنی و نژادی و مسلکی که وهمن بیش نیست محو و زائل گردد و نیر وحدت و سعادت از افق عالم انسانیت بتابد .

این است که حضرت همد البها میفرماید :

" حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند رجالاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر

حاصل شود و چون نوع بشریك نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء^۱ اعلان گردد و بنیان جنگ وجدال برافتد و بدون تحقیق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع^۲ ” و همچنین می فرماید : ” تعلیم هشتم حضرت بهاء^۳ اله تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردد یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم بایستد یکسان و اصول و آداب يك اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بیشتر از صفر سن در قلوب جای گیرد ”

س - تساوی حقوق رجال و نساء^۴ چه تأثیری در وحدت و سعادت بشر دارد ؟

ج - زنان مادرانند اول مربی کودک مانند مؤسس سعادت آیندگانند مدیر خانواده اند و معین و پشتیبان مردان و در هیئت جامعه عضو مؤثر و مسئول خدماتی عظیم و اموری جسمیم چنانچه حضرت عبدالبهاء^۵ میفرماید :

” از جمله تعالیم حضرت بهاء^۶ الله وحدت نساء^۷ و رجال است که عالم انسانی را دو بال است يك بال رجال و يك بال نساء^۸ تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر يك بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء^۹ متساوی با

عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال " و در جای دیگر میفرماید: " نساء و رجال کل در حقوق مساوی بسمیچوجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج بتربیت دارند اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبههئی نیست که امتیازی نخواهد ماند زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج بد و جناح است یکی اناث و یکی مذکور مرغ بایک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر است . عالم بشر عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه^۶ خویش باز ماند خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده جمیع را در و چشم و د گوش داده و دو دست و دو پا عطا کرده در میلن امتیازی نگذارده است . لهذا چرا باید نساء از رجال پست باشند عدالت الهی قبول نمیکند عدل الهی کل را مساوی خلقت فرموده در نزد خدا از کور و انانی نیست هر کس قلبش پاکتر عملش بهتر در نزد خدا مقبولتر خواه مرد باشد خواه زن . . . تربیت نساء اعظم و اهم از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکند اول معلم اطفال مادرانند . لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را

تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند همینطور حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر يك تربیت شوند رجلاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع مدارس يك نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر يك نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد و بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و اناث منع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی بجننگ و جدال نشوند این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمیشوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد هیچ مادری راضی نمیشود ولو هر اوهاماتی بعنوان محبت وطن و وحدت سیاسی وحدت جنس و وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهامات کشته شوند . لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب بین بشر برداشته خواهد شد

و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد . . . ”
 حالا که اهمیت مقام زن در جامعه معلوم و نتایج ولسزوم
 تساوی حقوق او با مرد تشریح گردید مواردی که
 بهائیت زن و مرد را مساوی الحقوق دانسته و تعلیم داده
 بنحو اجمال عرض می شود از جمله در مسائل دینی و احکام
 شرعی است در این مقام میفرماید هر کس عرفانش کاملتر
 و قلبش پاکتر و ایمانش محکمتر و اعمالش خالصتر باشد او نزر
 خدا مقربتر و مقبول تر است خواه زن باشد و خواه مرد
 امتیاز و رجحان در طبقه و صنف نیست بلکه در عمل است .
 از جمله در تعلیم و تربیت است که دختر و پسر در این قسمت
 از حقوق یکسانند بلکه حضرت عبدالبهاء در لوح مقدس
 تعلیم و تربیت میفرماید :

” اگر بدیده حقیقت نظر گردد در تربیت و تعلیم دختران
 لا زمتر از پسران است . زیرا این بنات وقتی آید که
 مادر گردد و اولاد پرورشوند و اول مرتبی طفل مادر است
 زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود نشو و
 نما مینماید اگر تربیت راست گردد راست شود و اگر کج
 شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید ” . از جمله
 در نوع تربیت است چنانچه حضرت عبدالبهاء میفرماید :
 ” باید زنها هم مانند مرد ها تربیت شوند البته بدرجه

مرد ها میرسند علی الخصوص در هیئت اجتماعیة عضو عاملند . لهذا خدا را ضعی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل چنین اقتضا مینماید که زنان و مردان مساوی باشند تربیت واحد بشوند . . . " . از جمله در تشکیل هیئت حاکمه بهائی زن و مرد شریکند یعنی هر دو حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند و در تمام مؤسسات و تشکیلات میتوانند عضویت داشته باشند (مگر هیئت عدل اعظم) . از جمله در مسئله ارث دختر و پسر مساوی ارث میبرند . از جمله در حد بلوغ است که دختر و پسر هر دو در پانزده سالگی راطی نمودند مشمول تکالیف شرعی میشوند و چون از بیست و یک سالگی گذشتند حق ابداء رأی و عضویت در تشکیلات را پیدا میکنند . از جمله در مسئله ازدواج چه عقد و چه طلاق هر دو زیر رأی و مختارند . از جمله در وجوب قبول زوج یا زوجه و احسانه . مساوی و از تمدد ازواج و زوجات هر دو ممنوعند . از جمله در مسئله شهادت شهادت زن و مرد یک نوع تأثیر دارد . و بدیهی است که مساوات بین رجال و نساء تأثیر شدیدی در رفع اختلافات و حصول وحدت عالم انسانی و اتحاد عمومی دارد .

جلسه دوم

س - قدری از مسئله اقتصاددینان نمائید ؟
ج - حضرت عبدالبهاء فرموده اند اگر این مسئله اقتصاد بنحو سلامت حل نشود عاقبت منجر بجنگ خواهد شد . بدیهی است که افراد بشر از حیث خلقت از هر جهت متفاوتند چه از جهت بنیه و قوا^۱ بدنی و چه از حیث هوش و استعداد معنوی چه در قسمت احساسات و عواطف قلبی و چه در رتبه^۲ عقل و ادراک فطری . خلاصه در جمیع مراتب تنوع و اختلاف در افراد انسان موجود یکی سریع الانتقال و یکی بطئی الانتقال یکی تیزهوش و بسا عقل و تمیز و دیگری کورن و بلید یکی قوی و رشید و دیگری ضعیف و نحیف . این است که در قرآن مجید میفرماید :
" قدر خلقکم اطوارا " و این تنوع و اختلاف در خلقت حقا " وعدلا " ایجاب میکند تفاوت رتبه و مقام را چه که مقام تابع صفات و کمالات است و اگر بغیر از این باشد برخلاف

عدل و انصاف است و صرف ظلم و اعتساف . مثلاً در همیگلی
 انسان چشم و گوش هست قلب و روح هست ناخن و موهم
 هست ممکن نیست که همه در یک مقام و رتبه باشند . این
 است که چون چوب و پیاسنگی بطرف سر یا چشم فرود آید و
 یا پرتاب شود سائر اعضای بدن خود را سپر قرار میدهند
 که چشم یا سر محفوظ مانند و یا شما اگر کسی را یا چیزی را
 خیلی دوست داشته باشید بر سبیل مبالغه و تأکید
 میفرمائید او را مثل چشمم دوست میدارم و یا اینکه میفرمائید
 او را روی چشم نگاه میدارم مقصد این است که در ملک بدن
 تفاوت مراتب و مقامات در اعضا و جوارح موجود و اثراتش
 واضح و مشهود . همینطور هم در ملک ترابی و عالم خاکی
 افراد انسانی که مختلف القوی هستند . چنانچه حضرت
 عبدالبهاء میفرماید : " در ایجاد بشر مختلفند بعضی
 درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند " بایند
 درجات و مقاماتشان محفوظ باشد و هر صنفی در مقام خود
 بر راحت زندگانی و معیشت نماید . در هیئت اجتماع وجود
 جمیع اصناف از حاکم و تاجر و کارفرما و کارگر و ارباب صنایع
 و علوم و وجود برزگرو مهندسان و معماران و عمارت و حمل همه
 لازم است . اگر صنفی نباشد کار او زمین میماند . پس
 وجود همه لازم است و باید بیکدیگر کمک نمایند و امور جامعه

رانظم و تمسحیت دهند . حالا اگر تمام این اصناف را بخوانند
 در رتبه و مقام مساوی و یکسان نمایند ممکن نیست . چنانچه
 حضرت عبدالبهاء میفرماید : " مساوات ممکن نیست نظاً
 عالم بهم میخورد نظام عالم چنین اقتضایمینماید که طبقاً
 باشد نمیشود بشریکسان باشد . . . عالم بشرمانند ارد وئس
 است ارد وراسردارلازم و نفرنیزلازم . آیا ممکن است که
 همه سرداری صاحب منصب باشند البته مراتب لا زم است"
 پس اگر مساوات تام در رتبه و مقام مجری شود اولاً " مخالف
 ناموس خلقت و نظام عالم طبیعت است . ثانیاً " امور
 محوله و وظائف مختلفه که هر یک بمعهد صنفی از اصناف
 است معطل و معوق ماند و نظام عالم اجتماع برهم خورد .
 ثالثاً " قوی و استمدادات عقلی و ذاتی که در نهاد نفوس
 مستور و مکنون بی نتیجه ماند و ظاهر و بروز ننماید . چه اکثر
 علوم و کشفیات و ابتکارات و ترقیات در اثر تشویقات و امید
 نیل بمقامات صوری و معنوی بوجود آمده است و اگر تشویقی
 و امیدی نباشد ترقی برای بشر حاصل نگردد . این است
 که در دیانت بهائیه حقوق مالکیت در مقام و رتبه و مال و ثروت
 و ناموس و شخصیت از هر جهت محفوظ و هر کس بر مال
 و دارائی و نفس خود مسلط است جز اینکه برای رفاه و
 آسایش فقرا و راحت و اطمینان قلوب اغنیای تعالی می صادر

و وضع فرموده که خلاصه اش این است اولاً " راجع
 بانفاق بر فقرا حضرت بهاء الله از جمله میفرماید :
 " ای پسران تراب اغنیار از ناله سحرگامی فقرا اخبار
 کنید که مباد از غفلت بهلاکت افتند و از سدره دولت بی نصیب
 مانند الکرّم والوجود من خصالی فہنیثاً لمن تزین
 بخصالی ای اغنیای ارض فقرا امانت منند
 در میان شط پس امانت مراد درست حفظ نمائید و راحت
 نفس خود تمام نپردازید " . و حضرت عبدالبهاء از جمله
 در لوح لاهه در این مقام میفرماید :

" و از جمله تعالیم بهاء الله مواسات بین بشر است و این
 مواسات اعظم از مساوات است و آن این است که انسان
 خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای
 دیگران کند امانه بمعنی که این قانون گردد و شخص
 مجبور بر آن شود بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر ما لو
 جان فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید . یعنی
 بآر زوی خویش " و در مقام دیگر میفرماید : " در تعالیم
 بهاء الله مواسات است و این اعظم از مساوات است مساوات
 امریست مجبوری و لکن مواسات امریست اختیاری که مال
 انسان بعمل خیر اختیار نیست نه عمل خیر اجباری و مواسا
 ت خیر اختیاریست و آن این است که اغنیای مواسات بفقرا کنند

یعنی انفاق بفقرا نمایند ولی بمیل و اختیار خویش نه آنکه فقرا اغنیار اجبار نمایند . زیرا از اجبار اختلال حاصل گردد و انتظام امور بشر مختل شود . ولی مواسات که آن انفاق اختیار نیست سبب راحت عالم انسانی است سبب عزت عالم انسانی است و سبب نورانیت عالم انسانی است .
 ثانیاً " راجع به صاحبان کار و کارگران و اعتصاب آنان چنین دستور میدهند قوله عز بیانه :

" از مسئله اعتصاب سؤال نمودید در این مسئله مشکلات عظیمه حاصل شده و می شود و مورث این مشکلات دو چیز است یکی شدت طمع و حرص اصحاب معامل و کارخانه ها و دیگری غلو و طمع و سرکشی عمله و فعله ها . پس باید چاره هر دو را کرد اما سبب اصلی این مشکلات قوانین طبیعی مدنیست حاضره است . زیرا نتیجه این قوانین اینست که نفوس معدود و بیش از لزوم ثروت بی پایان یابند و اکثری برهنه و عریان و بی سرو سامان مانند و این مخالف عدالت و مروت و انصاف و عین اعتساف و مباین رضای حضرت رحمن و این تفاوت مختص بنوع بشر است اما در سائر کائنات یعنی جمیع حیوان تقریباً " یک نوع عدالت و مساوات موجود . مثلاً " در بین گلیه اغنام و دسته آهود ریبابان مساواتست . و همچنین در بین مرغان چمن در دشت و کوهسار و بوستان

هرنوعی از انواع حیوان تقریباً " یک قسم مساواتی حاصل چندان در معیشت تفاوت از یکدیگرند ارشد .
 لهذا در نهایت راحتند و بسعادت زندگانی نمایند بخلاف
 بنحیی نوع انسان که نهایت اعتساف و عدم انصاف در میان .
 ملاحظه میکنی که فردی از افراد انسان گنجی اند و خسته
 و اقلیمی را مستعمره خویش نموده ثروت بی پایان یافته
 و منافع و واردات بمثابه سیل روان مهیا ساخته ولی صد هزار
 نفر از بیچارگان دیگر ضعیف و ناتوان و محتاج لقمه نان
 مساوات و مساواتی در میان نیست . لهذا ملاحظه میکنی که
 آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر بقسمی
 که حیات جسم غفیری بی ثمر . زیرا ثروت و عزت و تجارت
 و صنایع مختص بنفوسی معدود و سائترین در زیر بار گران
 مشقت و زحمت نامهد و دواز فواید و منافع و راحت و آسایش محروم .
 پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدل ثروت مفرط
 نفوس معدود گردد و باعث سد احتیاج هزار ملیون از فقراء
 جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود . ولی مساوات تا
 نیز ممکن نه چه که مساوات تام در ثروت و عزت و تجارت
 و فلاح و صناعت سبب اختلال و پریشانی و اغتشاش معیشت
 و ناکامی عمومی شود و بگلی انتظام امور جمهور بر هم خورد .
 زیرا در مساوات غیر مشروع نیز مخذ و رواقع . پس بهتر آن است

که اعتدال بمیان آید و اعتدال این است که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی لزوم بعضی نفوس شود. نافع احتیاج ضروریه جمهور گردد. مثلاً "اصحاب فبریک صاحب کارخانه ها هر روز کنزی بدست آرند ولی بیچارگان عمله بقدر کفایت معیشت یومیّه اجرت نگیرند. این نهایت اعتساف است البته انسان منصف قبول ننماید. پس باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عمله اجرت یومیّه از صاحب فبریک بگیرند و شرکتی در ربع یا خمس منافع باقتضای وسع فبریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عمله با صاحب فبریک بنوع معتدلی مشترک گردند یعنی رأس المال و اداره از صاحب فبریک و شغل و عمل از گروه فعلیه و یا آنکه عمله بقدر معیشت معتدله اجرت یومیّه گیرند و چون سقط یا عاجز یا ناتوان گردند بقدر کفایت حقیق استفاده از واردات فبریکه داشته باشند و یا اجرت باندازهئی باشد که عمله بصرف مقداری از اجرت قناعت نمایند و اندکی از برای روز عجز و ناتوانی اند و خسته کنند چون کار بر اینصوال باشد نه صاحب فبریک هر روز کنزی اند و خسته نماید که بهیچوجه از برای او مشرث نیست (زیرا ثروت اگر بینهایت شود شخص صاحب ثروت

در زیر حمل ثقیل افتد و در غایت زحمت و محنت افتد و اداره
 دایره ثروت مفرطه بسیار مشکل شود و قوای طبیعی
 انسان مضمحل گردد) و نه عمله و فعله از نهایت تعب
 و مشقت از پا افتد و در نهایت عمر بشدت احتیاج مبتلا گردد .
 پس معلوم و مسلم گردید که اختصاص ثروت مفرطه بنفوس
 معدوده با احتیاج جمهور ظالم و اعتساف است . و همچنین
 مساوات تام نیز مخل زندگانی و راحت و انتظام و آسایش
 نوع انسانی . پس در این صورت اعتدال از همه بهتر و آن
 این است که اهل ثروت باید در اکتساب منافع اعتدال
 را ملا خطم نمایند و مراعات فقرا و اهل احتیاج را
 منظور دارند و آن این است که عمله و فعله را اجرتی یومی
 معلوم و مقرر گردد و از منافع عمومی فبریق نیز نصیب و
 بهره یابند مختصر این است در حقوق مشترکه مابین
 صاحبان فبریق و عموم عمله و فعله باید قانونی گذاشته
 شود که سبب منافع معتدله صاحب فبریق گردد و اسباب
 معیشت لازمه فعله و تأمین استقبال ایشان شود که اگر عمله
 عاجز و سقط و یا خود پیرو ناتوان گردند و یا فوت نمودند
 و اطفال صغیر گذشتند از شدت فقر مضمحل نگردند
 بلکه اندک حق معیشت از واردات نفس فبریق داشته
 باشند . و همچنین باید عمله غلو و تمرد ننمایند و بی—ش از

استحقاق نطلبند و اعتصاب ننمایند و اطاعت و انقیاد کنند و اجرت فاحش نخواهند بلکه حقوق معتدله^۱ مشترک^۲ هر طرفین بقانون عدل و حقانیت رسماً^۳ محقق و مسلم شود و هر طرف تجاوز نمایند بعد المحاكمة محکوم گردند و قهوه^۴ نافذه جزای قطعی مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات بر طرف گردد و مداخله^۵ قضات و حکومت در مشکلات حاصله^۶ بین اصحاب فبریق و عمله مداخله^۷ مشروعه^۸ است . مانند معامله^۹ عادی بین عمله و صاحبان کار جزئی نیست که خصوصیت و دخلی بعموم ندارد و حکومت را حق^{۱۰} مداخله نیست . زیرا مسئله فبریق و عمله هر چند مسئله خصوصی بنظر آید ولی از مشکلات حاصله^{۱۱} در مابین مضررت عمومی حاصل گردد . زیرا امور تجارت و صنعت و فلاحت بلکه اشغال عمومی ملت کل مرتبط^{۱۲} بیکدیگر است اگر در یکی فتوری حاصل شود مضررت بعموم رسد . لهذا مشکلات حاصله^{۱۳} بین عمله و صاحبان فبریق سبب مضررت عمومی گردد و قضا و حکومت ح^{۱۴}ق مداخله دارد و چون اختلاف مابین د و نفس در حقوق جزئی واقع شود ثالثی باید که دعوا را فصل نماید و آن حکومت است . پس مسئله^{۱۵} اعتصاب که سبب اختلال مملکت و گاهی منبعت از شدت^{۱۶} اعتساف عمله و یا کثرت طمع صاحبان فبریق است

چگونه میشود که مهمل ماند . سبحان الله انسان چون نفوسی را از بنی نوع خویش گرسنه و برهنه و بی سروسامان بیند چگونه در قصر عالی خود راحت و آسایش کند و کسانس را در نهایت احتیاج بیند با وجود این چگونه از ثروت خود ممنون و خوشنود گردد . این است که شرائع الهیه مقرر و مقرر که اهل ثروت محض اعاشه فقر او دستگیری ضعیفا هر سالی مبلغی از مال خویش را باید انفاق نمایند و این اساس شریعت الهیه است و بر جمیع فرض عین است و چون در این خصوص بحسب ظاهر انسان از طرف حکومت مجبور نیست و محکوم نه بلکه بصرافت طبع و طیب خاطر در نهایت روح و پریشان انفاق بر فقرا مینمایند بسیار محبوب و مرغوب و شیرین است و مقصود از اعمال مبروره که در کتب الواح الهی مذکور این است و السلام " (کتاب مفاوضات چاپ مصر صفحه ۱۸۸) .

و در امریکا وقتی که سؤال از مسئله اقتصاد ی مالیون و رنجبران شده در جواب فرموده اند قوله العزیز : " این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاء اله است . اما معتدلانه نه متهورانه . و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید اشتراک و تساوی تام ممکن نیست . زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد . اما یک طریق

معتدلا نه دارد که نه فقرا اینطور محتاج بماندونه اغنیا اینطور غنی گردند هم فقرا هم اغنیا بر حسب درجات خود براحت و آسایش و سعادت زندگانی نمایند مسئله. مساوات مستحیل است اما چه هست این است که اغنیا رحم بفقرا کنند اما بمیل خودشان نه مجبورا " اگر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه بجزیر باشد بل بموجب قانون تا بر حسب تفاوت عمومی هر کس تکلیف خود را بداند . مثلا " شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشنتر بگوئیم يك شخص غنی ده هزار رکیلو حاصل دارد و شخص فقیر ده کیلو دارد حالا انصاف نیست که از هر دو يك مالیات بگیرند . بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد! اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست . پس در این صورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و بجهة قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد و لسی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشریاد و مقابل عشر مالیات بدهد ضروری باو نمیرسد . مثلا " اگر ده هزار کیلو بدهد باز هشت هزار کیلو دارد . و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدهد باز چهل هزار کیلو دارد .

لهذا قوانینی بر این منوال لازم است . این قوانین اجرت
 و مزد را باید بگلی بهم زد اگر امروز صاحبان فابریقه ها
 بر مزد کارگران ضم کنند باز یکماه یا یکسال دیگر
 فریاد بر آورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست .
 این کار انتهائی ندارد حالا شریعت اللہ را بشما بگوئیم
 بموجب شریعت اللہ مزد باینها داده نمیشود بس
 فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند . مثلاً " زارع در زمی
 زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیاء و فقرا
 بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته می شود و در آن ده انبار
 عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع
 گردد آن وقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی
 و زراعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده
 از آنها چیزی گرفته نمیشود . باری جمیع حاصلات
 و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود و اگر اجزی
 در ده موجود بقدر قوت ضروری باو داده میشود و از طرف
 دیگر شخصی غنی که فقط پنجاه هزار کیلوازم دارد و لی
 پانصد هزار کیلو حاصلات بعد از مصارفات دارد . له
 برابر عشر از او گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در انبار
 زیادی مانده خرج مصارف عمومی میشود . این مسئله
 اشتراکیون بسیار مهم است و باعتصاب مزدوران حل

نخواهد شد . باید جمیع دول متفق شوند و یک مجلسی
 قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب
 گردند و آن نهاد رنهایت عقل و اقتدار قرار یابد و بدهند که نه
 مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عمله ها محتاج باشند در
 نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عمله ها
 حقوقشان در تحت تأمینات محکم است . و همچنین حقوق
 مالیون حفظ میشود و چون این قرار عمومی بر رضایت هر
 دو طرف مجری گردد . اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع
 دول عالم بالتمام مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای زیاد
 میکشد . علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله
 یکی از اسبابهای حرب عمومی در اروپا همین مسئله است .
 مثلا " اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد
 اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با
 کارگران شریک باشند معتد لانه از حاصلات صدی چند
 بعمله جات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع
 عمومی کارخانه داشته باشد تا بجان در کار بکوشد در آینده
 احتکار باقی نمی ماند مسئله احتکار بگلی بهم می خورد و همچنین
 هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم
 منافع ده هزار سهم را با اسم کارگران نمایند که مال آنها
 باشد و باقی مال مالیون . بعد آخر ماه یا سال هر چه

منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد اسهام
 در میان هر دو طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بحال
 خیلی ظلم بعوام شده . باید قوانینی گذارد . زیرا
 کارگران ممکن نیست با وضاع حالیه را غنی شوند هر
 سال همراه اعتصاب کنند و آخر الامر ضرر مالیون است . . .
 يك ملكتی ممکن نیست بدون قانون باید قانون محکمی در
 اینخصوص گذاشت که جمیع دول حامی آن قانون باشند
 جوهر کلام اینکه اعتصاب سبب خرابیست . اما قانون
 سبب حیات است باید قانونی گذارد باید بقانون طلبید
 نه با اعتصاب و جبر و عنف "

چون بر مراتب فوق در مسئله اقتصاد استحضار حاصل
 فرمودید حال بسائر قسمتهای این موضوع حیاتی در
 تعالیم بهائی عطف توجه نمائید و منتهای آمال و آرزوی عقلا
 و علمای اقتصاد را در این قانون آسمانی بیابید و " فتبارك
 الله احسن الخالقين " بر زبان رانید و کریمه
 " یفنی الله کلاً " من سعته " را بیاد آری . . .

باری دستور و تعلیم میدهد هند که در هر مرحله
 صندوقی عمومی باید تأسیس نمود و در تحت اختیار هیئت
 منتخبه اهالی گذاشت . از جمله واردات این صندوق
 واردات عشریه است بشرحی که از بیانات حضرت عبدالبهاء

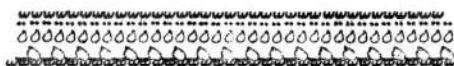
مستفاد داشتید . از جمله مالیات حیوانات است . از جمله مال بی وارث . از جمله لقطه یعنی چیزیکه یافت شده و صاحب نداشته باشد . از جمله ثلث عایدات معادن . از جمله ثلث دفائن . از جمله تبرّعات و نذورات . از جمله ثلث دیات . از جمله موقوفات . از جمله وجوه ذخیره جهت معارف . چنانچه حضرت بهاء اله میفرماید جمیع رجال و نساء آنچه را که از افتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آنرا از برای تربیت و تعلیم اطفال باید اختصاص دهند . از جمله مصارف زیارت اهل قبور چنانچه حضرت بهاء اله میفرماید ؟

« شد رحال مخصوص زیارت اهل قبور لا زم نه مخارج آنرا اگر صاحبان قدرت و وسعت ببینند عدل برسانند عند الله مقبول و محبوب » خلاصه بشرحی که عرض شد نفوس بحکم دین و شریعت و بأمید رضای حضرت احدیت درد نیا و آخرت از روی کمال میل و رغبت اجناس و اشیاء و یا وجوه نقدی خود را باین صندوق میرسانند و عقلا و منتخبین ملت هم صرف احتیاجات محلی مینمایند و ما زاد آنرا نقل بصندوق مرکزی میکنند از یکطرف این دستور جلوگیری از احتکار ثروت مینماید و از طرف دیگر احتیاجات عموم را مرتفع میسازد . مثلاً از جمله در قسمت اخذ مال بی وارث ملاحظه فرمائید که

چگونه عموم اژدارائی شروتمندان استفاده مینمایند و شروت بین همه بقانون الهی تقسیم میشود بدینقرارکه هرگاه نفسی بدون وصیت وفات یافت بعد از مخارج کفن و دفن و اداء دیون متوفی اگر مدیون بود و عم پرداخت حقوق الله از قرار صدی نوزده تمام ترکه بچهل ود و قسمت تقسیم میشود و از این مقسم اولاد میبرد هیچده و سائر ورثه از قبیل زوج (یا زوجه) و پدر و مادر و برادر و خواهر و معلم متوفی میبرند بیست و چهار قسمت . هرگاه اولاد نبود تمام سهم ایشان بصندوق و هرگاه سائرین نبودند و اولاد نبود و ثلث سهم ایشان با اولاد و یک ثلث بصندوق راجع میشود . خلاصه بدون اجبار و اکراه مطابق دستور دینی و قانون الهی شروتمندان بصندوق میدهند و آنرا آباد مینمایند و در موارد لازمه کل استفاده میکنند و این شروت بین همه تقسیم میشود و در تحت نظر نفوس منتخبه صرف احتیاجات ضروریّه محلّی و ملی و بین الطلی میگردد . مثلاً " مصارف این صندوق از جمله پرداخت حقوق کارمندان این اداره است . از جمله مواجب اعضاء حکومت است که قوه مجریّه قوانینند . از جمله تهیه لوازم حفظ الصحه اهالی است . از جمله تهیه وسائل روشنائی محل است . از جمله اداره عجزه است زیرا در بهائیت تکدی حرام و اعطاء برگرد اعم حرام است

جز اینکه نفوس اگر عاجز از کار کردن بودند باید ایمن
 صندوق مخارج ضروریّه شان را تأمین نماید و نگذارد گرسنه
 و محتاج باشند. از جمله اداره و اعاشه اطفال یتیم بسی
 بضاعت است. از جمله تأمین معاش نفوسی است که
 د خلشان کمتر از خرج ضروریشان میباشد از جمله
 اداره تعلیم و تربیت است. چه در بهائیت تعلیم
 و تربیت اولاد اعم از کوریا ناث " امریست اجباری نه
 اختیاری " هرگاه ولی طفلی اقدام باین امر مفروض ننمود
 بر اولیای امور است که طفل را وادار به تحصیل نمایند و اگر
 ولی او دارا بود مصارف تحصیل را از او اخذ نمایند و الا از صندوق
 صرف تحصیل و تربیت او کنند بقوله تبارک و تقدّس :
 " قد کتب علی کلاب تربیة ابنه و بنته بالعلم
 والخط و ما دونهما عمّا حدّ فی اللوح والذی
 ترک فللأمناء ان يأخذوا منه ما یكون لازماً
 لتربیتهم ان کان غنیاً " و الا یرجع الی بیت المدل
 انا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین " پس مصارف
 اداره معارف با این صندوق است. از جمله تنظیفات
 محل. از جمله تأسیس ابنیه خریه عمومیّه از قبیل بنای
 مدرسه و مریضخانه و دارالمجزه و دارالیتام و تسطیح
 طرق و شوارع و ساختن پل و غیرها کل با این صندوق است.

باری چون این دستور آسمانی وقانون الهی بجریان عمل افتد اغنیای محل از روی قانون و عدل بدون عنف و جبر خالصا " لوجه الله و طلبا " لمرضاته اعانات و تبرعات خود را بشرح مذکور چه در زمان حیات و چه ممات باین صندوق عمومی محلی میپردازند و اموال و دارائی هنگفتی جمع میشود و بمصرف احتیاجات عمومی میرسد . بدین ترتیب وحشت و اضطرابی ایجاد نمیشود و کشمکش و انقلابی حاصل نمیگردد . احتکار ثروت از بین میرود و ریشه جهالت و نادانی کنده میشود و اساس مفتخواری منهدم میگردد و رسم گدائی برمیافتد و احدی در محل گرسنه و محتاج نمیماند و نفسی تشویش و نگرانی از آینده خود و اولاد خود ندارد تا دارد میدهد و اگر محتاج شد میگیرد مطمئن است که نه خود معطل و بیچاره میشود و نه اولادش بدون سرپرست و بی علم و تربیت میمانند و مازاد عایدات صندوق هم نقل بصندوق مرکز و صرف امور عمومی میگردد و عموم اهالی ازادانی و اهالی هرکس در مقام خود برفاه و آسایش زندگانی مینمایند و حقوق کل چه از جهت مال و ملک و چه از جهت رتبه و مقام هم محفوظ و مصون میماند .



جلسه پانزدهم

س - از سنخ مطالب قبل که اساس وحدت انسانی^{عالم} و صلح عمومی است باز هم مطالبی بیان نمائید ؟

ج - در این خصوص مطالب بسیار و مسائل بیشمار و لازم است که خودتان مراجعه بکتاب والواح این امر نمائید تا فوق آنچه تصور فرمائید بیابید . ولی چون سئوال فرمودید يك قسمت از لوح مبارك حضرت عبدالبهاء را که خطاب بنمایندگان جامعه ملل^{ملا} فرستاده میباشد جهت شما میخوانم و گمان میکنم منظور شما را تأمین نماید قوله الأعلیٰ -

" از جمله تعالیم حضرت بهاء الله حریت انسان است که بقوه معنویّه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد . زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است . زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسئله منازعه بقا سرچشمه جمیع بلا یاست و نکبت کبری

واز جمله تعالیم بهاء الله اینکه دین حصن حصین است
 اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد هرج و مرج
 رخ دهد و بگلی انتظام امور مختل شود . زیرا در عالم
 انسانی دو رادع است که از ارتکاب زنا ائله حفظ مینماید
 يك رادع قانون است که مجرم را عذاب و عقاب مینماید
 ولی قانون رادع از جرم مشهور است رادع از جرم مخفی
 نیست و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهور
 و مخفی هر دو است و انسان را تربیت مینماید و تهذیب
 اخلاق میکند و مجبور بر فضائل مینماید و اعظم جهت جامعه
 است که تکفل سعادت عالم انسانی میکند . اما مقصد از
 دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس ادیان الهی
 است نه تقلید بشری و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله
 اینکه هر چند مدنیّت مادی از وسائط توقیعی عالم انسانی
 است ولی تا منضم بمدنیّت الهیه نشود نتیجه که سعادت
 بشریه است حصول نیابد . ملاحظه کنید که این
 سفائن مدرّعه که شهریرادریک ساعت ویران مینماید از
 نتایج مدنیّت مادی است و همچنین توپهای گروپ و همچنین
 تفنگهای ماورر و همچنین دینامیت . و همچنین غواصهای
 تحت البحر . و همچنین تورپیت . و همچنین سیارات مدرّعه
 و همچنین طیارات آتششان . جمیع این آلات از سیئات

مدنیت مادّیست . اگر مدنیت مادّیه منضم بمدنیت الهیه بود هیچ این آلات نارّیه ایجاد نمیگشت بلکه قوای بشرّیه جمیع محّول باختراعات نافعہ میشود و محصور در اکتشافات فاضله میگشت مدنیت مادّیه مانند زجاج است ومدنیت الهیه مانند سراج زجاج بی سراج تاریک است مدنیت مادّیه مانند جسم است ولودرنهایت طراوت ولطافت وجمال باشد مرده است مدنیت الهیه مانند روح است این جسم باین روح زنده است والاّ جیفه گردد . پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است . بدو این روح عالم انسانی مرده است وبدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است . زیرا عالم طبیعت عالم حیوانی است تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد . حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان را انسان مینماید واز جمله تعالیم بهاء الله تعمیم معارف است . باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم معلوم نمود اگر او بین مقتدر بر مصارف این تعلیم فہماو الاّ باید ہیئت اجتماعیہ آن طفل را وسائط تعلیم مہیا نماید واز جمله تعالیم حضرت بهاء الہ عدل وحق است تا این درہمیز وجود تحقق نیابد جمیع امور مختل و معوق و عالم انسانی عالم ظلم وعدوان است و عالم تعدی و بطولان

خلاصه امثال این تعالیم بسیار است این تعالیم متعدّد ده که اساس اعظم سعادت عالم انسانی است و از سنوحت رحمانی باید منضم مسئله صلح عمومی گردد و ممزوج بآن شود تا اینکه نتیجه بخشد و الاّ تنها مسئله صلح عمومی در عالم انسانی تحققش مشکل است . تعالیم حضرت بهاء الله چون مثنوی با صلح عمومی است لهذا بمنزله مائده ایست که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتیهات خویش را در آن خوان نعمت بی پایان مییابد اگر مسئله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیاید باید دائرۀ صلح چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند . حال تعالیم حضرت بهاء الله چنین است که منتهی آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق جدیده کل نهایت آرزوی خویش را در تعالیم حضرت بهاء الله مییابند . مثلاً "اهل ادیان در تعالیم بهاء الله تأسیس دین عمومی مییابند که در نهایت توافق با حال حاضره است فی الحقیقه هر مرض لاعلاج را علاج فوریت و هر دردیرادرمان و هر سمّ نقیع را دریاق اعظم است . زیرا اگر بموجب تقالید

حاضرۀ ادیان بخواهیم عالم انسانرا نظم و ترتیب
دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم ممکن نه حتی
اجرایش محال . مثلاً " اجرای احکام تورات الیوم
مستحیل است و همچنین سائر ادیان بموجب تقالید
موجوده و لکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق
بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشری است
در تعلیمات حضرت بهاء الله بنحواکمل موجود و همچنین
مللی که آرزوی حرّیت نمایند حرّیت معتدله که کافل
سعادت عالم انسانی است و ضابط روابط عمومی در نهایت
قوّت و وسعت در تعالیم حضرت بهاء الله موجود و همچنین
حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانست بلکه
سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاء الله موجود و همچنین
حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی الآن جمیع
مسائل اقتصادی از هر حزبی که در میان آمده قابل
اجرا نه مگر مسئله اقتصادیه که در تعالیم حضرت بهاء
الله و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعیه
حاصل نگردد و همچنین سائر احزاب چون بنظر
عمیق دقت نمائید ملاحظه میکنید که نهایت آرزوی آن احزاب
در تعالیم بهاء الله موجود این تعالیم قوّه جامعه است
در میان جمیع بشر و قابل الاجرا لکن بعضی تعالیم است

از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً "الیوم اجرایش
 مستحیل و همچنین سائر ادیان و سائر فرق مختلفه
 و احزاب متنوعه . . ."

پس از آنچه در این جلسات مذاکره شد بطور اجمال معلوم
 گردید که در این عصر و زمان با این وسائل موجود و ترقیات
 مشهوره بشر ناگزیر است که در زیر خیمه وحدت انسانی
 مجتمع شود و خواهی نخواهی سبیل وصول باین مقصد را
 بپیماید تا بسر منزل سعادت برسد و رحل اقامت افکند
 و بلاشک موانعی در این طریق موجود که تا برداشته
 نشود و راه صاف نگردد و وصول بمقصد غیر ممکن است یعنی
 باید بنیان تقلید خراب شود و سوء تفاهات زائل گردد تا
 حقیقت ادیان ظاهر و نمایان شود عقل و علم صحیح مدرك
 و حاکم قضایا گردد نه اقوال دیگران و تلقینات این و آن
 تعصبات دینی و مذهبی و وطنیه و جنسیه و سیاسی و اقتصادیه
 که مخرب بنیان انسان است محو و نابود شود و حبّ نوع
 و عالم دوستی مقام آنرا اشغال نماید دین و عقل و علم که
 سه عامل قوی است در حیات هیئت اجتماعی و زندگانی
 فردی با هم سازش نموده در مرکز واحد استقرار یابند
 مابیه الاختلاف ملل و امم مرتفع گردد و در موزکتب آسمانی
 کشف شود اختلاف زبان زائل گردد و تباین و اختلاف زن و

مرد زوال یابد تعلیم واحد ایجاد فکر واحد نماید حلال مسئله اقتصاد و تعدیل معیشت بجنگهای خونین بین قبائل و ملل و بین سرمایه دارو کارگر خاتمه دهد هر انسانی از قید طبیعت برهد و در آسمان حریت معتدله پرواز نماید سراپرده عدل و حق بلند شود و تممیم معارف ریشه خرافات و سوء تفاهات را برکنند مدنیّت مادی بامدنیّت روحانی توأم شوند و مانند دیال مرغ سعادت بشیر رادار اوج عزّت پرواز دهند . اساس دین الله ترویج شود و قوه کلمه الله نافذ گردد و تأیید روح القدس احاطه نماید و بارقه حقیقت شرق و غرب را روشن و منور سازد و تمام این مواهب بقوه دین حاصل شود و تأیید الهی سالک سبیل را بمقصد برساند و الا

”بی عنایات حق و خاصان حق

گرمک باشد سیه هستش ورق”

س - پس از طی این مراحل بشریکجا خواهد رسید ؟

ج - وقایع حتمیه آینده دنیا را که حضرت شوقی

افندی ولی امریهائی در توقیعی که خطاب بهائیان

مغرب زمین است و در سنه ۱۹۳۶ میلادی از قلم مبارکش

نازل گشته تا حدی معین و روشن فرموده ترجمه آنرا

جهت شما میخوانم خوب توجه فرمائید قوله العزیز :

" وحدت کافه نوع بشر مابه الامتياز مرحله ايست که حال
 هيئت جامعه بشری بآن نزديک ميشود وحدت خانوادہ
 وقبيلہ وشهر و ملت متواليا " مورد اقدام واقع وکاملا " تحقق
 پذيرفته است وحدت عالم غایت قصواتی است که بشر سرگردان
 برای نیل بآن تلاش مينمايد اکنون تشکيل وحدت ملی بپايان
 رسیده است و عروج و مرجی که ملازم اختيارات مطلقه
 حکومت است بمنتهی درجه شدت ميرسد عالمی که در حال
 رشد و بلوغ است بايد از قيد اين بت و عم خود رها کرده
 بوحدت و جامعيت روابط بشری معترف و بطور قطع نظمى
 ايجاد نمايد که بوجه احسن بتواند اين اصل اساسی حياتش
 را مجسم سازد وحدت نوع بشر چنانکه منظور نظر مبارک
 حضرت بهاء الله است مستلزم تأسيس يك انجمن عمومى
 عالم ميشود که در ظل آن تمامی ملل و نژادها و اديان
 و طبقات کار - لا - دائما " متحد گردند و استقلال ممالک
 اعضای آن و همچنين آزادی شخصی و حسن ابتکار نفسى
 که اين ممالک را تشکيل ميدهند قطعاً " محفوظ ماند اين
 انجمن عمومى عالم تا حدّ يکه ما ميتوانيم تصور کنیم بايد
 مرگب باشد از يك هيئت تقنينيه عمومى اعضای آن بعنوان
 امنای نوع بشر گليه منابع ثروت ملل متشکل را تحت اداره
 نهائی خود قرار داده و قوانينی که لازمه تنظيم حيات و رفع

حوائج و تعدیل روابط ملل و اقوام است وضع نماید . يك
 هیئت تنفیذیه عمومی مستظم هر بقوه‌ئی بین المللی تصمیمات
 متخذة هیئت تقنینیه عمومی را اجرا و قوانین موضوعه
 آنرا تطبیق و وحدت اصلیه تمامی انجمن عمومی عالم را
 حفظ خواهد نمود . يك محكمه عمومی در کلیه مناقشاتیکه
 ممکن است بین عناصر مختلفه مرگبه این نظم عمومی رخ
 دهد قضاوت نموده و حکم لازم الاجرا و نهائی خویش را صادر
 خواهد کرد . يك دستگاه مخابره و ارتباط عمومی تأسیس
 خواهد شد که شامل تمامی کسره ارض بوده و از موانع و قیود
 ملی رهائی یافته با سرعتی حیرت انگیز و حسن انتظام
 بکار خواهد افتاد . يك عاصمه بین المللی بمنزله مرکز
 اعصاب مدنیّت عمومی و کانونی خواهد بود که قوای وحدت
 بخش حیات بسوی آن متوجه و اشارات جانبخشی از آن صادر
 میگردد . يك لسان بین المللی اختراع و یا از بین السن
 موجوده انتخاب و در مدارس عالم علاوه بر لسان مادری
 تعلیم خواهد شد . يك خط عمومی و یک مطبوعات بین المللی .
 يك مقیاس پول و وزن و اندازه متحد الشکل عمومی ارتباط
 و حسن تفاهم بین ملل و نژادهای بشری را سهیل
 و ساده خواهد نمود . در چنین جامعه عمومی علم و دین
 یعنی دو قویترین عامل زندگانی با هم سازش و تشریک

مساعی نموده و متوافقا " نشوونما مینمایند . مطبوعات و جرائد
 در ظلّ چنین نظمی در حالی که میدانرا از سرای اظهاری
 نظریات و عقائد مختلفه ابناء بشر باز و آزاد خواهند
 گذاشت آلت مصالح و اغراضی شخصی و عمومی قرار نگرفته
 و از اعمال نفوذ دول و ملل متخاصمه رهائی خواهند یافت .
 منابع اقتصادی عالم تحت انتظام درآمده موادّ خام آن استخراج
 و مورد استفاده کامل واقع شده و بازارهای آن تنظیم و توسعه
 خواهد یافت و توزیع محصولات آن منصفانه تعدیل خواهد
 شد . رقابت و خصوصیات و سائس ملّی موقوف و عداوت و تعصّب
 نژاد پدیدوستی و حسن تفاهم و تعاون بین نژادها
 تبدیل خواهد شد . علل منازعات دینیه همواره مرتفع
 و موانع و تقييدات اقتصادی بگلی بر طرف و امتیازات مفرط
 بین طبقات منسوخ خواهد گردید فقر و فاقه از يك طرف
 و تجمع فاحش اموال از طرف دیگر از بین خواهد رفت .
 مساعی عظیمه ای که در راه جنگ اقتصادی و سیاسی بیهوده
 مصرف شده برای مقاصد تخصیص داده خواهد شد که
 متضمّن توسعه دامنه اختراعات بشری و تکامل امور فنّی
 و از یاد ثمره مجهودات بشری و قلع و قمع بیماری و توسعه
 دائره تحقیقات علمی و ترفیع سطح صحت عمومی و تهذیب و
 و تلطیف فکر آدمی و استخراج منابع متروکه مجهولّه

ارضی واطاله عمر انسانی وپیشرفت هر عامل دیگری که بتواند حیات عقلانی و اخلاقی و روحانی هیئت بشری را تقویت نماید یک نظم مبتنی بر اتحاد عمومی که بر کمره ارض حکم فرماید و منابعی که وسعت آن فوق تصور است باسلطه مطلقه اداره کند و آمال شرق و غرب را همزوج و مجسم نموده و از شرّ جنگ و مصائب آن رهائی یافته تسو و جهش معطوف با استخراج جمیع منابع قوای مکنونه ممکن الحصول ارض نماید و نظمی که در آن قدرت خادم عدالت و حیات آن متکی بر معترف عمومی یک خدا و تبعیت از یک نظم ———— مشترک گردد . این است غایت قصوائی که عالم بشریت در تحت تأثیری قوای وحدت بخش حیات بسوی آن پیش میرود حضرت عبدالبهاء میفرماید :

" و از جمله وقائع جسیمه ئیکه در یوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت علم الهی بجمیع آمتها بلند خواهد شد یعنی جمیع ملل و قبائل در ظل آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانی است در آیند و ملت واحد گردند و ضدّیت دینیّه و مذّهبیّه و مبنائیت جنسیّه و نوعیّه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد کل دین واحد و مذّهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند " . در توفیق مقدس دیگر خطاب

باهالی غرب در تاریخ ۱۹۳۰ میفرماید :

” حلفای ایمان و ارباب ایقان و عرفان همواره باید این نکته دقیق را در مد نظر گرفته و پیوسته متذکر باشند که نباید بهیچوجه اعتنائی بعقائد متداوله و توجهی برسوم و طرق متزلزله بی ثبات مردمان این ایام داشته باشند و بییقین مبین بدانند که نظریات مردوده و مؤسسات متزلزله و مضطربه مدنیّت عصر حاضره بابنای محکم و متیننی که دست قدرت الهی آنرا تأسیس نموده نهایت مابینت و مخالفت را در استواراده مطلقه حیّ قدیر بر آن قرار گرفته که مدنیّت الهیه بنیان رفیعش بر زیراتلال مخروبه و بقایای ویران مدنیّت حاضرّه جهان مرتفع گردد و استقراریابد . . . حضرت بهاء الله . . . نه تنهاروح تولّد تازه بجهانیان عطا فرموده و نه فقط بر رخن از اصول و تعالیم عمومیه را برای اهل عالم تبیین فرمود و آشکار ساخته است و نه بطرح و ارائه بعضی از مسائل مخصوصه فلسفیه اکتفا نموده هر چند جمیع این مطالب مذکوره بانهایت قوت و صحت و عمومیت در آئین نازنینش موجود و مشهود است ولی بصرف آن اقتصار نکرده و تنها بتشریح مسائل مزبوره اکتفا فرموده بلکه بعلاوه آنچه ذکر شد آن مظهر اعظم الهی و همچنین حضرت عبد البهاء

پس از آن طلعت عظمت ربّانیّه نقشه بی راکه در شرائع
سالفه و ادیان گذشته سابقه نداشته طرح فرموده اند
و در نهایت وضوح و کمال صراحت بوضع یکسلسله قوانین
اقدام نموده اند و تأسیسات معینه صریحه را تبیین و تشریح
کرده اند و اصول اقتصادی الهی را معین و آشکار ساخته اند
این مسائل مهمه که در ضمن مبادی امر اللّه تصریح
و تعیین گردیده سر مشق دوردیع و جهان آینده و سبب
اعظم انتشار و تمرکز یافتن صلح عمومی است یگانگی
مصرف و عامل ایجاد اتحاد و وحدت جهانیان و عظمت
عظیمه اعلان دوره فرمانروائی و حکومت حق و عدالت بر
جمیع جهان است . و در توفیق منیع دیگر در تاریخ

۲۸ نوامبر سنه ۱۹۳۱ فرموده اند :
" منظور و مقصد حقیقی اهل بهای یعنی نظم با دین عالم
منبعث از اراده الهیه و واقف در اعلی نروه مقامات و دارای
اصول و مبادی معتدله و متناسبه است صاحب جمال
و جلوه ایست که همه چکس را با او یارای رقابت و جرئت
مبارزت نهوده و نیست جامعه انسانی که از بلای او
مصیبات گوناگون افسرده شده و بیستوه آمده میبایستی
با این منظور و مقصد حقیقی رقابت و هم چشمی نماید
کوشش و جدیت پیشوایان مؤسّسات بشری تا چه اندازه

موجب تأثر است زیرا این نفوس با آنکه بگلی از روح مقتضیات
عصر و اقتضای زمان غافل و نسبت بآن نادان و جاهلند سعی
و جدیت خود را مبدول میدانند که حالات و اعمال مآیسه را
تعمیل و تنظیم کنند و آنرا مطابق مقتضیات ایام سابقه
تسویه نمایند و مرتب سازند با آنکه عالم امروز را بهیچوجه
ارتباطی با مقتضیات ادوار گذشته نبوده و نیست اگر جهان
و جهانیان عصر حاضر مطابق تعالیم حضرت بهاء الله
راه وحدت و اتحاد بپیمایند از فنا و زوال محفوظ و مصون
مانند و گرنه بهلاکت دچار شوند و بفنا و زوال محکوم گردند
در چنین ساعت خطرناک و دوره بحرانی که در تاریخ
مدنیت ظاهر و آشکار گردیده پیشوایان جمیع ملل عالم
اعم از جلیل و حقیر فاتح و مغلوب را شایسته و سزاوار است که
بشیور بلند آوای دعوت حضرت بهاء الله گوش فرادارند
و با احساسات قویّه و خلوص تام و وفاداری کامل حتمی نسبت
بامرالله باکمال مردانگی و شجاعت در مان مفید و دوائی
مؤثر تعالی می راکه طبیب الهی برای جامعه افسرده
و بیمار عالم انسانی تجویز فرموده مورد استعمال قرار
دهند و اجراندهایند از خیلالات مجازیّه و تصورات فارغانه
عاری از تصدیق چشم بیوشند و بالفای هرگونه تعصّب
ملّی اقدام نمایند بنصیحت مفیده عالیّه و اندرزگران بهای

حضرت عبدالبهاء مبین تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله گوشه‌وش فرادهند این طرح جدید و نظم بدیع در مدار و محور خود شامل قوه مدیره دارای هیئت مجریه است که باکمال قوت و لیاقت زمام امور را بدست گیرد و قوه قدرت هر فرد معارضی از ارباب قدرت را در هم شکند شامل انجمن شورای جهان است که هر یک از اعضای آن از طرف اهالی مملکتی انتخاب میشوند و باید عضویت نمایند و اهالی منتخب هر مملکتی را حکومت آن مملکت امضا کند و تصدیق نماید شامل محکمه عالیّه است که اجرای احکام صادره از آن محکمه قطعی و حتمی است و اگر نفوسی از روی میل با احکام صادره موافقت نمایند و اطاعت نکنند محکمه عالیّه باید آنان را باطاعت و انقیاد مجبور و ملزم سازد شامل و متضمن انجمن و مجمعی است که جمیع موانع و سدد و اقتصاد را زوال دایمی بخشد و مرتفع و زائل نماید و مسائل متعلقه بسرمایه داران و کارگران جهان صریحاً در آن مجمع و انجمن واضح و تعیین شود . شیپور تعصبات دینی و نزاعهای مذهبی بواسطه اقدالم این مجمع و انجمن آزاد ممنوع گردد و خصاموش و ساکت شود بواسطه اقدام این انجمن شعله خصومت و لهیب عداوت جنس بالمآل خصاموش گردد در این انجمن و هیئت مجموعه قانون بین المللی

که در ظل مشورت نمایندگان متحد جهان در آمده و بتصویب
 آنان رسیده مهیا و مدون میگردد و بواسطت و مداخله قوای
 متعاهده متحدین عالم در کل نقاط فوری بموقع اجرا
 گذاشته شده و جمیع بانقیاد و اطاعت آن ملزم خواهند
 گردید و بالاخره این انجمن هیئت نمایندگان جهان
 است که بوسیله آنان طبیعت جنگجو و سرشت متلون المزاج
 ملل و امم تغییر گلی خواهد پذیرفت و بجای آن تلّون
 و رفتار خصومت آمیز مد نیت مستمره که بنیانش بر روی
 وجدان استقرار یافته در جمیع عالم تحقق خواهد یافت
 نظم بدیعی که بواسطه حضرت بهاء الله در جهان
 تدوین و تشریح گردیده و اجرای آن بنص مبارک پیش بینی
 شده بدینگونه در نهایت جمال و کمال آشکار خواهد شد و
 و آن نقشه زیبا که در غایت متانت طرح گردیده در کل
 اقطار انتشار خواهد یافت . این نظم بدیع و نقشه زیبای
 دلفریب بمنزله ثمر و میثابه میوه ایست که از شجره این
 قرن که بتدریج درجات بلوغ و کمال رامی پیماید ظاهر
 و پدیدار خواهد گشت . افسوس که جز قوای بلیات عظیمه
 و قدرت مصیبات شدید چه چیز دیگری نمیتواند افکار
 بشری را در مرحله جدید وارد کند نظر باین اصل مسلم
 آن بلای ناگهانی و مصیبت عظیمه با کمال سرعت هر زمان

ظاهرتر می‌گردد و هر لحظه آشکارتر می‌شود . . .
 امتحانات شدید و مصیبات آتشباری برای جامعه
 بشریه مهیا و مقدر است که بر اثر آن عالم انسانی
 متنبه و تائب گردد و مهیا و مجتهد شود و نفوس مقدسی
 که پیشوایان قرن جدیدند پدید آرشوند و آشکار گردند
 تا عهده دار امور شوند و ثقل عظیم مسئولیت را بر دوش خود
 گیرند ظهور عظمت امر و پیدایش این نفوس مهمه در پرتو
 مصائب شدید و بلیات عظیمه است . حضرت عبدالبها
 در کمال صراحت و وضوح باین بیان مبارک ناطق
 قوله الاحلی :

" در مستقبل حربی شدید تریقینا " واقع گردد
 قطعاً " در این شبهه شی نیست "

~~~~~

~~~~~  
 ~~~~~  
 ~~~~~  
 ~~~~~  
 ~~~~~

جلسه دوازدهم

س - نظم بدیعی که تا این درجه حائز اهمیت است
روی چه اصولی وضع شده است ؟

ج - نظم بدیعی وضع شده روی اصل مبادی و احکام
بهائی .

س - مبادی کدام است ؟

ج - مبادی بر دو قسم است مبادی روحانی
و مبادی اداری بهائی .

س - مبادی روحانی چه چیزهاست ؟

ج - مبادی روحانی مسائلی است که تعلق دارد
با اعتقادات و اخلاقیات از قبیل اعتقاد بمبدأ و ارجازات
و معرفت مظاہر آیات و تخلق با اخلاق و صفات روحانی
و تمسک با اصول محکمه روابط بین جامعه بشری که در نتیجه
سبب تشکیل هیئت اجتماعی می شود بشرحیکه در جلسات
گذشته بمعرض رسید و راجع با اهمیت این تعالیم

حضرت عبدالبهاء از جمله میفرماید :

” . . . تعالیم قدیمه امروز کفایت ننماید هر دردی را درمان نگیرد هر زخمی را مرهم نشود آن تعالیم قدیمه سماویّه بسیار محبوب و مقبول است ولی عقول و افکار لاله ترقّی نموده احتیاج بتعالیم کلبیه است و آن تعالیم بهاء است که جامع جمیع تعالیم است . امروز هر نفسی اطلاع بر وصایا و نصائح بهاء الله یابد و الواح و کلمات و تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات را بخواند ابداً ” از برای او شبهه نماند که این تعالیم رزق امروز عالم انسانی است و سبب حیات ابدیست .

س - مبادی و نظم اداری بهائی کدام است ؟

ج - نظم اداری بهائی تشکیل میشود از مقام ولایت امرو بیت عدل اعظم .

س - قبل از بیان این مطالب قدری راجع بهمرد و

میثاق الهی در امر بهائی و مقام حضرت عبدالبهاء صحبت بدارید ؟

ج - البته برضه میرمنیر سرکار پوشیده نیست و

و این مسئله را بخوبی میدانید که در هر عصر و زمان بمسئله

از رحلت مؤسّسین شریعت و واضعین دیانت قلوب

مؤمنین بالطبع از تأثیر این مصیبت مجروح و افکار

نفوس مشوش و منفضوش فرائض و تکالیف نامعلوم و اکثر مجمل
و غیر مفهوم در چنین حالی البته وجود مرکز مخصوص
لازم و مرجع مشخص منصوص واجب تا قولش فصل الخطاب
باشد و بیانش متمم کتاب مرجع مسلم عموم باشد و حکمش
نیافذ در جمهور نفوس را تسلیت بخشد و جراحات قلوب را
مرهم صبر بنهد ارواح را باهتزاز آرد و افکار را در مرکز
واحد استقرار دهد نهال جدید الفرس در قلوب را
سقایه و تربیت نماید و نفوس مختلفه العقائد و الأذواق را که
در ظل کلمه الهیه تازه وارد گشته با هم مأنوس و مألوفشان
سازد از افراد متفرقه مختلفه تشکیل هیئت جامعه دهد
و روح نشاط و غیرت و همت و شجاعت در کالبد افراد و جماعت
جدید التاسیس بدمد انقلاب روحی ایجاد نماید و بهممدف
اصلی نفوس را سوق دهد و در نتیجه اعدا را مایوس نماید
و احباً را امیدوار و مستولی بر افکار گرداند فی المثل دیانت
السهیه و شریعت سماویّه مانند کشتی نجاتی است که
بتأیید خداوند عالم و اراده و علم و قدرت مظاهر روحی و الهام
ساخته و پرداخته شده در بحر امکان بحرکت میآید
البته این کشتی ملاح و ناخدای لازم دارد و الا بساحل نجات
نرسد و را کبین خود را از خطر نرها نندویا بمتابه
داروخانه ایست که انواع و اوجات در آن موجود باشد

پس طبیب حاذق لازم است که تشخیص مرضی در همد
 و باقتضای هر مرضی دستور استعمال در او دهد چه اگر
 در او مورد خود استعمال نشود چه بسا باشد که نتیجه برعکس
 بخشد و باعث هلاکت مریضی گردد و یا مزرعه بی را ماند که
 اراضی آن شخم و زرع و سبزو خرم شده باشد . پس وجود
 در حقان و باغبان لازم است که آب بموقع آن دهد و گیاههای
 هرزه را از بیخ و بن برکند و اشجار را شمر شمر نماید و اگر
 غیر از این باشد جنگل و خارزار شود . بهمچنین شریعت
 الهیه را ملاح قدس لازم است و اجزا خانه دین الله را
 طبیب روحانی واجب و مزرعه الهی را باغبانی ماهر و کامل
 باید تا سفینه امرالله را بساحل نجات رساند و او پیوسته
 روحانیه را بمورد خود استعمال کند و مزرعه دین الله را
 بگلهای ایمان و عرفان بپاراید یعنی محکمت کتاب را
 توضیح دهد و متشابهات آیات را تبیین فرماید احکام
 منصوصه را ترویج و تنفیذ نماید و فروعات را وضع و تأسیس
 کند عقده مشکلات را بگشاید و تشنگان معارف الهی را با آب
 حییات رساند و طریق اجرای او امر و احکام را باقتضای
 مکان و زمان ارائه دهد چه اگر در دیانت الهیه هر نفسی
 بخیال خود عمل نماید و یا از پیش خود اجتهاد کند و خالت
 در تبیین احکام نماید بالنتیجه اختلاف عظیم در دین الله

حاصل شود و تفرقه و پیریشانی و انشقاق و نافرمانی در امت پدید آرگردد چه همانطوریکه صور و اشکال مختلف است سلق و افکار نیز مختلف و آراء و اجتهادات متنوع و البته این اختلاف آراء و افکار منجر بانشقاق امت شود و بالأخره سبب جنگ و جدال و حرب و قتال گردد یعنی وقتی که مراجع تقلید مختلف و متعدّد و آراء و اجتهادات متنوع گردید بالطبع اختلاف فکر و عقیده و اختلاف قول و کلمه و انشقاقات کثیره و مذاهب و فرق متعدّدۀ متنوعه در دین واحد پیدامیشود و این در وی الهی نتیجه برعکس می بخشد یعنی دینی که باید سبب محبت شود علت بفض و عداوت میگردد دینی که از اقوام و ملل مختلفه تشکیل امت واحد داده در اثر اختلافات داخله بفرق و مذاهب کثیره متباغضه تجزیه و متفرق میشود افکار و عقائد دینی که باید بعلم و عقل متکی باشد تسلیم آراء و افکار مفرضانه رؤساء بی دین میگردد و جسای حقیقت و نور را ظلمت تسقلید و موهوم میگیرد .

این است که در این دوران اعظم و قرن اکرم افخم در دیانت مقدسه الهیه این موضوع اساسی بنص کتاب الهی اعلان بعموم گشته و مرکز مخصوص و مرجع منصوص تعیین و تسمیه و معرفی شده است چنانکه حضرت عبدالبهاء میفرماید:

" از خصائص این دو حضرت بهاء الله که در دو راهی سابق
 نبوده است یکی این است که حضرت بهاء الله مجال
 اختلاف نگذاشت زیرا در یوم مبارکش با ثر قلم اعلی چنین
 عهد و میثاقی گرفته و مرجع کل را بیان فرموده و مبین
 کتاب را تصریح کرده و ابواب تأویل را مسدود فرموده "
 و در مقام دیگر میفرماید: " در ادوار سابقه بصراحت
 میثاقی از قلم اعلی گرفته نشده بود شخص منصوصی نبود که
 میزان حق و باطل باشد . . از جمله امتیازات این کور
 جمال مبارک آنکه نفوس را در حیرت نگذاشتند عهد
 و میثاقی از جمیع گرفتند و مرکز میثاق را معین فرمودند
 و بقلم خود نوشتند و در کتاب عهد تصریح نمودند که هـ او
 مبین کتاب است و هر مسئله شی از کتاب نفهمیدید از او سؤال
 کنید آنچه او بگوید صحیح است " . مقصد این است که
 حضرت بهاء الله مؤسس دین مقدس بهائی این مسئله
 حیاتی را مبهم و مسکوت نگذاشت و عهد و میثاق حضرت
 عبدالبهاء را از عموم اهل بهاء گرفت و حضرتش را مبین
 کتاب و مرجع کل احباب و اصحاب قرار داد و در صحف
 والواح مقدسه خود او را بآلقاب شامخه عالیه از قبیل
 " غصن الله الأعظم " و " سر الله الأقوم " " من اراده الله "
 و " من طاف حوله السماء " و " فرع منشعب از اصل قدیم "

و " غصن امر " و " غصن قدس " وغيرها بستود و قلمها " ولسانا " حضرتش را بمرکزیت امر معرفتی فرمود از آنجمله در لوح مبارک غصن این آیات با هرات راجع باین مقام نازل : " وقد انشعب من سدرة المنتهى هذا الهيكل المقدس الأبهى غصن القدس فهنيئاً لمن استظل في ظلّه وكان من الرّاقدين قل قد نبت غصن الأمر من هذا الأصل اللّذي استحكمه الله في ارض المشية وارتفع فرعه السى مقام احاط كّل الوجود فتعالى من هذا الصّنع - المتعالى المبارك المزيّن المنيع ان يا قوم تقربوا اليه وذوقوا منه اثمار الحكمة والعلم من لدن عزيز عليم ومن لم يذوق منه يكون محروماً " عن نعمة الله ولو يرزق بكل ما على الارض انتم من العارفين . . .

قل يا قوم فاشكروا الله لظهوره لانّسه لسهو الفضل الأعظم عليكم ونعمة الاتم لكم وبه يحيى كّل عظم رميم من توجه اليه فقد توجه الى الله ومن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالى وكفر ببرهانى وكان من المرفين انه لوديعه الله منكم وامانتة فيكم وظهوره عليكم وطلوعه بين

عباده المقربين كذلك امرت ان ابلفكم
 رسالة الله بارئكم وبلفتكم ما امرت به اذ اشهدا
 على ذلك ثم ملائكته ورسله ثم عباده المقدسين
 ان الذين هم منعوا انفسهم عن ظل الفصن
 اولئك تاهوا في العراء واحرقهم حرارة الهوى
 كانوا من الهالكين .

چه مطابق است مضمون حقيقت مشحون اين آیه مبارکه
 که میفرماید :

قد نبت غصن الأمر من هذا الأصل . . . وارتفع
 فرعه الى مقام احاط كل الوجود " باين فقره از
 نبوت زکریای نبی (ع) که در باب ششم کتاب اوست
 بقوله الصريح : " اينك مردیكه بشاخه مسمى است واز
 مكان خود خواهد روئید و هيكل خداوند را بنا خواهد نمود
 وجلالوا متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده
 حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او گاهن خواهد بود
 ومشورت سلامتی در میان هر دو ایشان خواهد بود " .
 وجه مطابق است با این نبوت که در باب چهارم کتاب
 اشعیا میفرماید : " در آن روز شاخه خداوند زیبا و
 جلیل و میوه زمین بجهت ناجیان اسرائیل خواهد بود " .
 وهم در باب پنجاه و چهارم این کتاب راجع بام حضرت

عبدالبها غصن القدس نبوت نموده میفرماید :

" ای عاقره که نژائیده بسرا ای که در زه نکشیده
 باواز بلند ترنم نما و فریاد برآور زیرا خداوند میگوید . . .
 مکان خیمه خود را وسیع گردان و پیردههای مسکنهای
 تو پهن بشود دریغ مدار و پناهبهای خود را دراز کنی کرده
 میخهایت را محکم بساز زیرا که بطرف راست و چپ
 منتشر خواهی شد و ذریت تو آمتها را تصرف خواهند نمود
 و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت . . . آفریننده
 تو که همیشه بیهوش صبا یوت است شوهر تو است و قسد و سن
 اسرائیل که بخدای تمام جهان مسمی است ولی تو میباشی . . .
 خداوند که بر تو رحمت میکند این را میگوید ای رنجانیده
 و مضطرب شده که تسلی نیافته اینک من سنگهای تیران
 سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تیران را قسوت زرد
 خواهم نهاد و مناره های تیران را زلزل و دروازه های تیران
 از سنگ بهره مان و تمامی حدود تیران از سنگهای گران قیمت
 خواهم ساخت و جمیع پسران تیران از خداوند تعلیم خواهند
 یافت و پسران تیران را سلامتی عظیم خواهد بود " چه مطابق
 است این بیان که میفرماید : " بطرف راست و چپ
 منتشر خواهی شد و ذریت تو آمتها را تصرف خواهند نمود و
 شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت " با عبارت :

” وارتفع فرعه الى مقام احاط كلاً الوجود ” وهمچنين
 باين فقره از الواح مقدسه وصايا حضرت عبد البهاكه
 راجع بولّى مقدّس امرالله حضرت شوقى افندى مي فرمايد :
 ” طوبى لمن استظلّ فى ظلّه الممدود على العالمين .
 بارى حضرت بهاء الله در مورد اخذ عهد و پيمان
 حضرت عبد البها از دوستان از جمله در كتاب مبارك اقدس
 كه مهيمن بهر كل كتب والواح است مي فرمايد :

” يا اهل الانشاء ان اطارت الورقاعن ايك الثناء
 وقصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا ما لا عرفتموه
 من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل
 - القويم ” و در موضع ديگر اين كتاب مستطاب مي فرمايد :
 ” اذا غيض بحر الوصال وقضى كتاب المبدء فى المال
 توجهوا الى من اراده الله الذى انشعب من
 هذا الاصل القديم ” و در تبیین و توضیح این آیات
 باهرات و كلمات تامّات از جمله این عبارات و اوضحه الدلالات
 در كتاب مبارك عهدى كه در حكم وصيت نامه حضرت بهاء
 است و بخط و مهر مقدس خود مرقوم و موشح فرموده نازل
 قوله جلّت صراحة :

” وصية الله آنكه بايد اغصان و افنان و منتسبين طّرا
 بفصن اعظم ناظر باشند انظروا ما نزلناه فى كتابى

- الأقدس اذا غيـض حـر الـوصـال وقضى كتاب المبدء
 فى المال توجهوا الى من اراده الله الذى انشعب
 من هذا الأصل القديم مقصود از اين آيه مباركته
 غصن اعظم بوده كـذلك اظهـرنا الامـرونا الفـضـال
 - الكريم " مـطـلـعـين بـر تواریخ ادیان قبل میدانند
 كه اساس اختلاف وانشقاق وظلم وشقاق بين امت برسر
 مسئله خلافت و وصایت در ادیان بوده زیرا اختلاف كلمه
 و تباین عقیده و تشتمت افکار در موضوع مرکز امر سنگ تفرقه
 بين افراد انداخته و سبب ایجاد مذاهب و فرقه مختلفه
 و متعدده در دین واحد شده است . چنانچه قبلاً " عرض
 شد ولی در دین بهائی این باب اختلاف مسدود و مرجع
 عموم صریحاً " تعیین و در کتاب الهی مرقوم و منصوص .
 باری نه تنها این نصوص کالبنیان المرصوص معرف مقام
 حضرت عبد البهاء بود و نه فقط ستایشهای لسانی حضرت
 بهاء الله کشف این راز مینمود و انظار را متوجه آن حضرت
 میفرمود و نسبت بآن مقام مقدس نفوس را خاضع و خاشع
 مینمود بلکه انوار ساطعه و کمالات فطریه و شخصیت بارزه
 حضرت عبد البهاء بمراتب بیشتر حکایت از حقیقت
 ساطعه و جامعیت آن لطیفه الهیه مینمود و معرف مقام
 حضرتش بود چنانکه در همان ایام حضرت بهاء الله

مصدر او بود و قوه نافذه اش محیر عقول جمهور با اینکـه
 بمدرسه داخل نشده و تحصیل علوم رسمیه ننموده و استاد
 و معلمی ندیده و همواره ایام حیاتش در حبس و زندان نفی
 از بلدان گذشته معهد در همان عنفوان شباب بیانـش
 فصل الخطاب بود و احاطه علمیه و آثار قلمیه اش حیرت بخش
 اولی الألباب الواح و رسائل عدیده بلسان فارسی و عربی
 در نهایت فصاحت و بلاغت مانند تفسیر شهیر " کنت کنزا "
 - مخفیا " و لوح مبارک " انساب و اصلاب " و بیـان
 " موازین اربعه " و لوح " ایانفحات اللّٰه " و تفسیر " بسم اللّٰه
 الرحمن الرحیم " و تفسیر " الم غلبت الروم " و " رساله "
 مدنیّه فارسی و عربی " و مقاله سیّاح " و غیرها از ایراعه
 محیطه اش نازل گشت که همه این آثار (باستثنای مدنیّه
 عربی) یا بطور جداگانه و یا در جزء کتب الواح مطبوع و منتشر
 و در دسترس عموم است گذشته از این مقامات حضرت عبد البها
 همواره در بلایا و روزایا و شدائد و زحمات نفی و سرگونیها
 شریک و سهیم پدر بزرگوار خود حضرت بهاء الله بوده
 رتق و فتق امور تشویق و نوازش مؤمنین مهاجرین که همراه
 آنحضرت بودند و تشجیع و نگهداری از آنان و پذیرائی از
 زائرین و واردین و رسیدگی بحال مضطربین و کلیه تنظیمات امور
 داخلی و همچنین معاشرت و تحبیب رؤساء محلی از علما

وفضلاً وامراً و مأورین دولتی همه با آنحضرت بود و
 حضرت بهاء الله همواره بلفظ " آقا " حضرتشراپاد
 مینمود و در ایام حبس عکاسفری حضرت عبدالبهاء^{به} بیروت
 تشریف بردند و چنان این سفر و مفارقت موثراً واقع شد که حضرت
 بهاء الله اثرات آن را بچنین عباراتی در این آیات باهرات
 بیان فرمودند قوله الأَعزَّ الأَحلی : " حمداً لمن
 تشرفَّ ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء
 بذلك بشرت الذرات كلِّ الممكنات بما طلوع ولاح
 وظهر و اشرق و خرج من باب السجن و افقه شمسی جمال
 غصن الله الاعظم العظیم و سرالله الاقوم القويم متوجها
 الی مقام آخر بذلك تكدرت ارض السجن و فرحت اخرى
 . . . طوبی ثم طوبی لارض فازت بقدمه، و لعین قرت
 بجماله و لسمع تشرف باصفاً ندائه و لقلب ذاق حلاوة
 حبه و لصدر رحب بذكره و لقلم تحرك علی ثنائه و للوح
 حمل آثاره نسئل الله تبارك و تعالی بان یشرفنا بلقائه
 قریباً انه لهو السامع المقتدر المجیب "

نظر به این نصوص قاطعه و قدرت غالبه و قوه نافذه
 حضرت عبدالبهاء بود که چون شمس جهان افروز بهاء الله
 در سنه هزار و سیصد و نه هجری قمری مطابق هزار و بیست
 - و هفتاد و یک شمسی غروب نمود و ظلمت فراق نیر آفاق

احاطه نمود و کتاب مبارک عهدی، قرائت و مرکزیت حضرت عبدالبها
 اعلان گردید و استان راستان سر تسلیم فرود آوردند و انگشت
 اطاعت بر دیده نهادند در این موقع از سن مبارکش قریب
 پنجاه سال گذشته بود که زمام امر بهائی را بدست گرفت
 و حامل این ثقل اعظم گشت در چنین وقتی دشمنان
 این امر سرور و امید و اربودند و شاد میمانند که پس از افول
 گوگب بهاء الله اساس آنحضرت هم از بین خواهد رفت
 و جمع مؤمنان متشتت و پریشان خواهد شد لهذا از هر
 طرف هجوم نمودند و این بنیان عظیم را مورد حمله قرار
 دادند عوام کلاً نعم را تحریک بر فساد کردند و هیاهو
 انداختند و در هر مرز و قوم بر بهائیان مظلوم تاختند و بقتل
 و غارت پرداختند آتش ظلم و عدوان افروختند و خانمان
 مظلومان سوختند حضرت عبدالبها آن یگانه دادرس
 مظلومان و تسلی دهندۀ ماتمزدگان باید در چنین وقت
 تاریک از یک طرف جامعه مؤمنین را محافظه فرماید و
 و تشویق بر شبت و استقامت نماید و تشجیع بر مقاومت ناملازمات
 و شدائد و پلایات فرماید قلوب مجروح را مرهم صبر و سکون
 نهد و بازماندگان شهدا را تسلی خاطر بخشد و حفظ و نگهداری
 نماید و از طرف دیگر متوجهین بمنظر انور را تشویق بر
 خدمات استان احدیت فرماید و باعلاء کلمه الله و نشر

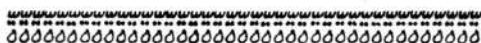
دین الله و فتح مدائن قلوب ترغیب نماید روح ایمان
 و ایقان و ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان در جمع مؤمنان
 بد مد و درس عشق و فد اکاری و محبت و خدمتگذاری بپیروان
 دلداده اش بدهد و عقائد و عوائد مختلفه موروثی چندین
 هزارساله افرادی را که قبلاً "کلیمی یا مسیحی یا زردشتی
 یا مسلمان یا از سائر ادیان بوده و تازه وارد دین بهائیتی
 گشته اند در نقطه واحد و تمرکز بخشد و از نفوس مختلفه
 ملت و احده و جامعه واحد تشکیل دهد و همچنین از
 اعتراضات مخالفین و حملات قلمیه و لسانیه معاندین هر
 مذهب و دین دفاع فرماید و مسائل مشکله علمیه و حقائق
 معضله دینیه هر قوم و ملت را حل نموده و جوابهای کافی
 و شافی مرقوم دارد شما اگر بخواهید خوب مطلع شوید
 و بصدق عرائض پی بسزید باید کتابهای مکاتیب عبدالبها
 جلد اول و ثانی و ثالث و هم کتاب مفاوضات و سائربیانات
 و آثار قلمیه آنحضرت را مطالعه نمائید مزید بر مخالفتها
 و دشمنی های اقوام و ملل سائره حسادت و ضدیت های
 شدید بود که از زمین سرزمین محمد طی برادر آنحضرت
 و عده دیگر ظهور و بروز نمود که از همه شدید تر و موثرتر
 بود زیرا اینان خود را خوری میدانستند و بنهایت عناد
 و فساد برخاستند و توطئه قتل آنحضرت را چیدند

باری در محبوبهٔ این انقلابات و هجوم اعدا از داخل و خارج و وصول اخبار مصیبات از قتل نفوس احبباً و حرقاً جساد و نهب اموال و وقوع قضایا و وحشتناک حضرت عبدالبهاء اراده فرمود که امرالله را در صفحات ممالک اروپا و امریکانتشار دهد و مدائن قلوب را بقوهٔ اسم اعظم بگشاید لهذا مبلغینی با دستورات کافی و تقویتهای لازمهٔ روحانی و مواعظ و تعلیمات و افیه با آنجهات فرستاد و پیوسته تشویق و ترغیب فرمود و هدایت و دلالت نمود و فیض و برکت بخشود تا اینکه جمعی بشریعهٔ الهی وارد شدند و از زلال معارف روحانی نوشیدند و تشکیلات بهائی برقرار نمودند و باب مراسله و مخابره را با برادران و خواهران روحانی خود در ایران و سائر ممالک جهان گشودند و مجلات امریه تأسیس کردند و مقدمات ساختمان اولین معبد بهائی را در امریکا فراهم آوردند و عزم طواف کعبهٔ مقصود نمودند و هم بسعی و اقدام حضرتش در مدینهٔ منوره عگا و حیفا اینیه مجللهٔ متبرکه در بهجی و دامنهٔ کوه کرمل جهة استقرار عرش مطهر حضرت بهاء الله و حضرت باب تأسیس شد و جسد منور باب که تا آنزمان مخفیانه در محلات مختلفه در ایران پنهان بود نقل بان سرزمین مقدس شد و در محل ابدی خود در صفا جبل کرمل استقرار یافت . و هم باثر

قلم دائم الجولان حضرتش در ایران و ترکستان مشروعات
 عظیمه و تأسیسات امریه ایجاد گشت و صدها محافل روحانی
 تأسیس شد و در عشق آباد بنیان مشرق الانکار مرتفع
 گشت و در آن مرکز مهم و هم سائر نقاط اطراف مدارس
 بنین و بنات بهائی تأسیس شد و در ایران در آن بحبوحه
 غلبه جهل و خرافات و قدرت و استیلاى مظاهر او هم
 و ظنون مدارس و مکاتب عدیده پسرانه و دخترانه ابتدائی
 و متوسطه بهمت و فتوت بهائیان افتتاح یافت
 در طهران و همدان هریک در وباب دبیرستان و یکباب
 کودکان در کاشان در وباب مدرسه بنین و بنات و در
 قزوین و آباءه و نجف آباد و سنجسره هریک در وباب
 مدرسه بنین و بنات و در یزد چهار باب مدرسه دخترانه
 و پسرانه و هم در قری و قصبات اطراف مانند بابل
 و شهرزاد و بهنمیر و عربخیل و کفشگر کلاوماه و فروزک
 و چاله زمین و ایول و فرید و نکنار و ارطه از محال مازندران
 و بشرویه و خیر القری و حصار و نامق و نصر آباد جام
 از نقاط خراسان . و جاسب و وادقان و جوشقان و فتح آباد
 و یزدل و آران و قمصرومازگان از محال کاشان . و مریم آباد
 و مهدی آباد و حسین آباد و تفت و منشاد اطراف یزد .
 و رفسنجان از محال کرمان . و نیریز از توابع شیهراز .

و خلج آباد و شاه آباد و ورقا و حسین آباد از محال عراق .
 و ضیاء آباد و حسن آباد و جعفر آباد و خمانی آباد اطراف
 طهران . و همچنین اطراف همدان و آذربایجان از قبیل
 سیسان و غیرها مکاتب و مدارس رسمی و غیر رسمی بهائی
 تأسیس و ابوابش بر روی عموم اهالی گشوده شد . و معلوم
 است که تأسیس مدارس جدید به برطبق اسلوب بدیعیه
 در آن زمان کهنه پرستی و رواج جهل و خرافات و قدرت
 و نفوذ مروجین اوهمات مستلزم چه اندازه خسارت
 و مشکلات خواهد بود مخصوصاً " که مؤسسين آن هم بهائیان
 مظلوم و بی دادرس و بیغرض و منفور عموم باشند لازم بگفتن
 نیست که چه باید بکشند تا بتوانند این مدارس را تأسیس
 نمایند و پانگهداری کنند چنانچه در نقاط متعدد مکرر
 واقع شد که اهالی بتحریر مفسدین محلی ریختند
 مدارسی بهائیان را بستند مجدداً مؤسسين اقدام نمودند
 و ابواب آنرا گشودند و حال بدین منوال بود تا آنکه
 بالاخره در سال ۱۳۱۳ شمسی کلیه مدارس بهائی
 بدستوردولت تعطیل شد . باری و از جمله آثار هر
 حضرت عبدالبهاء آنکه نفوسی را در شرق و غرب برای
 اعلاء امر الهی و نشر نفعات رحمانی برانگیخت که با
 کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قیام نمودند و باطراف و اکناف

سفر نمودند و نوحه طیبه الهیه را منتشر کردند و
سبب تبلیغ و هدایت نفوس شدند . باری این بود مجملی
از تفصیل تأثیرات این عهد قویم و میثاق رب کریم که
که در این عصر فحیم گرفته شد و این بود شبنمی از دریای
قدرت و عظمت و شخصیت بارز حضرت عبدالبهاء .
امشب وقت گذشته بقیه بماند برای جلسه دیگر .



جلسه سیزدهم

س - خواهشمندم تاریخچه حیات حضرت عبدالبها را بنحواختصار بیان نمایند ؟

ج - حضرت عبدالبها اکبروارشد پسر حضرت بهاء الله در سنه ۱۲۶۰ هجری قمری (مطابق ۱۲۲۳ شمسی) در طهران عاصمه مملکت ایران تولد یافت این تاریخ مصادف بود با اعلان دعوت حضرت باب در شیراز که حضرت بهاء الله بمحض استماع ندای آنحضرت در طهران قیام بتبلیغ و نشر امر الله فرمود و بنام بابی مشهور شد و درجه ایمان و عرفان وصیت فضل و کمالاتش شهره آفاق گشت متدرجا آتش تعصب اهلای شعله ور شد و این حزب بی پناه درینجه بیداد میباندین افتادند و مورد قهر و غضب دولت و ملت واقع شدند ابر بلایا برخاست و باران شدائد و مصیبات بر این جمع بیگناه بارید و حضرت بهاء الله که از خانواده وزارت و نژاد

دولت مشهور و معروف بود بیشتر مورد توجه قرار گرفت و در رشد ائد عظیمه افتاد و مکرر بزند ان رفت و در تحت غل و زنجیر قرار گرفت ضرب و شتم شدید دید و اموال باهظه شخصی آنحضرت بفارت رفت و عاقبت الامر مدت چهار ماه در حبس سیاه چال در طهران گرفتاری و نهایت عذاب و اذیت تحمل نمود و سپس سرگون بمراق عرب شد در آن ایام پیرآلام سن مبارک حضرت عبدالبها نسه سال بود که پس از مشاهده يك سلسله وقائع وحشتناك از قتل و غارت نفوس و اموال و تخریب بیوت و اسارت نساء و اطفال و حبس و زجر احباب و شکنجه و اذیت اصحاب در ایلا عاقبت با پدید ریز گوار خود روانه بغداد شد و در رشد ائد و بلیات شریك و سهیم گشت و در تمام سرگونیها از طهران بمراق عرب و از آنجا بسلامبول و از آنجا بآدرنه و از آنجا بمککا در همه جا همراه بود این حال پر زحمت و ملال متجاوز از چهل سال طول کشید و تمام در سرگونی و زندان و اسیری ایام مبارکش گذشت که حضرت بهاء الله بافق ابهی صمود نمود و چنانکه قبلاً عرض شد در این موقع حضرت عبدالبها بوحده هدف سهام اعدا شد و مورد هجوم اولوالبفضا گشت پادشاه عثمانی عبد الحمید عنید بظلم شدید برخاست و حضرتش را در تحت مراقبت

وتضییقات آورد و در قلعه خراب عگا محصور کرد و قصد قتل آن مظلوم نمود و نهایت جور و جفا مجری داشت ولی خدا امانش نداد که حکم اعدام را امضا کند از تخت سلطنت سقوط نمود و در حبس زلت مقیافت و حضرت عبدالبهاء آزاد شد و بممالک اروپا و امریک مسافرت فرمود چنانکه در صفحه ۶۸ کتاب بهاء الله و عصر جدید مینویسد: " در ماه سپتمبر ۱۹۰۸ (مطابق ۱۲۸۷ شمسی و ۱۳۲۶ قمری هجری) حضرت عبدالبهاء از حبس آزاد شدند و سال بعد خود عبد الحمید داخل سجن شد . . . پس از رهایی از سجن حضرت عبدالبهاء همواره بنشر نفعات و تبلیغ بشارات و مخابرات و پرستاری حال فقرا و مریضان در گل احیان مستمرا مشغول گاهی در عگا و گاهی در حیفنا و اسکندریه تا آنکه در سنه ۱۹۱۱ اولین سفر مبارک بممالک غرب واقع گشت در این مسافرتها با هر گونه نفوس از هر حزب و ملل محشور و مجالس و بموجب امر مبارک که میفرمایند: عاشروا مع الأديان کلبها بالروح والريحان با جمیع بکمال شفقت معاشر در اوائل شهر سپتمبر ۱۹۱۱ لندن بقدم مبارکه مزین و قریب یکماه بیانات مبارکه در حل مسائل و اجوبه مطالب طالبین و زائرین و اقدامات باجرا امور عظیمه در آن مملکت عظیم در کلیسیای بزرگ سیتی تمهل

متعلق بقسیس محترم ر . ج . کامل و درکنیسهٔ سانت جونس
و ستمینستر متعلق به ارشید یکان ویلبرفورس خطاباتى مهمه
القا فرمودند ولورد ماير رئيس بلدیّه بر سرمائده
خود ایشانرا دعوت نمود از آنجا بپاریس شتافتند و بترتیل
آیات تقدیس والقاء خطب و نطقهای یومیه باهر ملت و آئینی
جلیس و انیس در ماه دسیمبر بمصر مراجعت فرمودند
و در فصل بهار نظر باستدعای بیشمار دوستان امریک در
آپریل سنه ۱۹۱۲ وارد نیویورک گردیدند و در مدت هفت
ماه اقامت مبارک در آن سامان همواره در حرکت و مسافرت
از ساحل بساحل بالقاء خطابات و نطق بین ارباب شئونسات
مختلفه و در مجامع دارالفنونها بین تلامذه واشتراکیون و
حزب مورمون و کلیمی و مسیحی و زنادقه و مروجین لسان
اسپرانتو و جمعیت صلح جو و حزب افکار جدیده و جمعیت
حقوق نساء و در معابد و کنائس طوائف عدیده بحسب —
اقتضا و استعداد مستمعین هیکل مبارک از القاء خطابات و
نطق آنی آسوده نبود و در پنجم ماه دسیمبر سمت بریطانیا
حرکت فرمودند و مدت شش هفته گاهی در لیورپول و گاهی
در لندن روزی در پروستل و هنگامی در ادنبرک
در سیر و حرکت و در ادنبرک خطابهٔ مهم و مفصل بجمعیت
اسپرانتو و بیان تشویق و تحریص مبارک ببهائیان در

تعلیم و تدریس لسان اسپرانتو در شرق برای توسیّع
 دایره حسن تفاهم بین شرق و غرب بیان فرمودند
 و پس از آن در پاریس قریب دو ماه مثل سابق با هر گروهی
 معاشره انیّس سپس بمدینه استو تکرار حرکت نمودند
 و در آن نقطه تأسیس محافل و مجالس بهائیان آلمانرا
 انتظام شایسته ترتیب دادند و از آنجا بود اوست
 و ویانده بانشاء و ایجاد محافل جدید پرداختند و در
 ماه می ۱۹۱۳ بمصر مراجعت شد و در پنجم ماه دسامبر
 ۱۹۱۳ بحیفا عزورود فرمودند .

راجع باثرا ت این مسافرت خود آنحضرت از جمله در یکی
 از الواح میفرماید:

" این بنده آستان کبریا عبدالبهاء چهار سال متمادی
 در خاور و باختر سفر مینمودند بظهور رب الجنود مینمود
 تا غرب منور گردد و شرق معطر شود . لهذا در جمیع
 مجامع و صوامع نمره یابها^۱ الابهی باوج اعلی متواصل
 شد و فریاد یاعلی الأعلی ببارگاه حضرت کبریا متتابع
 گشت . ملتّی نماند که در معابد موجوده تبلیغ امر ملیک
 وجود نشد و فرقه نماند که در محفل ترتیل آیات رب و دو
 نگرید . در کنائس مسیحیان نفخ روح شد و در معابد
 یهود بشارت ظهور رب الجنود منتشر گشت . در دارالفنو^{نهای}

اروپا و امریک نظیر اکسفر دوانگلیزود ارالفنون کالیفرنیا که اول مدارس عالم است خطاب بلیغ گشت و بیان فصیح شد . من جمله در د ارالفنون سانفرانسیسکو در مقابل صد وهشتاد و پنج پروفیسور هزار وهشتصد تلامذہ بیان بلیغ گردید . در جماع سیاسیها و روحیون و اسپرانتو حتی در مجمع زناد قہ امریکا خطابهای بدیع مجری گشت و در جمیع این مواقع و محافل و کنائس و معابد بفضل و عنایت جمال مبارک نفسی مقتدر بر کلمه اعتراض و احتراز نشد . کل اصفای تعالیم و سرائین مینمودند و جمیع در وقت خروج اظهار تشکر میکردند

والبتہ در جراند امریک و اروپ که اشراک ملل سائره است قرائت نموده اید . الحق ماشهد به عموم الازکیاء این مندرجات جراند اشراخامہ ملت روح و ملت کلیم و فلاسفہ و پروفیسور ارباب اقلام و ادبای غرب است . مثلاً " جریدہ د ارالفنون اعظم کالیفرنیا و جریدہ اکسفر د ارالفنون شہیر انگلیرا و روزنامہ کریستچن - کامانولت و جریدہ سانچری و ہرالڈ و استاندارڈ و جراند غربی نیویورک جمیع این اوراق بقلم فلاسفہ و پروفیسر و ادبای باختر تحریر یافته . . . "

س - در جراند و مجلات اروپا و امریکا و رالسن

علماء و بزرگان آنها چه ستایشهایی نسبت بحضرت
عبدالبهاء میشد .

ج - البته آن جرائد و اوراق فعلا " در دسترس ما
نیست جز اینکه مرحوم میرزا محمود زرقاتی که از مؤمنین
و فضیلاى مشهور بهائی و در تمام این مسافرت شرف ملازمت
رکاب را داشته چیزهایی را که شخصا دیده و شنیده
و خوانده در دو جلد کتاب بنام " بدایع الآثار " جلد اول
و ثانی درج و طبع و منتشر نموده است بدست آرید و مطالعه
فرمائید تا کاملا " باهمیت این قضیه پی برید و مطالعه
شوید و افتخار نمائید که در چنین عصریکه ملل مغرب زمین
در علم و تمدن مادی باوج ترقی رسیده و شرقیانرا
بنظر حقارت مینگریند . از مشرق زمین آن هم
ایران چنین کوی طالع شود که اعناق علماء و بزرگان
مغربیانرا نسبت بخود اینگونه خاضع و خاشع نمایند
و وصیت ایرانرا بسمع عالمیان رسانند و تاج افتخار بر
سر ایرانیان نهد . باری از جمله در صفحه ۸۰ بدایع
- الآثار جلد اول مینویسد : وقتی که حضرت عبدالبهاء بر
حسب دعوت قبلی برای القای خطابه بکلیسای موحدین
مونتهگلسر روز ۱۲ ماه ۱۹۱۲ ورود فرمود . قسیس
کلیسا (دکتر ادگار ویزر) در معرفی آنحضرت مقدّمات

این جملات را در حضور جمعیت ادا کرد و قلم —
 " امروز امر بهی تطییری که دافع این تعصباتست تعالیم
 جدیده بهائی است که عالم ادیان را بحرکت آورد و بیست
 هزار نفس را در تهرک تعصب قربان و فد نمود . همیشه
 تولید ادیان الهیه از مشرق بوده و آن سرزمین ام الادیان
 است و مغرب زمین بواسطه کثرت حروبات و ادوات جنگی
 برای چنین صلحی در نهایت احتیاج . و این امر بهائی
 اگرچه تازه از شرق بغرب سرایت کرده ولی عنقریب
 تمام غرب را احاطه خواهد نمود و اکنون در حضور مقتدا^ی
 این امر خطیر از مطالب عالیه مستحضر خواهید شد و
 آب را از سر چشمه خواهید نوشید . این نهایت خوشبختی
 ماست که این نفس نفیس در اطراف و اکناف عالم در عبور
 و مرور است و باین کنیسه تشریف آورده نبأ عظیم صلح را
 گوشزد حضار میفرماید نهایت افتخار من آن است که
 حضرت عبدالبهاء عباس را در این موقع معرّفی نمایم
 و بگویم این شخص بزرگوار از انبیای نیشآن روزگار و از
 برگزیدگان حضرت پروردگار است "

و همچنین در صفحه ۹۶ همین کتاب (یعنی جلد اول بدایع
 — الآثار) مینویسد که :

در تاریخ ۲۲ ماه مای " آنشب اول مجمع بستن ساعت هشت

کنفرانس موحدین در معبد ترامونت که بزرگترین
 معابد آنجا بود منعقد (رئیس جمهور نیز از اعضا آن انجمن
 مهم) و از کنائس موحدین امریکا و کند تقریبا " هشتصد
 نفر کشیش در آن کنفرانس حاضر و جمعیت سائرین بدو
 هزار نفر میرسید . صدر آن انجمن و میر آن مجلس
 نائب الحکومه بستن بود و در معرفی طلعت عهد الله
 باین بیانات ناطق که :

" امشب ما در این محفل عظیم احترامات فائده و امتنان
 قلبی اظهار میداریم نسبت باین شخص محترم صلح دوست
 که از شرق بفریب آمده اند تا اساس وحدت عالم انسانی
 و صلح عمومی را ترویج فرمایند فی الحقیقه این سرور
 عظیم و افتخار بزرگیست که این وجود مبارک در مجمع ما
 حاضر شده اند . لهذا نهایت افتخار من این است که
 حضرت عبد السبهار ایشما معرفی نمایم " چون حضرت
 مولی الوری قیام فرمودند آن جمعیت بی اختیار برخا
 و بسیار دست زدند هر چند سائر مجامع از پیش نیز
 مکرر حین ورود یا قیام هیکل انور جمعیت بر میخواستند
 ولی این مجلس اهمیت دیگر داشت چه که اعضا از
 منتخبین و رؤسای محافل و ممالک بودند که باین درجه
 احترامات عظیمه مجری داشتند . "

(۲۰۰)

ایضا" در صفحه ۱۰۸ این کتاب مینویسد که :

در ۲۷ ماهی طرف عصر جمعی محضی استماع خطابه حضرت عبدالبها منعقد که متجاوز از هزار نفر حاضر بودند . اول دکتر هال که یکی از قسّیس های محترم بود برخاست و گفت :

" در این موقع ما مفتخریم بوجود مهمان محترمی که نماینده صلح عمومی است و شهرتش شرق و غرب را فرا گرفته عالم بشر از تعالیمش فوائد عظیمه برده البتّه برای چنین امر و چنین شخصی جلیلی همچو مجلس عظیمی لائق است . در ازمنه سابقه استعداد و اقتضای تأسیس ملل بود ولی حال زمان استعداد اتحاد ملل حاصل نموده و من مفتخرم که مؤسس و مروج این اتحاد و صلح عمومی را معرفی نمایم " . بعد از آن مستر فردریک لینچ مؤلف کتاب صلح بین ملل که شخص فعالی از محترمین صلح بود برخاست و گفت :

" از یوم ورود حضرت عبدالبها با آمریکا من بانهایت طلب خطابه و نطقهای ایشان را در جرائد خوانده ام در نهایت اختیار عرض میکنم که تا حال چند مرتبه بحضورشان همیشرف شده ام و خیلی طالبم که اثر عظیمی از تعالیمشان در اینجا مشاهده نمایم و آیات زاهره این پیغمبر را نافذترینم . . .

من خوش آمد میگویم این شخص عزیزا که حضورشان سبب انجذاب قلوب اهالی امریک شده چه ملهم بنفثات روح الهی هستند و روح ایشان بسیط و غیرمحدود و جاذب نفوس است. پس از اتمام خطابه مبارکه اعظم دلیل بر قدرت و قوت عهد^{لله} نطق حاخام موسوم بسیلوورمن بود که قبلاً "نسبت باین امر اعتراض و احتجاج مینموده و چون بساحت مبارکه مشرف شد بی نهایت خاضع گشت در آن کنیسه چون او برخواست گفت: "امروز انوار را بچشم خود دیدم همیشه انوار را مابالای سر می بینیم که از شرق طالع است . . . و مید^ء این انوار امروز برای مناطق فرمود این شخص جلیل با قلب سلیم و روح لطیف قلوب اهالی امریک را جذب کرده و جمیع را واله و شیدای خود فرموده و تعلیمات و محبت او در دلها بشدت نافذ و مؤثر . . . ای مردمان مغزوپوست و حقیقت و مجاز را از هم تمیز دهید چنانچه این پیغمبر محترم فرمود باید نور را از خارج تمیز داد ."

ایضاً "در صفحه ۱۲۴ مینویسد: روزه ۱ چون حضرت عبدالبهاء درد و کلیسای بزرگ بروگلین مدعو و موعود بودند . . .

ساعت یازده کلیسای یونیتترین بقدم اطهر مشرف وقتی که مرکب مبارک نزدیک رسید اعلانی بخط جلسی بیرون

کلیسای دیده شد که ترجمه آن این است " پیغمبر جلیل
ایرانی حضرت عبدالبهاء در روز ۱۵ جون ساعت یازده
قبل از ظهر در این کلیسا نطق خواهند فرمود " و این
اعلان خیلی بنظر ملتزمین رکاب مبارك عجیب آمد که
قسیس اعلان پیغمبری حضرت عبدالبهاء را بر در کلیسا
نصب نماید " .

و همچنین در صفحه ۱۵۰ مینویسد : سید عبد الله نامی بود
از اعدای امر اعتراضاتی نوشته و رساله تألیف کرده و
آن رساله را در مطبعه انگلیزیه بولا ق مصر در ماه نیسان
سنه ۱۹۱۲ طبع و منتشر نموده و از جمله عبارات آن که
مصدق بیان " الفضل ما شهد به الأعداء "
در لیل بر عظمت مقام حضرت عبدالبهاء است این است
" فی الثانی و اذاتاً ملنا بادارته و اداره والده
نری بونا " عظیما " بینهما فکان الأساس الذی
وضعه بهاء الله لم يرتفع الی فرق الأرض الا قليلا "
حتی لا تکاد تراه الأعین من الخارج و اما ما بناه
عباس علیه فمن مدّة وفاة والده الّتی لا تتجاوز
عقدین قد تری من ابعاد شاسعة کمقاطعات
امریکا و اراضی قفقاسیا و روسیا و بریطانیا و سواحل
الهند و داخلیتها و اجتذب الملایین من اریان

وطوائف ولغات مختلفه كاسلام ومسيحيين
و وثنيين وبودا وبراهمه (وفي فصل الخامس)
مع ذكاء مفرط ودهاء مدهش وغنائم تام وتعفف
مجرب تمكن عباس افندي عن جذب الكثيرين من
الطوائف واللغات المختلفه حتى في هذا الشهر
وردت عليه من امريكا مات من الكتب يدعوه
المنون به الذي تشریفهم بمشاهدته مع الفی
جنيّة لينفقها في السفر فاحباب طلبهم كما
وعدهم في السنة الماضيه ولكنّه ردّ الفی جنيّة
شاكرا لهم ومقتدرا انه ليس له عادة ان
يقبل مثل ذلك نظرا لشروته العظيمة كما
حدّثني بذلك احد شيعته وذكرتها بعض الجرائد
المصريّة فانظر الى هذا التعفف الموجب
الميل والمحبّة كما قال جدنا صاحب الشريعة
الاسلامية ازهد بما في ايدي الناس يحبك الناس
باري اين چند فقره از نظريات وعقائد واقوال علما
ويزرگان ونويسندگان نسبت بآنحضرت بود که محض نمونه
عرض شد اگر بخواهيد بيشتري مطلع شويد بايد مراجعه
بخود آثار قلميه آنان فرمائيد حتى موقفي که حضرت
عبدالبهاء از سفر غرب مراجعت وبارش مقدس و رود

فرمودند شیخ اسعد که از اجله علمای اهل سنت و جماعت بود با پنجاه نفر از قضاة و ادبا و طلاب روز دوم و روز در عکامشرف میشوند و مراتب سرور و تشکر خود را معروض میدارند و شیخ مذکور برپای ایستاده این عبارات را بلسان عربی ادا میکند که ترجمه آن چنین است قوله: ”بر همه شما مبرهن است که تا قرن پانزدهم میلادی کمال اقتدار از برای دول اسلامیّه موجود بود و سائس دول و ملل در جنب دولت و ملت اسلام حقیر و ضعیف بودند با وجود این در عین اقتدار اسلام احدی جرئت نکرد که در ممالک غرب و مجامع مسیحیه اسم مقدّس حضرت رسول را بتعظیم و تکریم ذکر نماید و بنام آنحضرت دعوت نماید اما در این قرن که کمال ضعف از برای اسلام حاصل و دول و ملل مسیحیه در غایت اقتدارند دیدیم و شنیدیم و در جرائد و مجلات خواندیم که حضرت عبدالبهاء در مجامع و کنائس و معابد قدم نهاده در میان جمعیت بسیار از هزار الی شش هزار نفر داد سخن دادند و بنوعی اثبات حقیقت حضرت رسول فرمودند که احدی ادنی تعرضی نکرد این نعمت نعمتی است که زیاده از پنجاه سال است خدا بماعطافرموده بود و ما نشناختیم و ندانستیم اما امید داریم بعد از این قدر این نعمت را بدانیم و تلافی مافات نمائیم ”

و خود حضرت عبدالبهاء در موقع مراجعت از امریکا با اروپا
میفرمایند :

” اهمیت این سفر بعد معلوم خواهد شد تا حال چنین امری
واقع نگشته و در هیچ عصری دیده نشده که نفسی از شرق
باقصی بلاد غرب مسافرت نماید در حالتی که در تبلیغ
امر الله و تعالیم بدیعه و مسائل الهیه در معابد و مجامع
امم مختلفه چنان قائم و ناطق گردد که احدی را مجال انکار
و اعتراض نماند. بلکه کل مفتون و مجذوب شوند و نهایت عزت
و احترام را اظهار نمایند . حضرت مسیح در مفکرت خود
چند مرتبه به بیت المقدس و مجامع اسرائیلیان داخل
و بنصائح و مواعظ مشغول شدند . ملاحظه نمائید که بعد
علمای مسیحیه چگونه این مسئله اهمیت دادند دیگر معلوم
است این سفر چه اهمیتی خواهد نمود که مادر کنائس عظمی
و مجامع کبری بأعلى النداء ندای یابهاه الأبهی بر
آوردیم و بافصح بیان و اتم برهان بشارت بملکوت الله
دادیم و ببیان تعالیم جمال مبارک پر داختیم در معابد
یهود باثبات دیانت مسیح و حقیقت اسلام برخاستیم
در کنائس مسیحیان بذکر عظمت و بزرگواری محمد رسول الله
(ص) ناطق شدیم در مجامع اشتراکیون قوانین انتظام
و آسایش عالم آفرینش را شرح دادیم . در محافل

مادیون قوه خارق العاده ماوراء الطبیعه را ثابت و محقق نمودیم در کنگره های صلح و کنفرانسهای امم ندای جمال قدم را بلند کردیم و آنچه که سبب انتشار صلح عمومی و ترویج وحدت عالم انسانی است زبان گشودیم بقسمی که در هر مجمعی جمیع اعناق خاضع شد لسانها بستایش ناطق گشت دلها منجذب بنفحات الله گردید و جانها مستبشر بشارات الله دیگر ببینید که چه خبر است” (جلد دوم بدایع الآثار) .

س س - جوهر مقصد و مطلب حضرت عبدالبهاء

از این قیام و دعوت چه بود ؟

ج - جوهر مقصد آنحضرت ورود نوع بشر در رزیر خیمه وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و دین عمومی بود چنانکه از خطابات و نایقهای مبارک گاملا " این معانی مستفاد می شود و در ضمن بیانات و خطابات انذارات صریحه فرمودند که هرگاه بشر دست از فساد و شر بر ندارد و متوجه باین اصل نشود خطر عظیمی در پیش دارد از دشق خارج نیست یا باید باین اصل حیاتی متمسک شود و نجات یابد و یاراه عدم گیرد و نیست و نابود گردد از آن جمله در ضمن خطابه که در نیویورک امریکا بتاريخ ۱۲ ماه مای ۱۹۱۲ القانموده میفرمایند :

”الآن زیرزمین اروپا مملو از آلات و ادوات شرور بارگشته است نزدیک است مواد جهنمیّه بنیان عالم انساخ را بسر اندازد” (جلد اول بدائع الآثار صفحه ۹۱) از جمله فرمودند :

”امید وارم . . . حرب بالکان بانتها رسد و حقوق طرفین محفوظ ماند و محافظه گردد و الا شراره اش عالمگیر شود علی الخصوص اروپا که مانند جبهه خانه پراز مواد التهابیه است و منتظر یک شراره که اروپا را زیر و زبر نماید” (جلد دوم بدائع الآثار) از جمله فرمودند :

”مواد جهنمیّه در زیر عموم اروپا مهیای التهاب است زیرا از مواد التهابیه پراست خدا نکند آتش بگیرد اگر آتش بگیرد کره ارضی زیر و زبر میشود” (کتاب خطابات مبارک) در خصوص مسئله اقتصاد سؤال نمودند در جواب فرمودند : ”این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید . . . علی الخصوص در اروپا مفرکه خواهد شد و از جمله یکی از اسبابهای حرب عمومی در اروپا همین مسئله است” (در ضمن یکی از نطقهای مبارک روز ۴ جون ۱۲۹۱) (۱) در کتاب بهاء الله و عصر جدید (صفحه ۱۸۲ فارسی)

مرحوم دکتر اسلمنت نوشته است ؛ "دراکشری از خطابات مبارکه در امریکا و اروپا از این قبیل انذارات بسیار فرمودند . در خطابی دیگر در کالیفرنیا سنه ۱۹۱۲ میفرمایند :

"حال بوقتی نزدیک شده ایم جنگ عظمی والطامة الكبرى که در باب شانزدهم رویای یوحنا اشاره شده واقع شود دو سال دیگر مانده که بیک شراره تمام اروپا را ملتهب سازد اضطرابات داخله ممالک و شدت غفلت و بیدینی چنانچه در سفر دانیال و رویای یوحنا مذکور است که باید قبل از عصر آسایش جهان بظهور رسد چنانچه ظاهر شده عنقریب تمام اقلیم اروپا شعله ور کند در سنه ۱۹۱۷ ممالک عظیمه ساقط شود و ولایای مهیبه رهیبه زمین را بزلزله آرد" از مجله "نورث شیر" ۲۶ سپتمبر ۱۹۱۴ شیکاگو"

بعلاوه جنگ عالمسوز ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ که بالصراحه در موارد عدیده خبر داده و واقع شده چنانچه شنیدیم و صد اقس را دیدیم در سنه ۱۹۲۰ نیز خبر جنگ بمسد را میدهند . چنانچه حضرت ولی امر بهائی شوقی افندی این خیر را تصدیق و تأکید فرموده و در لوحی که در سنه ۱۹۳۱ بجهت بهائیان غرب ارسال فرموده در ضمن

بیاناتشان میفرمایند :

آن بلای ناگهانی و مصیبت عظیمه با کمال سرعت هر زمان ظاهرتر می‌گردد و هر لحظه آشکارتر می‌شود . . . امتحانات شدید و مصائب آتشباری برای جامعه بشریه مهیا و مقدّر است که بر اثر آن عالم انسانی متنبّه و تأدیب گردد و مهیا و مجهّز شود و نفوس مقدّسه پیشوایان قرن جدیدند پدید آرسوند و آشکار گردند تا عهده دار امور شوند و ثقل عظیم مسئولیت را بر دوش خود گیرند ظهور عظمت امر و پیدایش این نفوس مهمه در پرتو مصائب شدید و ولیات عظیمه است . حضرت عبدالبهاء در کمال صراحت و وضوح باین بیان مبارک ناطق قوله الاحلی :

" در مستقبل حریس شدید تر یقیناً " واقع گردد قطعاً "

در این شبهه بی نیست . . و هم حضرت عبدالبهاء در امر فرموده اند :

" حرب و انقلاب عظیمی در عالم ظاهر خواهد شد بدرجه ^{یکه} جمیع بشر بر رؤسای ارض قیام خواهند نمود " (جلد اول - بدایع الآثار) لیدی بلامفیلد از خانمهای مجلله لندن در صفحه ۱۸۴ کتاب خود مینویسد : " حضرت عبدالبهاء در ضمن بیان موضوع دیانت و علم که در جناحی هستند که با آنها طیر وجود انسانی قادر بر پرواز میباشد

فرمودند :

" کشفیات علمی سبب ترقی تمدن مادی گشته است در عالم وجود قوه فوق الماده عجیبی موجود که خوشبختانه هنوز انسان بکشف آن موقّق نگشته است از خداوند محبوب تمنّائیم که این قوه بوسیله علم کشف نشود تا زمانی که تمدن روحانی بر عقل انسانی احاطه نماید این قوه در دست نفوس مادی الطبیعه پست قادر بر انهدام و خرابی کلّ ارض است " (اخبار امری محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان ایران صفحه ۵۸ شماره پنجم و هشتم سال ۱۰۲ بدیع) .



جلسه چهاردهم

سـ شما در جلسه پیش گفتید حضرت عبد البهاء در سلستان مراجعت بحیفا فرمودند بقیه ایام حیاتشان چه شد .

جـ حضرت عبد البهاء ورود بعدا و حیفا که فرمودند طرابلسی نکشید که بر طبق نبوات حضرتش جنگ عمومی شروع شد و تا چند سال ادامه داشت و در مدت جنگ آنحضرت در حیفا و عکا متوقف و به نگهداری احبباً و رفع حوائج زندگانی آنها حتی اغیار سکنه آنجا مشغول زیرا کمیابی و قحطی و گرانی و ارزاق که لازمه چنین جنگی است حکم فرما و طارق و شوارع مسدود و ورشته مخابرات و ارسال مراسلات مقطوع و ایاب و ذهاب مسافرین و زائرین ممنوع بود تا اینکه در تاریخ ۲۳ سبتمبر ۱۹۱۸ مدینه حیفا بتصرف قوای انگلیسی درآمد و جنگ در آنصفحات خاتمه یافت و امن و امان حاصل شد و آرامش و سکون حکم فرما گردید رشته مخابرات مجدداً اتصال یافت و آثاری مهم و تاریخی از کلك گربارش صادر شد از آن جمله لوحی است مفصل که در جواب درخواست نامه اعضای مجلس صلح

لاهای راجع باجرای صلح عمومی نازل و بوسیله د و ن ف ر
 از بهائیان ایران مرحوم میرزا علی محمد ابن ا صد ق و جناب
 میرزا احمد خان یزدانی جهتشان ارسال گشت خلاصه آنکه
 در آن لوح مبارک طریق وصول بصلح عمومی را ارائه میدهند
 و بیان میفرمایند که این بنیان اعظم را شالوده و اساس لازم
 است که تا میسر نگردد صلح عمومی تحقق نیابد از جمله
 اساس تحری حقیقت است . از جمله وحدت وجدان و فکر
 است . از جمله وحدت عالم انسانی است . از جمله تطابق
 دین با عقل و علم است . از جمله دین باید سبب محبت و الفت
 باشد . از جمله انحاء هرگونه تعصب است . از جمله وحدت
 لسان و خط است از جمله تساوی حقوق رجال و نساء است .
 از جمله تعدیل معیشت عمومی است . از جمله مواسات بین
 بشر است . از جمله حریت انسان است . از جمله تمسک
 باصل دین الهی است . از جمله لازم و ملزوم بودن مدنیّت
 مادیّه با مدنیّت الهیه است . از جمله لزوم تعمیم علوم
 و معارف است . از جمله حق و عدل است . از جمله تأسیس
 محکمه کبری است که مشکلات بین المللی و بین الدولی بآنجا
 مراجعه گردد و بالاخره در این لوح مبارک میفرمایند :
 این تعالیم متعدده که اساس اعظم سعادت عالم انسانی
 است و از سنوحت رحمانی باید منضم بمسئله صلح عمومی

گردد و ممزوج بآن شود و الا تنها مسئله صلح عمومی در —
 عالم انسانی تحققش مشکل است ”

باری و از جمله الواح مهمه که در آن اوقات از پراعه حضرت
 عبدالبهاء صادر لوح مفصلی است بافتخار مرحوم دکتر
 فورال پروفیسور معروف سوئیسی ^{آجاوی} یک سلسله مسائل کلیه
 الهیه و مطالب مشکله روحانیه است از قبیل بیان فرن بین
 روح و عقل و تعریف روح جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی
 و تشریح قوه خارق العاده انسان و اثبات نقائص عالم طبیعت
 و اقامه دلائل متقنه بر وجود الوهیت و بیان تنزیه و تقدیس
 ذات او از هر نعمت و صفت و تعریف حقائق معقوله و محسوسه
 و اثبات وجود روح انسانی و بقای آن در آخرت و اشاره
 بتمالیم اجتماعی بهائی و غیر ذلك خلاصه در لوحین —
 مذکورین فوق رؤس مسائل علمی الهی و اصول مبادی بهائی
 را با سهلترین عبارات و لطیفترین تعبیرات کشف و بیان فرموده
 و مشکلات بشر را از هر حیث و هر جهت با سهل و جو ، حل
 نموده اند . بالاخره مدت هفتاد و هفت سال شمسی قالب
 جسمانی و جسد ظاهری حضرتش حامل آن روح پرفتوح و این
 مشکوة بآن سراج پر نور بود و سپس در اثر مختصر کسالتی در
 ساعت یک و نیم بعد از نصف شب ۲۸ تشرین ثانی (نومبر)
 سنه ۱۹۲۱ میلادی مطابق ششم قوس (۷ آذر) سنه

۱۳۰۰ هجری شمسی مرغ روح پاکش از عالم فانی بجهان باقی پرواز نمود و هزاران عشاق را در آتش فراق خود بگداخت و سرشک خونین از دیده های عقلا و منصفین جاری ساخت شما اگر بخواهید پی بعظمت مقام و قدر و منزلت آنحضرت در نزد مشاهیر از اهالی شرق و غرب ببرید و مراتب قدر دانی منصفین مردم زمین خصوصا علماء و بزرگان و رؤساء روحانی و سیاسی فلسطین را بدانید باید جزوه شرح صعود آنحضرت و بیابان روزنامه ال نغیر منبأبعه حیفا فلسطین نمره ۲۸۸۹ مورخ ششم ربیع الثانی سنه ۱۳۴۰ هجری قمری را بدست آرید و از روی دقت ملاحظه فرمائید و بدانید که در موقع حمل عرش مطهرش چه از دحامی شده و چه تشییعی بعمل آمده و چگونه در آن از دحام بی سابقه در حیفا ادبا و خطبا و شعرا و علماء هر ملت و قوم و هر دین و مذہب مراتب ارادت و علاقمندی و تأثرات قلبی خود را در قوالب الفاظ و عبارات جگرگدازانه و نثرأ بیان کرده اند .

س - بعد از حضرت عبد البهاء تمام دارا مر حضرت بهاء الله

و مرجع اهل بهاکیسست ؟

ج - در سال هزار و نهمصد و دو میلادی (نوزده سال قبل از صعود حضرت عبد البهاء) یکی از خانمهای بهائیه امریکا بحضور عبد البهاء عریضه میکند که : از قراریکه از

کتاب آسمانی استخراج کرده ایم بعد از حضرت عبدالبهاء
ولی امرالله نفسی خواهد بود که الان طفل است و موجود
است آیا اینطور است (آنحضرت در جواب او میفرماید :

” یا امة الله انّ ذلك الطفل مولود و موجود و سيكون له من
امره عجب تسمعين به فى الاستقبال و تشاهدينه باكمل
صورة و اعظام موهبة و اتم کمال و اعظم قوه و اشد قدرة يتلئلا
وجبه تئللا يتنوّره الافاق فلا تنسى هذه الكيفية ما دمت
حيّاً لأنّ لها آثار على ممرّ الدهور و الاعصار . . . ”

در این جواب محکم صریح باشر قلم ملهم متین استنباط و
واستخراج مسائل را تصدیق و تأکید و تصریح نموده و
میفرمایند : آن مولود مسعود موجود و او را امر عجیب و
شگفت انگیزی خواهد بود که در آینده میشنوی و با کمال صورت
و اعظم موهبت و اتم کمال و اعظم قوت و اشدّ قدرت او را خواهی
دید چنان روی او خواهد درخشید که بکل آفاق نور خواهد
بخشید ما دام الحیات این کیفیت را فراموش منما زیرا که در
عصرها و دهرها آثارش باقی خواهد بود .

س- آن طفل مولود باین مقام اعز محمود که بود .

ج- حضرت شوقی افندی ربّانی بود که از بطن حضرت ضیائیه
خانم صبیّه حضرت عبدالبهاء و صلّب جناب آقا میرزاها دی
افغان از اقوام حضرت باب اعظم بوجود آمده بود که در آن

تاریخ چند سالی پیش نداشت .

س - آیات صریحی هست که مظهر این آثار حضرت شوقی افندی است .

ج - صریحترین نص بر مرکزیت و مقام ولایت حضرت شوقی

افندی در الواح وصایا حضرت عبدالبهاء است .

س - راجع بالواحد وصایا بیشتر توضیح بدهید .

ج - حضرت عبدالبهاء در آیات مبارک خود بخط و امضاء و

مهر شریف خود کتابی مرقوم و مهور و بالواحد وصایا عبدالبهاء

موسوم فرمود و در این کتاب مستطاب و ظائف اصلیه و فرائض

حتمیه و موقعیت آتیه اهل بهارات تعیین نمود بنیان مدنیست

عظیم النظیر و در حضرت بهاء الله بنانها و قصر مشید سعاد

بشر را جلوه و نمایش داد راه اختلاف و انشقاق امت را بالمره

مسدود فرمود و باب خود سری و خود را اثنی را بر وجه متضرران

و مقهوران بالکل ببست مجال تفرّد و خود پرستی با احدی

نداد و روزنه برای اعمال اغراض و مقاصد شخصی نگذاشت

چه در قسمت عقیده و روحانیات و چه در قسمت تشکیلات و ...

اجتماعات تکلیف عموم را تعیین فرمود و راه عذر و بهانه برای

احدی نگذاشت .

س - خواهش نمودم کلیات مطالب الواحد وصایا را بیان نمائید

ج - الواحد مقدسه و وصایا متضمن اصول عقاید الهی است

واعلان ولايت امر وبيت عدل عمومي وجمع ايادي ولسزوم
اجتناب و دوری از نفوسی که قصد ایجاد اختلاف و شقاق در
دين بهائی داشته و دارند و روابط حکومت بابیت العدل
و قسمتی دیگر از وظائف اولیّه وجدانیه مؤمنین و مستظالمین
در ظلّ این دين مبين می باشد .

س - در موضوع عقائد چه فرموده اند

ج - البته شما میدانید که مهمترین باعث اختلاف و تفرقه

جین

در بین امم و ادیان ماضیه موضوع مقام و رتبه شاریین و مرو

شریعت رب العالمین بوده که در این خصوص کتابها نوشته

و مباحثه و مجادله همانموده و تکفیر و تحریمها کرده و جنگ

و جداله نمود و خونهای ریخته اند شما خوب دقت در تواریخ

ادیان فرمائید و به بینید بعد از رحلت هر شارع دینی چه

مشاجرات و منازعاتی بین امت در این موضوع مهم واقع شده

است نظر بر رعایت اختصار و جهات دیگر بنده فعلا از توضیح

این مقام معذورم ولی حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا

و الواح اخیری این باب اختلاف را بستند و موقعیت و مقام -

هریک از مظاهر فیش احدیت و مبین و مروجین شریعت را

بصریح عبارت تعیین و اعلان فرمودند بقوله الاعز الا حلی

مخاطبا لاهل البهاء : امرالله را محافظه نمائید و شریعت الله

را صیانت کنید و از اختلاف نهایت استیحا ش بفرمائید اساس

(۲۱۸)

عقائد اهل بها روحی لهم الفدا حضرت رب اعلى مظهر
 وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم حضرت جمال ابهی
 روحی لا حباه الثابتین فدا^۱ مظهر کلیه الهیه و مطلع
 حقیقت مقدسه ربانیه و ما دون کل عباد له وکل با مـرہ
 یعملون مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع
 به بیت العدل عمومی و بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا با کثرت
 آراء^۲ تحقق یابد همان حق و مراد الله است من تجاوز عنه
 فهو ممن احب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن رب الميثاق
 ولی مراد بیت العدل عمومی است که از طرف جمیع بلاد
 انتخاب شود . . . ”

و در لوح دیگر در فرائض اصحاب شور میفرمایند : ” ثانی
 فریضه اثبات وحدانیت جمال غیب ابهی و مظهریت کامله
 ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه
 کینونیه باطنیه حقیقیه صریحه عبدالبهاء بدون شائبه
 زکری دون آن و هذه غایتی القصوی و منتهی معارجی العلیا
 و جنتی المأوی و هی نور وجهی^۳ منیته قلبی و شفا^۴ صـدری
 و قره عینی و روا^۵ غلتی و برد لوعتی و بمو^۶ علتی و من اعتقد
 بغير هذا فقد خالف عبدالبهاء ” پس معلوم و واضح گردید
 که مقام مظهریت اختصاص داشت بحضرت رب اعلى و جمال
 اقدس ابهی جل ذکرهما الاعلى و حضرت عبدالبهاء با مقام
 و لقب عبودیت .

مبین کتاب و آیات حضرت بهاء الله بودند و از خود ادعای مقامی جز عبودیت و ستمی جز ستم مبینیت نداشتند شارع شریعت نبودند زیرا احکام و کتابی نیاوردند . ادعای مقام ولایت نفرمودند بلکه تعیین مقام ولایت نمودند سرالله بودند و غصن الله .

س - در موضوع ولایت امر در الواح وصایا چه فرموده اند
 ج - در خطبه این سفر جلیل نسبت بان هدایون غصن مقدس جمیل میفرمایند : " والصلوة والبهاء على اول غصن مبارك حضر نضر رباً من السدرة المقدسة الرحمانية منشعب من كلتي الشجرتين الربانيتين وابدع جوهرة فريدة عصماء مثلاً لآ من خلال البحرين المتلاطمين . . . وعلى الذين آمنوا واطمأننوا وثبتوا على ميثاق الله واتبعوا النور الذي يلوح ويضيئ من فجر الهدى من بعدى الا وهو فرج مقدس مبارك منشعب من الشجرتين المباركتين طوبى لمن استظل في ظله الممدود على العالمين (تا اینکه میفرماید) بعد از مفقودی این مظلوم باید احسان وافنان سدره مبارکه وایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجه بفرج دوسدره که از دوشجره مقدسه مبارکه انبات شده واز اقتران دوفرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان وافنان و ایادی

امرالله است و مبین آیات الله . . . حصن متین امرالله
 باطاعت من هوولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای
 بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال
 اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را بولی امرالله
 داشته باشند اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت با
 حق کرده و سبب تشیت امرالله شود و ملت تفریق کلمه الله
 گردد و مظهری از مظاهر مرکز نقض شود . . . ای یاران
 باوفای عبدالبهاء باید فرع د و شجره مبارکه و ثمره د و سدره
 رحمانیه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار
 کدر و حزن بر خاطر نورانیش ننشیند و روز بروز فرح و سرور
 و روحانیتش زیاده گردد تا شجره بارور شود زیرا او ستولسی
 امرالله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی
 باید اطاعت او نمایند و توجه با و کنند من عصی امره فقد
 عصی الله و من اعرض عنه اعرض عن الله و من انکره فقد انکر
 الحق این کلمات را مبادا کسی تأویل نماید . . . نفسی را حق
 رأی و اعتقاد مخصوصی نه باید کل اقتباس از مرکز امر و بیت
 عدل نمایند و معادها مکل مخالف فی ضلال مبین "

س - خواهشمندم راجع به بیت عدل عمومی قدری صحبت
 بدارید

ج - حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت

ولی امر الله نه باند از اهمیت باین مؤسسۀ عظیم الشأن داده
 و مقامش را ستوده که بوصف درآید و بیان تقریر تواند
 چنانچه حضرت بهاء الله از جمله در کتاب مبارک اقدس
 مخاطباً لاعضاء بیت العدل میفرماید : " یا رجال العدل
 كونوا رعاة اغنام الله فی مملکتہ واحفظواهم عن الذئاب
 الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظوا ابنائکم "

و در لوح مبارکه اشراقات میفرماید : " امور ملت معلق است
 بر حال بیت عدل الهی ایشانند اضاء الله بین عباده و —
 که
 مطالع الأمر فی بلاده یا حزب الله مری عالم عدل است چه
 اند
 دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه
 از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را
 حکمتی مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت
 وقت دانند معمول دارند نفوس که لوجه الله بر خدمت
 امر قیام مینمایند ایشان ملهمند بالبهامات غیبی الهی
 بر کل اطاعت لازم " و همچنین میفرماید : " رجال بیت
 عدل الهی باید در لیالی و ایام بآنچه از افق سماء قلم
 اعلی در تربیت عباد و تصمیمیر بلاد و حفظ نفوس و صیانت ناموس
 اشراق نموده ناظر باشید "

و در کلمات فردوسیۀ میفرماید : " رجال بیت عدل الهی
 را وصیت مینمایم و صیانت و حفظ عباد و اطفال امر

میفرمائیم باید در جمیع احوال بمصالح عباد ناظر باشید
 طویبى لا یراخذ یداً لاً سیر ولغنی توجه الی الفقیر
 ولعادل اخذ حق المظلوم من الظالم ولأمین عملما امر
 به من لدن آمر قدیم "

ت
 ایضا در همین لوح مبارکه میفرماید : " آنچه از حدود
 در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل
 مشورت نمایند آنچه را پسندینند مجری دارند آنه یلهمهم
 ما یشاء وهو المدبر العلیم "

و در لوح مقدس دنیا میفرماید : " باید وزرای بیت عدل
 صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظله فارغ و -
 آزاد شود این فقره لازم و واجب چه که محاربه آس زحمت
 و مشقت است "

و در اشراقات میفرماید : " از قیصل در الواح امر نمودیم
 امنای بیت العدل یک لسان از لسان موجوده و یالسانسی
 بدیع و یک خط از خطوط اختیار نمایند و در مدارس عالم
 اطفال را بآن تعلیم دهند تا عالم یک وطن و یک قطع
 مشاهده شود . "

و حضرت عبدالنبهاء در وظائف بیت عدل اعظم در یکی از الواح
 میفرماید : " مسائل کلیه که اساس شریعة الله است
 منصوص است ولی متفرعات راجع به بیت عدل و حکمت این

این است که زمان بريك منوال نماند تخيرو تبدل از خصم^{نص}
 ولوازم امکان و زمان و مکان است لهذا بيت العدل بفکر
 و رأی خویش قراری دهند استغفرالله بيت العدل اعظم
 بالهام و تائيد روح القدس قرار و احکام جاری نمایند زیرا
 در تحت و قایت و حمايت و سيانت جمال قدم است و آنچه
 قرار دهد اتباً عرش فرض مسلم و واجب محتّم بر کلّ است ابداً
 مقری از برای نفسی نه قل یا قوم ان بيت العدل الاعظم
 تحت جناح ربکم الرحمن الرحيم ای صونه و حمايته و حفظه
 و کلايته لانه امر المؤمنین باطاعة تلك المصيبة الطيبة —
 الطاهرة و الثلثة المقدسة القاهرة فسلطتها ملکوتية رحمة
 و احکامها الهامية روحانية . . . و در شریعت فرقان نیز
 جميع احکام منصوص نبوده بلکه عشر عشر معشار منصوص نه
 اگرچه کلیه مسائل مذکور ولی البته يك کرور احکام غیر مذکور
 بعد علماء بقواعد اصل استنباط نمودند و در آن شرائح
 اولیه افراد علماء استنباطهای مختلف مینمودند و مجری میشد
 حال استنباط راجع بهیئت بيت العدل است و استنباط
 و استخراج افراد علماء را حکمی نه مگر آنکه در تحت تصدیق
 بيت العدل در آید و فرق همین است که از استنباط و تصدیق
 هیئت بيت عدل که اعضایش منتخب و مسلم عموم ملت
 است اختلاف حاصل نمیکرد ولی از استنباط افراد علماء

حکماً " اختلاف حاصل شود . . . "

و در الواج مقدسه وصایا باز راجع به عظمت مقام و درجه نفوذ و اقتدار بیت عدل عمومی ولایت امر الهی چنین میفرماید :

ولّی امر الله و بیت عدل عمومی که با انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائز از حضرت اعلی روحی لهما الفداست آنچه قرار دهند

من عند الله است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عصاهم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جحد ه فقد جحد الله و من انكره فقد انكره الله و من انجاز و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب و ابتعد عن الله عليه غضب الله علیه

قهر الله علیه نعمة الله

ایضا در همین سفر جلیل میفرماید : " اما بیت عدل الذی جعله الله مصدر کل خیر و مصوناً من کل خطاء بایید با انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء بایید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در -

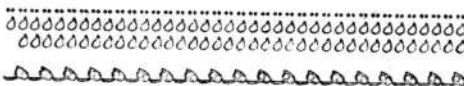
نصوص الهیه موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد .

ایضا در همین کتاب مستطاب میفرماید : " مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی و بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا با اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است من تجاوز عنه فهو ممن احب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن رب الميثاق ولی مراد بیت العدل عمومی است که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود (الی ان قال عز بیانه) اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه مذاکره نمایند و هر چه تقریر یابد همان مانند نص است و چون بیت عدل واضح قوا^ن غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن نیز تواند بود یعنی بیت عدل الیوم در مسئله بی قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف از آن حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل بحسب اقتضاء زمان نماید زیرا نص الهی نیست واضح بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل "

ایضا میفرماید : " این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مویذ تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظاهر و معین تشریح شود تا از ارتباط و التیام این دو قوت

بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنۃ النعیم
و بهشت برین شود ”

پس بطور خلاصه وظائف مرجوعه و امور محوله بیت عدل عمومی
عبارت است از تنفیذ احکام منصوصه در کتاب و تأسیس احکام
غیر منصوصه و متفرعات غیر مذکوره و تشریح مسائل مبهمه
و اجرای کلیه احکام و قوانین موضوعه و رفع اختلافات داخله
چه اعتقادی و چه علمی و چه سیاسی و چه اقتصادی و عقید
اتحاد بین دول و ملل و اجرای صلح عمومی و اختراع یا اختیار
یک نسل و یک خط بدیع یا قدیم و امر بتدریس در تمام مدارس
عالم و حفظ حقوق عموم عباد اعم از غنی یا فقیر جلیل یا حقیر
قوی یا ضعیف و بطور کلی ^{باید} اوضاع و احوال عموم ملل و دول و
مقتضیات زمان و مکان را در تحت نظر آرد و مطابق آن قوانین
غیر منصوصه را وضع و اجرا نماید و بنا بر آنچه گذشت احکامش
مانند نعت الهی و امرش از هر جهت جاری و ساری زیرا مؤید
بتأیید شدید القوی و هم منتخب عموم مؤمنین در سراسر دنیا
این است که میفرماید این مؤسسه ” در تحت حفظ و صیانت
جمال ابهی و حراست و عصمت فائز از حضرت اعلی روحی
لهم الفداست آنچه قرار دهند من عند الله است ”



جلسه یازدهم

س - کیفیت و طرز انتخاب اعضای بیت عدل عمومی را
خواهشمندم بیان نمائید .

ج - انتخابات دیانت بهائی بر سه قسم است : محلی و
ملی و بین المللی و طرز آنرا حضرت ولی امرالله موافق شرح
ذیل بیان فرموده و دستور داده اند .
بقوله الأ عز الاحلی : " از قبل اشاره شد که در بلاد شرق
در هر بلده و قریه ئی که عده مؤمنین از رجال از سن بیست و
یک و مافوق آن از نه تجاوز نمود محفلی روحانی در نهایت -
روحانیت و صفا و حکمت و متانت تأسیس گردد و تمام محافل
و انجمنهای یاران از احباء الله و امام الرحمن آنچه تأسیس
شد و تشکیل میگردد کل باید در ظل محفل روحانی آن نقطه با
نفس محفل روحانی که حضرات امام الرحمن در انتخاب اعضا^{یش}
حق تصویت یعنی ابدای رأی دارند یگانه مرکز امور امریه
یاران از رجال و نساء است تمدد^ش در یک نقطه از نقاط
لازم و جائز

نه محافل روحانی یاران در شرق و غرب عالم باید من دون
استثناء هرسالی در یوم اول عید سعید رضوان تجدید شود
و انتخابات در آن یوم مبارک باید در نهایت متانت و روحانی
شروع شود و اجرا گردد و اگر ممکن همان یوم نتیجه انتخابات
معلوم و اعلان شود و اصول انتخاب از این قرار چون یوم
انتخاب رسد باید جمیع یاران متحداً متفقاً متوجهاً الحسب
منقطعا عن دونه طالباً هدایتاً مستمیناً من فضلہ بدلاً و
جان اقدام بان انتخاب نمایند و انتخاب اعضای محفل روحانی
خویش را از وظائف مقدسه مهمه وجدانیه خود شمرند ابداً
اهمال نکنند و کناره نگیرند و دوری نجویند منتخبین
و منتخبین بهیچوجه دم از استعفاء نزنند بلکه در نهایت
افتخار وجدیت و سرور ابدای رأی نمایند و عضویت محفل
را قبول نمایند ولی اگر فی الحقیقه عذری شرعی موجود و —
بهیچوجه ممکن نه آن وقت ناچار اقدام نمایند و —
یاران آن نفوس را که خالصاً لوجه الله مستعد و قابل عضویت
محفل روحانی دانند بر ورقه علیحده اسماء نه نفر از یاران را
من دون امضاء بنگارند و مکتوم دارند و تسلیم محفل روحانی
حالیه نمایند تا این اوراق جمع گردد و آن نه نفر که بیش از
همه دارای اصواتند اسماء آنان اعلان شود و این نفوس
اعضای محفل روحانی گردند ”

ودر توقیح منیع دیگر میفرماید : " زنهار زنهار راحه منتنه
 احزاب و ملل خارجه بلا د غرب وشئونات وعوائد ورسوم —
 مضرة شان از قبیل انترك وپارتی بازی وپروپگانده كه حتى
 اسمش كریه است بجمع احبا رسد ودر نفوس یاران ادنی اثر^ی
 نماید وروحانیت رابكلی سلب نماید یاران باید بخلصوص و صفا
 وحب و وفا و بیگانگی و خیرخواهی بنیان این مفاسد قویه رابر
 اندازند نه انكه تقلید نمایند و تأسی کنند
 ودر لوح دیگر^{مقدس} میفرماید : " كل بدانند كه انتخاب در درجه
 اول و ثانی سری و آزاد است حتی اطلاع زوج بر کیفیت انتخاب
 و رأی زوجه جائز نه و همچنین مابین افراد يك خانواده
 امر انتخاب باید مکتوم باشد ابدارأی و تصریح اسم بهیچوجه
 جائز نه باید از سانس و مفاسد مكاره سیاسیون اجتناب —
 نمایند و باتوجهی تام و نیتی خالص و روحی آزاد و قلبی فارغ
 اقدام نمایند والا نتیجه هرج و مرج است "

ایضا میفرماید : " عزت و تقدم جامعه بهائیان مشروط به
 انتخاب نفوس سلیمه مؤمنه فعاله است انتخاب محفل امریست
 سری و آزاد و عمومی دسیسه مذموم و استعفا و كناره جوئی
 ممنوع یارانرا فوراً متذكر دارید كل من دون استثناء مشاركت
 نمایند . "

س- شرائط و صفاتی را که باید انتخاب کنندگان در نظر گیرند و حائزین انرا **انتخاب** نمایند کدام است .

ج- شرائط لازمه اعضاء محافل از جمله عرفان و ایمان بحضرت ^{تب} بهاء الله و حضرت نقطه اولی جل ذکرهما الاعلی و ثبوت بر عهد و پیمان یعنی عقیده بمرکزیت حضرت عبد البهاء و ولایت امر حضرت شوقی افندی است بدون هیچگونه قید و شرطی از جمله خلوص نیت و نورانیت فطرت و تسلط بر مشتهیات نفس و هوی است . از جمله انقطاع از ماسوی الله و انجذاب به نجات الله و فنای در امر الله و اراد الله است . از جمله خضوع و خشوع نسبت باحب الله و خدمت از روی خلوص با اولیاء الله است . از جمله باید همواره در اعمال و افکار احکام الهیه را در نظر داشته باشد نه امیال شخصییه از جمله خود مسئول خداوند نه خلق . از جمله اعتماد بر نفس داشته باشد نه اینکه تقلید از دیگران نماید . از جمله صراحت لهجه و صداقت در قول و شجاعت در عمل داشته باشد و از مزایه و محافظه کاری بپرهیزد . از جمله عاقل و فعال و در امور مدبر و باحزم و حکمت و متانت باشد . از جمله محب عالم انسانی باشد . از جمله اطلاعات عمیق از اوامر و احکام و نواهی و مبادی دینت بهائی خصوصا تعلیمات مندرجه در الواح مقدسه مربوط به فرائض اصحاب شور داشته باشد .

از جمله از سن بیست و یکسالگی گذشته باشد یعنی منتخبین
و منتخبین هر دو که باین سن رسیدند میتوانند رأی بدهند
و انتخاب بشوند با در نظر گرفتن شرائط فوق .

س - این اعضای محافل محلیه و ملیه در هنگام اجتماع چه -
وظائفی دارند .

ج - راجع بوظائف اعضای این محافل یا بیوت عدل خصوصی

حضرت بهاء الله در لوح مبارک بیت العدل میفرماید :

... یرون کانهم یدخلون محضرالله العلی الاعلی و یرون

من لایری و ینبغی لهم ان یكونوا مناء الرحمن بین اهل

الامکان و وکلاؤه لمن علی الارض کلها و یشاورون فی مصالح

العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یختاروا ما هو

المختار کذلک حکم ربکم العزیز الضفار جمال قدم مخاطبها

لام میفرماید در هر مدینه از مدائن ارش با اسم عدل بیستی

بنا کنند و در آن بیت علی عدد الاسم الاعظم از نفوس زکیه

مطابقت جمع شوند و باید آن نفوس حین حضور چنان ملاحظه

کنند که بین ید الله حاضر میشوند چه که این حکم محکم

از قلم قدم جاری شد و لحاظ الله بآن مجمع متوجه "

و حضرت عبد البهاء در لوح مقدس شوریمثنی میفرماید :

شرط ثانی آنستکه رئیس بجهت آن محفل اعضای انجمن

بالاتحاد انتخاب کنند و دستور العمل و نظامی بجهت

اجتماع و مذاکره قرار دهند و آن دستور العمل نظام ترتحت اداره و محافظه و حمایت رئیس باشد و تنفیذ نماید و اعضاء محفل باید در نهایت اطاعت و انقیاد باشند مکالمه شعر و زوائد در آن محفل نگردد و اعضاء در حین ورود توجه به ملکوت اعلی کنند و طلب تائید از افق ابهی و در نهایت خلوص و وقار و سکون و آداب در انجمن قرار یابند و بنهایت ادب و ملایمت کلام و اهمیت خطاب ببیان آراء پردازند در هر مسئله تحریر حقیقت کنند نه اصرار در رأی زیرا اصرار و عناد در رأی منجر بمنازعه و خصامه گردد و حقیقت مستور ماند ولی اعضای محترمه باید بنهایت آزادی بیان رأی خویش نمایند و ابداً جائز نه که نفسی تزییف رأی دیگر نماید بلکه یکمال ملایمت بیان حقیقت کند و چون اختلاف آراء حاصل شود رجوع باکثریت آراء کنند و کل اکثریت را مطیع و منقاد گردند و دیگر جائز نه که نفسی از اعضاء محترمه سر قرار اخیر چه در خارج و چه در داخل اعتراض نماید و پانکنه گیر و لوم مخالف صواب باشد زیرا این نکته گیری سبب شود که هیچ قراری استقرار نیابد باری هر کاریکه بالفت و محبت و خلوص نیت فیصل شود نتیجه اش انوار است و اگر ادنی اغبراری حاصل شود نتیجه اش ظلمات فوق ظلمات است تصادم افکار و مقاومت آراء در انجمن شورا سبب ظهور شماع

حقیقت است نباید هیچیک از اعضا متکدر از مقاومت دیگری
 شود بلکه هر یک قول دیگر را با وجود مخالف بودن بارأی —
 خویش در کمال ادب بخلوص نیت گوش دهد و غباری در قلبش
 ننشیند . . . و همچنین آن محفل روحانی باید قطعاً
 بامور سیاسی که راجع بحکومت محلی است تعرض ننماید حتی
 از امور سیاسی دم نزند مذاکرات تماماً محصور در امور روحا
 نیه باشد که تعلق با اداره تربیت نفوس و تعلیم اطفال و اعاشه
 فقرا و اعانه ضعفا جمیع فرق عالم و مهربانی بکل امم و نشر
 نجات الله و تقدیس کلمة الله دارد "

و حضرت ولی امر الله در این خصوص از جمله میفرماید :
 " نه نفر اعضای منتخبه در هر نقطه قبل از مباشرت بانجام
 وظائف مقدسه خویش رجوع بکلمات الهیه نمایند و در زیر و
 الواح مقدسه تفحص و تفرس نمایند و لوازم اصحاب ششـور
 و واجبات امنای الهی و وظائف اعضای بیوت عدل الهی را
 بنهایت دقت و توجه و فراغت بال تکراراً قرائت نموده اطلاع
 تام حاصل نمایند و هر دم آن اوامر قطعیه و نصائح مشفقانه
 را بیاد آرند و بکوشند تا هر یک را کاملاً مجری نمایند از جمله آنکه
 باید خود را خادم امین حقیقی احباء الله شمرند و نظر را —
 متوجه و حصر در منافع عموم و مصالح امر الله نمایند نه ناظر
 باشخاص و متمسک بمقاصد و مآرب شخصیه گردند باید رأی خود

را در هر امری و در هر جلسه فی در نهایت صداقت و روشنی و خیرخواهی و خضوع و خلوص ابداء و اظهار دارند و آنچه را بعد از مشورت کامل و مذاکره تام رأی اکثریت بر آن قرار گرفت بدل و جان بدون ادنی کدورت و رنجش اجرا نمایند و لئو آنکه رأی اکثریت مخالف واقع و عاری از صواب باشد چه که این است حکم صریح محکم الهی چگونه تجاوز و انحراف از این امر منصوص جائز "

ایضا میفرماید: " اعضای این محافل روحانیه باید در تمام امور مرجوعه همت شایان بگمارند و تحقیقات کامله اجرا نمایند و تعقیب هر مسئله فی کنند و تمعن و تدریس در جزئیات هر امری نمایند و از روی دلسوزی و حکمت بنشاط تام قیام کنند و بمشورت حقیقی پردازند و بدو مبداء صراحت و صداقت تمسک تام جویند و بعدالت تام حکم کنند و در اجرای فوری قرارهای خویش همت و سعی کامل مبذول دارند تا قابل و لائق اعتماد و وثقه و اتکال و انقیاد و اطاعت و تأیید و مساعدت سایر یاران شوند "

و در جای دیگر میفرماید: " اعضای محافل روحانیه محلی و مرکزی باید از مآرب و منافع و مصالح شخصیه فردیه خود بیزار و درکنار باشند و نظر را حصر در ترویج مصالح جمهور و فوائد عمومیه و پیشرفت جامعه بهائی نمایند در امور مفروضه موکوله

تفحص و تعمق نمایند و بعد از انصاف حکم فرمایند در امور
 مرجوعه در کمال صراحت و صداقت و جدیت مشورت تام نمایند
 و در مذاکرات و مباحثات کل من دون استثناء مشارکت کنند
 و پس از مشورت کامل متمسک بحکم اکثریت گردند و تصمیم
 قطعی نمایند و پس از تصمیم من دون تأخیر و تردید در تنفیذ
 و اجرای قرارهای خویش همت بلیغ مبذول دارند تا بدین^{سیله}
 کسب ثقه و اعتماد جمهور ملت بهائی را نمایند و استحقاق و
 قابلیت خویش را در مقابل اطاعت و فرمانبرداری افراد ملت
 ثابت و آشکار سازند

س - افراد ملت در مقابل این محافل چه وظیفه دارند .
 ج - حضرت ولی امر الله در این خصوص میفرماید : " اساس
 این محافل بدو ستون قائم برپا و پیشرفت و تقدّم مشربد و امر
 مشروط و متوقف اول اعتماد کامل و ثقه تام و اطاعت و انقیاد
 و تأیید و تقویت یاران نسبت باعضای محفل روحانی خویش
 و ثانی فریضه اعضای هر محفلی در ملاحظه و اجرای مصالح عمومی
 امریه نه نظر بر مآرب و مقاصد شخصییه نفوس تا این دو شرط -
 ثما یعنی خلوص نیت و حکم بر نفس و مشتهیات آن عموماً کاملاً و ذی
 در جامعه بهائی تأسیس و استقرار نیابد اتحاد و اتفاق در هیچ
 نقطه‌ای و در هیچ امری غیر ممکن " ایضا میفرماید : " یاران باید
 اعضای محفل خویش را در تمام امور نمایندگان خویش دانند و امنای

الهی محسوب نمایند هر حکمی را محفل صادر نماید بدل و جان اجرا نمایند . . . باید محافل روحانی را بهر وسیله فی فل مادی و معنوی تقویت نمود و اهمیت نگذرد از چه که این محافل روحانی الیوم أس اساس است و محور و مرکز و صایای مقدسه مبارکه تشکیل و ترتیب این محافل در هر بلده و قریه ای و — همچنین تأسیس محافل مرکزی در اقالیم عالم از مقدمات در اجرای وصایای حضرت عبدالبهاست تا محافل خصوصی و مرکزی مکملاً مرتباً تا نونا تشکیل نگردد و دوائر نشود تأسیس بیت عدل اعظم که مرجع کل امور و بنص قاطع الهی مؤسس قوانین و احکام غیر منصوصه در کتاب است ممکن نه . . . لهذا احبای الهی و امام الرحمن هر قدر اساس این محافل را محکمتر نمایند و اسباب پیشرفت و تقدمش را بهتر فراهم آرند و صایای مقدسه سریعتر اجرا شود و نوایای مبارکه زودتر و گامتر تحقق یابد و جلوه نماید ”

ایضا میفرماید : ” عموم یاران چه در داخل و چه در خارج محفل باید محفل روحانی را نمایند و خود شمرند و تقویت نمایند ترویج اجراء اشر را کنند و همچنین اعضای محفل روحانی باید خود را خادم مصالح عمومی احبای دانند و مرجع مصالح روحانیه یاران شمرند ” ایضا میفرماید : باید افراد بهائیان در هر کشور و اقلیمی بتمام قوی و در کمال

صمیمیت قیام به نصرت نمایندگان محلی و مرکزی خویش
 نمایند اطاعت و تمکین قرارهای صادره از آن مراجع عالییه
 رسمیه بهائی نمایند و آراء و افکار و تمایلات شخصیه خویش را
 در ظل اراده و تصمیمات هیئت ممثلین خویش در آورند مساعدت
 و خدمت و معاضدت نمایند گان منتخبه خویش برخیزند و صن
 دون تردید مؤید و نافذ و ناصر و ناشر تشریفات ممثلین خود
 گردند و بهریت امنای امر الهی رسمیت دهند و مشخصیات را
 در جمیع موارد بلا استثناء تابع هیئت دانند و همچنین
 محافل روحانیه محلی خود را مستظل در ظل هیئت مجلله
 امنای محفل مرکزی اقلیم خویش شمرند و حوادث مهمه و
 شئون عمومیه و قضایای کلیه که مؤثر در مصالح جمهور بهائیان
 آن اقلیم است مستقیماً آن هیئت مرکزی مراجعه فرمایند " و
 همچنین میفرماید : " و چون تقویت و تقدم سریع و تمشیت
 امور محفل که در مستقبل ایام اهمیت جدید و مرکزیتی عظیم
 خواهد یافت معلق و متوقف بر وجود اسباب ظاهره و وسائل
 مادیه و وساطه مالیه است لذا افراد احباء الله را اعانه
 و مساعدت محفل از وظایف مقدسه وجدانیه محسوب باید در
 هر نقطه ای از نقاط امریه که محفلی روحانی تأسیس گشته
 فوراً بعد از وصول این نامه صندوق خیریه ای تشکیل گردد
 و در تحت اداره مطلقه محفل روحانی باشد و جز با اطلاع و

صوابدید اعضای محفل فلسفی از آن صرف نگرند
 اگر یاران مساعده ئی در این سبیل کاملاً مقرر استمرانمایند
 امر الله تقدّم وانتشاری سریع نیاید اسباب میسر نگرند و امور
 مصوّق و معطلّ مانند فیوضات الهیه را اسباب مادیه لازم و
 تأییدات غیبیه را وسائط و وسائلی فمآله شرط و واجب از
 اعضای محفل و غیره باید کل بکمال همّتباین امر اقدام
 و فوراً تأسیس این صندوق خیریه نموده بعهدہ محفل روحانی
 گذارند ."

س - امور محوّله باین محافل چیست

ج - اولّ مشورت در امور است زیرا مشورت در دیانتبهای
 ازارگان دین الله است چنانکه حضرت بهاء الله از جمله
 میفرماید: " آسمان حکمت الهی بد و نیر روشن و مینر است
 مشورت و شفقت در جمیع امور بمشورت متمسک شوید چه که
 اوست سراج هدایت راه نماید و آگاهی عطا کند . "

و در مقام دیگر میفرماید: " الهام میفرماید در قلوب
 نفوس که لوجه الله در محلّ شوری جمع شوند و در مصالح -
 عباد تکلم نمایند . " و حضرت عبدالبهاء در اینخصوص
 از جمله میفرماید: " در جمیع امور جزئی و کلی خویش
 شور نمائید حتی بجهت زراعت و صناعت و تجارت و کسب
 هر یک بکرات و مرات مشاوره و معاونت نمائید چه شور از

اوامر الهیه و سبب فتوح کلی در امورات و جاذب عـون
و عنایت حق ”

ایضا میفرماید : ” در امور کلی و جزئی انسان باید مشورت
نماید تا بآنچه موافق است اطلاع یابد شور سبب تبخّر
در امور است و تعمق در مسائل مجهول انوار حقیقت از رخ
اهل شور طالع گردد و معین حیات در چمنستان حقیقت
انسان جاری گردد انوار عزت قدیمه بتابد و سدره وجود
با شماریدیعہ مزین شود اصول شور از اعظم اساسیـ

الهی و باید افراد ملت در امور عادیہ نیز شور نمایند ”

پس معلوم گردید که مشورت در این دین مبین از اوامر
قطعیہ و اصول محکمہ الهیه است از امور جزئیہ عادیـه
فردیہ گرفته تا امور کلی عمومی و مرکز شور در امور وعقدہ گشای
جمهور هم این بیوت عدل محلّی و ملی و بین المللی است
و اعتبار و اهمیت در تصمیمات و قرارهای صادره این مؤسسات
است نه اقوال و افکار و آراء اشخاص و افراد پس قسمتی از
وظایف این تشکیلات مشورت در امور و کشف مسائل مجهول
است . قسم دوم فرائضی است که حضرت عبدالبهاء در لوح
مقدس اصحاب شور میفرماید بقوله العزیز : ” ثالث فریضه
ترویج احکام الهیه در بین احبّاء از صلوة و صیام و حج و حقوق
وسائر احکام الهیه بالتّمام و همچنین دائما تشویق و تحریص

کُلُّ احِبًّا بِمَوْجِبِ نَصْوِي قَاطِعِهِ الْهَيْبَةِ بِرِطَاعَتِ وَخِدْمَتِ
 سِرِّ سُلْطَنَتِ عَادِلِهِ شَهْرِيَّارِي وَصِدَاقَتِ وَامَانَتِ دَرِخْدَمَاتِ
 اَعْلِي حَضْرَتِ دَادِ پَرُورِ تَاجِدَارِي وَتَمَكِينِ اَوْلِيَّايِ اُمُورِ حُكْمَرَانِي
 رَابِعِ فَرِيضِهِ حِفْظِ وَصِيَانَتِ عَمُومِ احِبِّ اَدْرِجْمِيْعِ مَوَارِدِ وَمَوَاقِعِ
 وَتَمَشِيْتِ اُمُورِ عَمُومِيَهِ اَزْ قَبِيْلِ تَرْبِيَّتِ اَطْفَالِ وَتَهْذِيْبِ اَخْلَاقِ وَ
 تَعْلِيْمِ عِلْمِ نَافِعِهِ اَزْ جَمِيْعِ جِهَاتِ وَتَأْسِيْسِ مَدَارِسِ وَمَكْتَابِ
 بِجِهَتِ ذِكُورِ وَاَنَاثِ وَتَكْفُلِ فُقَرَاءِ وَضَعْفَاءِ وَصِغَارِ وَاَيْسِنَامِ
 وَاَرَامِلِ وَاِيَامِي وَتَدْبِيْرِ وِسَائِلِ صَنَعَتِ وَكَسْبِ وَتَوْسِيْعِ اَحْوَالِ
 عَمُومِ خَاصًّا مَنَعِ عَمُومِ اَزْ اَنْجَهِ سَبَبِ فِتْنَهِ وَفَسَادِ وَعَدَمِ مَدَاخِلِهِ
 دَرِ اُمُورِ سِيَاسِيَهِ بِالْكَلِّيَّهِ وَعَدَمِ مَكَالَمِهِ دَرِ اِيْنِ خُصُوصِيٍّ وَلَوْ بِشِقِّ
 شَفَهِ وَدَلَالَتِ بَرْتَمَكِينِ دَرِ جَمِيْعِ اَحْوَالِ وَسُكُونِ وَمَحَبَّتِ وَدَوَسْتِي
 بِاَعْمُومِ "

وَحَضْرَتِ شَوْقِي اَفَنْدِي وَلِي اِمْرَاللّهِ رَاجِعِ بُوْظَافِ مَحَافِلِ
 رُوحَانِيَهِ اَزْ جُمْلَهِ مِيْفَرْمَايِدِ : " وَظَافِ مَحَافِلِ رُوحَانِيَهِ
 كِهْ دَرِ بِلْدَانِ شَرْقِ بَهْ تَبَشِيْرِ دِيْنِ اللّهِ مَشْغُولَنْدِ دَرِ اَلْوَاَحِ
 مَقْدَسَهْ مَصْرَحِ شَيْوَتِ تَحْسِيْنِ اَخْلَاقِ اسْتِ وَتَعْمِيْمِ مَعَارِفِ
 اَزْ اَلْجَهْلِ وَنَادَانِي وَدَفْعِ تَعَصُّبَاتِ اسْتِ وَتَحْكِيْمِ اَسَاسِ دِيْنِ
 حَقِيْقِي دَرِ قَلُوبِ وَنَفُوسِ اَعْتِمَادِ بَرِ نَفْسِ اسْتِ وَاجْتِنَابِ اَزْ تَقْلِيْدِ
 حَسَنِ تَرْتِيْبِ وَنَظْمِ دَرِ اُمُورِ اسْتِ وَتَمَسْكِ بِلْ اِفْتِ وَنَظَافَتِ دَرِ جَمِيْعِ
 اَحْوَالِ وَشَعُوْنِ رَاسْتِي وَصِدَاقَتِ اسْتِ وَجَرِيَّتِ وَصِرَاحَتِ

وشجاعت ترویج صنعت و زراعت است و تشیید ارگان تعاون
 و تعاضد حریت و ترقی عالم نساء است و تعلیم اجباری
 اطفال از بنین و بنات استحکام اصول مشورت در بین تمام طبقات
 است و وقت در حسن معاملات تأکید در امانت و دیانت
 است و صدق نیت و طیب طینت و نجات از قیود عالم طبیعت
 تقدیس و تنزیه از شرور و مفاسد قویه مستولیه بر بلاد غرب
 است و تمسک با اعتدال در جمیع شئون و اوقات تفنن و تدقیق
 در علوم و فنون عصریه است و حصر نظر در ترویج مصالح جمهور
 تمعن و تفرس در الواح سماویه است و تطبیق نصوص الهیه
 بحالات و اوضاع و شئون حالیه هیئت اجتماعیه عدم اخله
 در امور مشوشه احزاب است و عدم اعتنا و تعرض بمخاصمات —
 سیاسیّه و منازعات مذمبیه و مبادی سقیمه اجتماعیه حالیه
 است صداقت و اطاعت قلباً و لساناً با حکام مشروعه دولت
 و حکومت است و احتراز از مسلک و افکار و آراء و اهلیه مقلدین
 و متجددین ^{اخترا} و توثیر و تمجید و پیروی ارباب هنر و صنعت است
 و تکریم و تمیز صاحبان علوم و معارف حریت وجدان است
 و عدم تنقید و تعرض بحقایق و رسوم و عادات افراد و اقوام
 ملل این است و وظائف مبرمه محتومه اصلیه امنای رحمان —
 نمایندگان بهائیان اعضای محافل روحانیه .

س - این همه فرائض و وظائف مهمه را چگونه يك هيئت نه
 نفری اعضای محفل در محل میتوانند بموقع اجرا و عمل گذارند .
 ج - در جواب این سؤال سرکار عین بیان حضرت ولسی
 امرالله راجهت شد امیخوانم قواله المزیز: " اگر چنانچه
 در نقطه از نقاط امور امریه اتساع یافته و وظائفی را که در طی
 این نامه قبلاً درج شده . . . محفل روحانی هر يك را محول
 بلجنه عی مخصوص نماید و آن لجنه را خود انتخاب کند و عدّه
 اعضای هر لجنه عی را هر قدر محفل صلاح داند خود تعیین
 نماید و اعضای لجنه ها را از بین تمام احبّا در آن نقطه
 چه در داخل محفل و چه خارج از آن انتخاب نماید و تمام
 لجنه ها هر يك افکار را در امر خود حصر نموده بوظیفه خود
 مشغول گردد و تمام لجنه ها در ظلّ محفل روحانی و مسئول
 و مطیع آن و کیفیت انتخاب و امتداد هر لجنه عی بمسئله اعضای
 محفل روحانی ولی چون محافل روحانی تجدید شود
 تمام لجنه ها منحل گردد و محفل جدید لجنه هائی مجدداً
 انتخاب نماید "

ایضا میفرماید: " اگر چنانچه در نقطه از نقاط دائره امر
 اتساعی یافته امور امریه مانند امر تبلیغ و مخابرات امریه و تأسیس
 مدارس بهائی و امر مشرق الاذکار و طبعا انتشار الواح و کتب
 و مقالات امریه و ترتیب و تنظیم محافل و مجالس احبّا و سائر

تشکیلات روحانیه عمومیّه علمیه کل باید محوّل بلجنه ئسی مخصوص گردد و اعضای هرلجنه ئی رامحفل روحانی خود انتخاب نماید و در ظل و اطاعت و اداره خود آورد و مرجع و مخاطب محفل روحانی است و سائرلجنه ها گل اجزای آن محفلند و مسئول و در ظلّ آن

و در طرز انتخاب اعضای لجنه ها میفرماید : " امنای محفل باید نفوسی را از بین افراد جامعه انتخاب نمایند که لیاقت تام و استعداد کامل را حائز و متفنّن و متخصص در شعبه خدمت که محوّل بهرلجنه علیحده گشته باشند "

س - خواهشمندم قدری در احوال انتخابات ملی و بین المللی هم صحبت بدارید .

ج - حضرت ولی امرالله راجع باین موضوع میفرماید :

" ترتیب انتخاب محفل مرکزی که اصولش در الواح حضرت عبدالبهاء و وصایای مبارکه واضحاً منصوص است از این قرار سالی یک دفعه در هر اقلیمی علیحده عدّه و کلائی انتخاب شود و این و کلاّه افراد احباء نه محافل روحانی انتخاب نمایند و این و کلاّه از ما بین احباء الله در تمام آن اقلیم نه نفر انتخاب نمایند این نه نفر اعضای محفل مرکزی آن اقلیمند یعنی اعضای محفل مرکزی منتخب منتخبینند "

و در توقیع بدیع دیگر میفرماید : " آنچه از حیث اصول

راجع بکفیت انتخاب قلم میثاق تصریح فرموده آنستکه باید
 محافل مرکزی روحانی بهائیان که بمجلس^{من} عدل خصوصی -
 مصروف و موصوف خواهند گشت خود مستقیماً اعضای بیت عدل
 اعظم الهی را انتخاب نمایند همچنین منصوبی و مصرح است
 که این محافل مرکزی در ممالک شرق و غرب باید با انتخاب عمومی
 در هر مملکتی علیحده نحوی غیر مستقیم منتخب شوند یعنی
 جمهوریت در رتبه اولی و کلای خویش را انتخاب نماید و این
 هیئت و کلای منتخبه که حال در خطه ایران بانجمن شورای
 روحانی موسوم و موصوف است در رتبه ثانیه هیئت مجلله
 محفل مرکزی آن اقلیم را مستقیماً با انتخاب عمومی انتخاب
 نماید حال نظر بوسعت جامعه امر در آن اقلیم جلیل و تعدد
 محافل روحانیه و تأسیس قسمتهای امریه احسن و اولی آنکه
 وکلای جمهوریت را که به عدد مبارکه ۹۵ تعیین و تخصیص
 و تجدید گشته (۱) در هر قسمتی جداگانه جمهور مؤنات
 و مؤمنین از سن بیست و یک (۲۱) نه محافل روحانیه در آن

(۱) تعداد وکلای جامعه بهائیان ایران طبق تصمیم
 بیت العدل الهی بمعدد ۱۷۱ نفر تزیید گشته است

قسمت انتخاب نمایند یعنی عده معینی از وکلا بالنسبه
 بتعداد بهائیان آن قسمت مستقیماً از طرف جمهور -
 احبای آن قسمت انتخاب گردد بنحویکه مجموع وکلای تمام
 قسمتهای امریه که فعلاً ۱۷۱ نفر هستند و تمیین
 و تخصیص عدد وکلا از برای هر قسمتی از قسمت های امریه
 راجع بمحفل روحانی مقدس مرکزی آن اقلیم است و چون این
 هیئت وکلا از طرف جمهور بهائیان در هر قسمتی انتخاب
 گردد باید این هیئت مجلله نمایندگان اگر چنانچه ^{عش} اجتماعاً
 در نقطه از نقاط غیر میسر و مناسب با انتخاب کتبی مباشرت
 نموده در هر سنه بی در ایام عید سعید رضوان از بین
 عموم بهائیان آن کشور مقدس مجتمعاً نه نفر را بنهایت
 دقت و خلوص نیت و حکمت و متانت و جدیت انتخاب
 نمایند این نه نفر اعضای محفل مرکزی آن اقلیم خواهند
 بود پس معلوم و واضح گشت که بر حسب تعلیمات مقدسه
 حضرت عبدالبهاء " بیوت عدل خصوصی که در وقت حاضر
 بمحافل مرکزی روحانی معروف و مشهورند ~~متخمس~~
 منتخبینند "

و در توقیع منبع دیگر میفرماید: " باید مؤمنین و مؤمنات
 در هر قسمتی علیحده وکلای خود را اساساً مستقیماً از بین رجال
 آن قسمت انتخاب نمایند و در قسمتهائی که عدد وکلا متعدد است
 احبب و انسب آنکه هر یک از آن قسمتها باقسام ثانویه تقسیم

شود و عده معینه و کلاى آن قسمت را بین اقسام ثانویه آن نوعی تقسیم نمایند و تخصیص دهند که عدد و کلاى هر قسمتی بتناسب احصائیه آن تعیین گردد . ”

س - امور محوّلّه باین هیئت منتخبه یعنی اعضای محفل ملیّیابیت عدل خصوصی کدام است .

ج - حضرت ولی امرالله میفرماید : ” این نفوس زکیّه مجلله که منتخب منتخبین جمهور بهائیان ایرانند باید اقلّاً ماهی یکدفعه در نقطه عی موافق و مناسب مجتمع گردند و دستور العمل کافی وافق بلجنه های ملیّه امریه دهند و تصمیمات مهمّه اتخاذ فرمایند و در امور ملیّه روحانیّه مشورت نمایند و محافل محلیّه را بیکدیگر مرتبط نمایند و در تشیید روابط با اولیای امور سعی بلیغ مبذول دارند و بترتیب و توسعه دائره نشریات عمومیه امریه قیام نمایند و در اعزام مبلغین و تقویت امر تبلیغ همّتی فوق العاده نمایند و باب مخابره و مراسله با محافل ملیّه روحانیّه و مراکز خارجه جامعه امر مفتوح سازند و مستعدّ مشارکت با سایر محافل ملیّه روحانیّه در انتخابات بین المللی که منتهی بتشکیل بیت عدل اعظم انهی گردد و تنفیذ و تطبیق احکام منصوصه کتاب الله در هیئت جامعه بهائی مشغول و مألوف گردند ”

پس بطور خلاصه عموم بهائیان هر محلی اعم از مرد یا زن کسے

جلسه شانزدهم

س - در ضمن مذاکرات اسمی از مجمع ایادی بردیید
خواهشمندم بیشتر در اطراف آن صحبت بداریید
ج - این مؤسسه حیاتی نیز بوسیله ولی امرالله انتخاب
و بانجام وظائف مقدسه خود مشغول شده اند چنانکه در -
الواح مقدسه وصایا میفرماید : " ای یاران ایادی امرالله
را باید ولی امرالله تسمیه و تمیین کند جمیع باید در ظل
او باشند و در تحت حکم او اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی
تمرّد نمود و انشقاق خواست علیه غضب الله و قهره زیر اسب
تفریق دین الله گردد و وظیفه ایادی امرالله نشر نفعات
و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه
در جمیع شئون است از اطوار و احوال و کردار و گفتار بایید
تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد .
خلاصه این است که برای تربیت نفوس و حفظ جان و مال
و ناموس و عوامل مؤثر است یکی نصیحت و اندرزهای مشفقانه

روحانیون و تربیت‌های روحانی و اخلاقی دانشمندان
 و دیگری تنبیهات و اجراء مجازات از طرف حکام و ولایة امور
 و مراجع تألم و شکیات جمهور و قسمت اول با شرائط مصرحه
 راجع است بمؤسسه ایادی امرالله . و راجع بوظائف
 مربیان روحانی میفرماید : " باید بتعدیل اخلاق
 ملت پردازند نصیحت کنند و تشویق و تحریص بر عبودیت نمایند
 اخلاق عموم را خدمت کنند احساسات و روحانی بنفوس دهند
 تعلیم علوم نمایند و اما در امور سیاسی ابدامد خلی ندارند "
 و حضرت بهاء الله راجع با عمیت مقام اینگونه نفوس از جمله
 میفرماید : " طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهائم تالله
 انتم امواج البحر الاعظم و انجم سماء الفضل و الویة النصیر
 بین السموات و الارضین انتم ما الح الاستقامة بین البریة
 و مشارق البیان لمن فی الامکان طوبی لمن اقبل الیکم و یل
 للمعرضین " (کتاب مبارکه اقدس) و در لوح مبارک طرازات
 میفرماید : " عبادیکه بر تربیت عالم و تهذیب نفوس امم
 قیام نموده اند ایشانند ساقیان گوثر دانائی و هدایان سبیل ^{حقیقی}
 جمعی نفوس عالم را بصراط مستقیم راه نمایند و آنچه علت
 ارتفاع و ارتقاء وجود است آگه سازند راه راست الهی است
 که انسانرا بمشرق بینائی و مطلع دانائی گشاند و آنچه
 سبب عزت و شرف و بزرگیست رساند "

و در لوح مقدس دنیا میفرماید: " یا حزب الله علمای
 راشدین که به هدایت عباد مشغولند و از سواوس نفس آماره
 مصون و محفوظ ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان
 محسوب احترام ایشان لازم ایشانند عیون جاریه و انجم
 مضیئه و آثار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و محور حکمت
 صمدانیه طوبی لمن تمسک بهم انه من الفائزین فی کتاب الله
 رب العرش العظيم "

آقای میرزا بدیع اله آگاه آباءه فی ازساحت مقدس حضرت
 ولی امرالله راجع بامراء و علماء اهل بها سؤال نموده در
 جواب میفرمایند: " علماء در این کور مقدس در یک مقام
 ایادی امرالله و در مقامی دیگر مبلغین و ناشرین امر که در سلك
 ایادی نباشند ولی رتبه اولی را در تبلیغ حائز و مقصود از امراء
 اعضای بیوت عدل محلی و ملی و بین الطلی است "

س. — این علماء هم شاید مانند بعضی از علماء ادیان قبل
 سبب اختلاف شوند و موهوم و خرافات در دین داخل نمایند
 ج. — غیر ممکن است زیرا اولاً بیوت عدل محلی و ملی و بین
 الطلی دارای سلطه و اقتدارات تامه و مرجع اصلاح امور و
 مأمور رفع اختلافات حاصله بین امت است خصوصاً بیت عدل
 اعظم که مصون از خطا و در جمیع موارد حکمش نافذ است و
 افراد هر قدر عالم و یا مقتدر باشند جز اطاعت و تمکین چاره

ند آرند

میفرمایند: " این مجمع مرجع کُل امور است . . . در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیرمنصوصه مذاکره — نمایند و هرچه تقرّر یابد همان مانند نصّ است . . . اگر اختلافی حاصل شود محکمه عمومی که شامل اعضاء از جمیع دول و ملل است فصل دعوی کند و حکم قاطع نماید " در اینصورت ممکن نیست که احدی بتواند در دین الله اختلاف ایجاد — نماید و یا بدعت و موهومات داخل کند . ثانیاً یکی از تعالیم اساسیه این دین مبین تحری حقیقت است یعنی هر نفسی باید شخصا حق را از باطل و صدق را از کذب تمیز دهد نه اینکه تقلید از علما نماید پس وقتی که علما مقلد و مرید — نداشتند اختلاف در دین الله نتوانند ثالثاً یکی از مبادی محکمه بهائیت این است که دین باید با عقل و علم مطابق باشد و البته خرافات و موهومات تبرخلاف عقل و علم است پس طرفداران و مروّجین آن مورد توجه و اعتنا نبوده و نخواهند بود که بتوانند سبب اختلاف شوند . رابعاً میفرماید دین باید سبب محبت و الفت باشد اگر سبب عداوت بود بی دینی بهتر است پس موهوم و خرافات و پروزا اختلافات چون سبب عداوت و پریشانی است مبعوض الهی است و گسانیکه منشأ این گونه افکار و اعمال باشند البته منفور عموم خواهند بود .

خامسا مجادله در قول در بهائیت ممنوع است حتی در مقام
 مظهر امرالله اگر دو نفر از علماء با هم اختلاف نمایند و مجادله
 کنند هر دو باطل و مردودند در این صورت راهی برای ایجا د
 اختلاف ندارند سادسا در این دین مبین کسی را حـق
 تأویل آیات تفسیر کلمات بغير معنی ظاهر عبارات نیست
 که در اثر اختلاف آراء و نظریات علماء در بین امت اختلاف
 پیدا شود و تفرق و انشقاق حاصل گردد و هر فرقه بی نظر
 خود را صائب و حق داند و دیگران را گمراه و باطل شمارد
 سابقاً احادیث لفظیه و روایات شفاهیه را در بهائیت اعتبار
 و سندیت نیست که باین عنوان علماء میتوانند درین اللـه
 رخنه نمایند و هر يك روایتی بر وفق مقصد خود نقل کنند
 و نفوسى را در خود گرد آورد و تأسیس مذهب مخصوص نماید
 ثامناً استنباط احکام فرعیه غیر منصوصه در کتاب الله در این
 کور اعظم با افراد علما نیست که باعث اختلاف گردد چنانکه
 میفرماید: " حال استنباط راجع به بیت العدل است
 و استنباط و استخراج افراد علماء را حکمی نه مگر آنکه در
 تحت تصدیق بیت العدل در آید و فرق همین است که از
 استنباط و تصدیق هیئت بیت العدل که اعضایش منتخب و
 مسلم عموم ملت است اختلاف حاصل نمیگردد ولی از استنباط
 افراد علماء حکماً اختلاف حاصل شود " . تا سـمـا

در این امر اعظم دین از سیاست جداست پس رؤسای دینی را حق دخالت در سیاست نیست که سبب تشویش افکار شوند و امت واحد را بملذله‌ها و مختلفه‌ها منقسم سازند عاشرأ در این امر بین امر بمصروف و نهی از منکر بر نهج معمول قبل ممنوع و خشونت و تعرض بنفوس مذموم و لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان مقدوح در این موضوعات از جمله حضرت بهاء الله میفرماید : " از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب کنید عفاً الله عما سلف ازین صد باید بمانیبخشی تکلم نمایند . "

ایشان میفرماید : " لسان از برای ذکر خیر است و ارباب گفتار زشت میالائید "

ایشان میفرماید : " یا اهل بهاشما مشارق محبت و ما السع عنایات الهی بوده و هستید لسان را سبب لعن احمدی میالائید و چشم را آنچه که لائق نیست حفظ نمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم سبب حزن مشوید تا چه رسد بفساد و نزاع "

اگر ما الصه در تواریخ ادیان قبل نمائیم قسمت عمده اختلافات و محاربات را منبعت از همین مشاجرات لفظی و استعمال کلمات خشونت آمیز و تعرض بعقائد و وجدانیات و سب و لعن

بیکدیگر خواهیم یافت که الحمد لله در این ظهور مبارکه
 کل این ابواب مسدود شده و اینگونه اخلاق بالکل ممنوع
 گشته است. حا دی عشر در این دین مبین آنچه که باعث
 تبختر و تکبر و تفرد رؤسا و پیشوایان دینی بوده و مابیه الا متبیا
 خود محسوب مینموده نهی و محو فرموده اند چنانکه دست
 بوسی را حرام نموده و طالب غفران در نزد بزرگان نهی کرده
 و تو سل باین و آن را در موقع بروز خطایا جاعزند انسته و مرجع
 عموم را خداوند حیّ قیوم قرار داده. نماز جماعت حکمش
 مرتفع گشته و مقام امام جماعت از بین رفته است ادای ذکر در
 کوچه و بازار منع شده که کسی تظاهر بتقدّس نکند. قدس
 فروشی ننماید دام تزویر ننهد و ساده دلانرا صید نکند. در
 هنگام بروز مرض امر بر رجوع با بیب حاذق و تمسک با سبب
 علاج فرموده که کسی نتواند بدان حرز و دعا و رمل و فال
 خود را مرجع ناس قرار دهد و شخصیتی از این راه پیدا کند
 ارتقاء بر منابر منع شده که عهد معلومه بی بعنوان وعظ و نصیحت
 بالا نروند و مقام برتری برای خود قائل شوند و خود را طبقه
 ممتازه ملت دانند و غیر اینها از اوامر و نواهی در دین مقدس
 بهائی که موجب زوال غرور و تکبر است و مخرب بنیان خود
 پسندی و تبختر لهذا من بشما قول میدهم که در این شریعت
 غرا دین الله آلت اغراض و اهواء جاه طلبان نگردد.

ثانی عشر شرائط علماء دین در کتاب مبین تصریح و تمیین گشته که کسی نتواند چنین مقامی را بناحق ادعا نماید و باعث فساد و اختلاف شود از آنجمله در کتاب مبارک مدنییه میفرماید : " عالم ربانی را کمالات معنویه و ظاهرییه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق نیت و وفائت و ذکاوت و فراست و نهی و عقل و حجی و زهد و تقوای حقیقی و خشیه الله قلبی واجب و الاشمع بی نور هر چند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنده داشته نازرارو^{ئی} نباید همچو گرد گرداری گرد بد خوئی مگرد زشت باشد روی نازبیا و ناز سخت باشد چشم نابینا و در " و حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس میفرماید : والذی تتكلم بغیر انزل فی الواحی انه لیس منی ایآکم ان تتبعوا کل مدعائهم "

و در کلمات مبارکه مکنونه میفرماید : " یا ابن الانسان ایقن بان الذی یأمر الناس بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه انه هولیس منی ولو کان علی اسمی " پس علمائیکه متصف به صفات مذکوره باشند و بغیر ما انزل الله تکلم ننمایند و کردارشان مطابق گفتارشان باشد معلم اخلاقند و مری روحانی نفوس مشوق ابرارند و معدل اطوار درشان این نفوس است که حضرت بهاء الله میفرماید : " اولئك انجم سما عنایتی

ومصابیح هدایتی للخلائق اجمعین " و اگر غیر از این باشند
 بهائی نیستند و مصداق " لیس منی " هستند تا چه رسد
 باینکه معلم اخلاق باشند . پس بدلائل مذکوره دردیانت
 بهائیه راه اختلاف و تفرقه سدود است و وسیله اعمال اغراض
 مقطوع

س - راجع بمفسدین و مخالفین و مخربین این بنیان متین
 چه فرموده اند

ج - در الواح مقدسه وصایا از جمله میفرماید : " جمیع
 اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و
 انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را بولی امرالله داشته باشند
 اگرچنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت بحق کرده و سبب
 تشیت امرالله شود و علت تفریق کلمة الله گردد و مظهری از مظاهیر
 مرکز نقض شود زهار زهار مثل بعد از صعود نشود که مرکز
 نقض ایا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود و خود را
 محروم و نفوس را مشوش و مسموم نمود البته هر مخرور که اراده فساد
 و تفریق نماید صراحتاً نمیگوید که غرض دارم لا بد بوسائلی
 چند و بهانه چون زرمشوش تشبث نماید و سبب تفریق
 جمع اهل بها گردد مقصود این است که ایادی امرالله باید
 بیدار باشند بمحض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با
 ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بها

نمایند و ابداً بهانه‌ئی از او قبول ننمایند چه بسیار که باطل محض بصورت خیر درآید تا القای شبهات کند " خلاصه در ضمن الواح وصایا کلمات سخط آمیز نسبت بنفوس فتنه انگیز و مخالفین بنیان پیمان و ناقضین عهد رحمان و لزوم و وجوب اجتناب از آنان بسیار است که بعضی از آنها در جلد سات قبل تلاوت گردید و گمان میکنم همین اندازه کافی باشد .

س - نفوسیکه در داخله مخالفت نمایند مورد اینگونه زجر و عتاب هستند با سائرین چگونه باید رفتار کرد

ج - در مورد معامله و رفتار با سائرین از مردم زمین از هر طبقه و اهل هر مذهب و دین در الواح وصایا چنین دستور میدهند بقوله الاعز الاحلی : " ای احبای الهی در این دو مورد ^س نزاع وجدال ممنوع و هر متعددی محروم باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستسی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را بدرجه رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکنند زیرا اطلاق امر ^{پست} الهی و تقیید از خواص امکانی لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد مثلا انوار آفتاب عالم تاب است و باران رحمت پروردگار -
مبذول بر عالمیان نسیم جان بخش هر ذی روح را پرورش دهد

جلسه نهم

س - مایلم که از قوه نافذه این تشکیلات
و مؤسسات در تحت قیادت حضرت ولی امرالله بعد از حضرت
عبدالبهاء تا این اوقات مطلع شوم و نتیجه اش را بدانم
ج - در این خصوص بنده هر چه عرض کنم البته بیانم نارسا
و اظهارات و عرائض ناقص خواهد بود و در اثر سهو و نسیان
که لازمه هر انسان است شاید مطالبی خارج از حد معروض
گردد و لهذا بهتر آن است که قسمتی از لوح مبارکه قرنراکه
بقلم ملهم و بیان معجز شیم حضرت ولی امرالله است جهت
شما بخوانم تا کاملاً از ترقیات و تطورات این امر اعظم و پیشرفت
آن در دوره این مرکز اقوم مسبوق و مستحضر شوید و آثار
قدرت الهیه و فتیحه بارزه حکمت ربانیه را بچشم سر و سر
مشاهده فرمائید قوله عز بیانہ : " قوه قدسیه که در -
مدینه طیبه شیراز نقطه بیان درس نهستین بآن بشارت داده

و در سنه تسع در ارض مقدسه، در زندان طهران متولد گشته و
 تصرفات اولیه اش در مدینه الله نمودار گشته و در ارض سردر
 سنه ثمانین بمنتهی درجه قدرت در حقائق کائنات سریان
 و نفوذ نموده و در ایام قیادت مرکز میثاق از سجن اعظم به
 جهان فرنگ سرایت کرده و اقالیم غربیه را بحرکت آورد پس
 از افول کوكب میثاق این قوه ساریه دافعه نافذ در مشروعات
 و مؤسسات بهیه پیروان امر خداوند یگانه حلول نمود و مجسم
 و مشخص و مصور گشت در کتاب بیان که در سجن آذربایجان
 در بدو نشاء امر حضرت رحمان نازل این بشارت عظمی از قلم
 مبشر جمال کبریا صادر قوله الاحلی " طوبی لمن ینظر الی
 نظم بهاء الله ویشکر ربه فانه ینظره ولا مرد له من عند الله
 فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء وینزل ما یرید انه قوی
 قدیر " سپس در کتاب قدس شارع قدیر باین نظم بدیع خود
 اشاره فرموده قوله عز بهائه " قد اضطرب النظم من هذا
 النظم الاعظم واختلف الترتیب بهذا البدیع الذی ما
 شهدت عین الابداع شبهه اغتمسوا فی بحر بیانی لعل -
 تطالعون بما فیه من لثالی الحکمه والاسرار این نظم بدیع
 را که شبه آن چشم عالم ندیده و در هیچیک از ادوار سابقه
 وادیان عتیقه مثیل و نظیر نداشته و حضرت اعلی بصراحت تمام
 بآن بشارت داده و با اسم مبارکه موعود بیان مرتبط فرموده و

اصول و احکامش را جمال ابهی خود در کتاب مقدس اقدس که مرجع اهل عالم است نازل فرموده و کیفیت تأسیسش را طلمت میثاق در کتاب وصایا تبیین و تشریح فرموده جالسین فلک بها و متمسکین بعروه و ثقی و ثابتین بر عهد اوفی و بانیا ن این نظم اعزّ اعلی بوضع اساسش و رفع قوائم و قواعدهش متحداً متفقاً در خاور و باختر قیام و اقدام نمودند محافل روحانیه که اس اساس این نظام بدیع است متتابعاً در مدن و قری در اقالیم متعدده تأسیس گشت و تصمیم یافت و لجنه‌ها^ی امریه که ایادی و اجنحه آن محافل مقدسه اند تشکیل شد و صندوقهای خیریه در تحت اداره منتخبین جمهور مؤمنین و مؤمنات کاملاً ترتیب یافت در کتاب اقدس این امر اکید از قلم شارع قدیر صادر قوله عزّ اجلاله " قد کتب الله علی کّل مدنیة ان یجعلوا فیها بیت العدل ویجتمع فیہ النفوس علی عدد البهاء وان ازاد لابس و یرون کانتهم یدخلون محضر الله الصلی الاعلی و یرون من لا یری و ینبغی لهم ان یکنوا اماناً الرحمن بین الامکان و وکلا الله لمن علی الارض کلها و یشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یختاروا ما هو المختار کذلک حکم ربکم العزیز الخفار " در الواح مرکز میثاق راجع باین محافل روحانیه این کلمات دریات نازل " فهذه المحافل الروحانیة مؤیدة بروح الله

و حامیها عبدالبهاء وینشر جناحه علیها فهل من موهبتہ اعظم
 من هذا و هذه المحافل الروحانيه سرج نورانيه وحدائق —
 ملكوتيه. ينتشر منها نفحات القدس على الآفاق ويشرق منها
 انوار العرفان على الامكان ويسرى منها روح الحيات على كل
 الجهات " پس از وضع اساس اين نظم بدیع محافل مرکزی که
 من بعد ببیوت عدل خصوصی معروف و موصوف خواهند گشت
 بواسطه وکلای مؤمنین و مؤمنات در اقالیم مختلفه تأسیس
 گشت و ارگان و اعده این قصر مشید منصوب گردید لجنه های
 ملی پی در پی تشکیل گشت و انجمن های شور روحانی
 و سند و قهای خیریه مرکزی مرتباً تأسیس یافت دستور بهائی
 و قانون اساسی جامعه بهائیان بکمال دقت تدوین گشت
 و بلغات مختلفه ترجمه و منتشر گردید و بران نظام د و ایرامیه
 و ارتباط مراکز بهائیان بیکدیگر و تقویت وحدت جامعه بیفزود
 سپس نمایندگان ملت باب مخابره با اولیای امور گشودند —
 و بتسجیل محافل مقدسه روحانیه پرداختند و اعتبارنامه های
 رسمی از دوائر دولتی تحصیل نمودند محافل مرکزی بهائیان
 امریک و هند و ستان و مصر و استرالیا و انگلستان و همچنین هند
 از محافل محلی در اقلیم هند و ستان و آلمان و برما و کانادا
 و قاره استرالیا و جزائر محیط اعظم و چهل محفل از محافل
 محلیه روحانیه در قاره امریکا بر حسب قوانین جاریه متبوعه

در این ممالک مختلفه رسماً تسجیل گشت و صفت شرعی یافت
 و در نظر اولیای امور از دوائر مشروعه معتبره محسوب گردید
 طولی نکشید که اوقاف بهائی در نهایت متانت تأسیس گشت
 و اماکن متبرکه و اراضی وسیعه و معابد و حظائر مختلفه بنا م
 این محافل معتبره مرکزی و محلی در دوائر ثبت اسناد در ا
 ممالک مختلفه رسماً انتقال یافت در ارض اقدس قلب العالم
 و قبله الامم نتایج و ثمرات مشروع رفیع افخم که جمال قدم به
 نفسه الأعز الاکرم در آن ارض پس از خروج از سجن اعظم
 تأسیس فرموده پس از ابتیاع ارض اعلی و بنای آن مقام اسنی
 و استقرار عرش نقطه اولی متدرجاً ظاهر و پدیدار گشت اراضی
 مجاوره آن مقام محمود در قلب جبل کرمل بهمت یاران —
 جانفشان الهی ابتیاع گشت و باراضی موقوفه قبل منضم شد
 و قیمت کافی موقوفات جامعه بهائی در آن بقعه مقدسه
 بنیم ملیون جینه برسد و شعبه دوم محفل مرکزی بهائیان
 امریک و هند و ستان بر حسب قوانین حکومت فلسطین تأسیس
 شد و قسمی از این اراضی جدید الا بتیاع پس از اجرا و اتمام
 سی معامله قانونیه در اداره ثبت اسناد رغماً لآنف الناقض
 الا کبر و ابنه باسم شعبه محفل ملی بهائیان امریک انتقال
 یافت طولی نکشید که این اراضی وسیعه بتماها از رسوم و لقی

معاف گشت و از اوقاف بین المللی جامعه بهائی محسوب شد حجرات آن ضریح مقدس مطابق اراده نافذه بانی آن مرقد منور تکمیل گشت و طبقات آن مقام مطهر امتداد یافت محفظه اثابین المللی بهائیان تأسیس شد و آثار نفیسه مشتتته در سه حجره متصل بآن رمن مطهر جمع و منظم گشت گلزار مقام اعلی نزهتگاه عموم از طبقات و اوقاف مختلفه گردید و بر اشتهار و عظمت آن مقام رفیع بیفزود موقوفات جدید در **مصر** و جنوب فلسطین و ماوراء نهر اردن تأسیس گشت و قصر رفیع جمال قدم پس از آنکه چهل سال مرکز و مسکن شخصی ناقضین ناکثین بود رغماً لا نفهم تخلیه گشت و تعمیر و روشن شد و از مالیات معاف گشت و از موقوفات بین المللی **جامعه** بهائی محسوب گردید و زیارتگاه عموم از یار و اغیار گشت اماکن متبرکه در کشور مقدس ایران در ایالات مختلفه و عاصمه آن مملکت ابتیاع گشت و اراضی وسیعه که مساحتش حال از سه ملیون متر مربع متجاوز در خارج عاصمه آن اقلیم در دامنه جبل البرز مشرف بر ارض مقدسه جهت بنای اولین مشرق الانکار بهائیان ایران ابتیاع شد و موقوفات ملی بهائی در آن سامان منضم گشت حظائر قدس ملی مراکز اداری نمایندگان جامعه بهائی در مدینه الله و ارض طاء و در جوار ام المصابد غرب و عاصمه هند و استان و عاصمه اقلیم مصر و اولین مرکز امر الله

در قاره استرالیا تأسیس گشت و مدارس تابستانه و معاهد مختلفه متعدده جهت ترویج مصالح اماره الرحمن و جوانان و اطفال جامعه تأسیس یافت در فتر بین المللی بهائی در قاره اروپا و مرکز جمعیه ام تشکیل شد و الواح اصلیّه بر حسب تعلیمات محافل روحانیه در ممالک شرقیه استنساخ گشت محافل جدید تأسیس بهائیان با انجمنهای متنوعه عمومیه در امور عام المنفعه و ترویج مصالح هیئت اجتماعیه و مساعی خیریه اشتراک نمودند و باب مخابره و مراسله جهت تیشیر امرالله و احقاق حقوق مظلومین گشودند بملوک و امراء و وزراء و علماء و ادباء کتب قیمه و صحف الهیه را تقدیم نمودند و در اثبات عمومیت و جامعیت امر الهی بکمال شجاعت و متانت من دون ستر و خفا جهد بلیغ مبذول داشتند . . . در خلال این حوادث جانگداز و وقوعات خطیره هائله مره اخری اشعه تائید ساطع گشت و فیالبعق توفیق بر حاملان امانت الهیه و رسولان حضرت رب البریه نازل شد . . . جند هدی حامیان امر الهی علی الخصوص نواب جامعه بهائی فرصت را غنیمت شمرده علم مبین را علی رؤس الاشهاد برافراشتند و در اعلی المقامات کوس استقلال امر بهار را بکوفتند دامن همت بر کمر زدند و باعلان حقائق مستوره و کشف اسرار مخزونه و تنفیذ احکام الهیه من دون کتمان و تقیه بکمال صراحت و شجاعت

ومتانت اقدام نمودند باب مخابره را رسماً با ولایة امور در اقالیم مختلفه گشودند و در احقاق حق مظلومین و ردّ مغترین و مبطلین و دفاع از شریعت حضرت رب العالمین و کشف اصول و اقامه حدود و تعظیم شعائر و تشهیر مناقب و نوامیس دین مبین و ترتیب و تدوین احکام کتاب اقدس و ترجمه مجموعه مندرجات مهمّه آن کتاب مستطاب بلغات مختلفه و طبوع و انتشار و تقدم آن با ولیای امور همت بگماشتند و از دوائر شرعیّه و کنائس و معابد و ادیان عتیقه جامعه را رسماً منفصل ساختند و عدم قبول وظائف شخصیّه را در معاهد و مؤسسات دینیّه از مسیحی و کلیمی و اسلامی و هندی و بودائی و زردشتی در نشریات خود من دون تردید و مدافعه در شرق و غرب اعلان نمودند تهدید و توقیف و حبس و تبعید و تحقیر و تضعیف و ضبط اوراق و حرق کتب و تعطیل دوائر و بستن مدارس ادنی خللی و یا فتوری در عزم و استقامت نمایندگان جامعه بهائی ایجاد ننمود و علت انحراف گروه مجاهدین از صراط مستقیم و منهج قویم نگشت میزان عدل الهی منسوب شد و منصوصات کتاب اقدس راجع بصوم و صلوة و ازدواج و طلاق و میراث و تجهیز و تکفین و تدفین اموات و احتراز از مشروبات و محرّمات دیگر تعمیم و تنفیذ گشت تعطیل عمومی دوائر امریه در ایام متبرکه محرّمه در ممالک شرقیه و غربیه اعلان گردید و رسمیت آئین

رب البریه تحقق یافت و حکم انفصال اداری متمدنیین
 و منحرفین از جامعه بهائی و محرومیت آنان از حق انتخاب و
 عضویت محافل روحانیه در اقلیم مقدس ایران و اقلیم دیگر
 جاری شد در ارض اقدس شعائر امریه بی پرده و حجاب
 مجری گشت و تسجیل عقدنامه بهائی در دوائر حکومتی
 و معافیت مقامات مقدسه و توابع آن از رسوم دولت از طرف
 اولیای امور تصویب گردید اجازه رسمی از طرف ولایة امور در
 قطر مصر جهت تأسیس مقابر بهائی پس از مناقشات طولانی و
 مفاوضات رسمی صادر شد و زمین از طرف حکومت مصریه تعیین
 و تخصیص و تسلیم امنای محفل مرکزی در آن اقلیم گشت در قاره
 امریک در پنج ایالت از ایالات متحده محافل روحانیه محلی
 باخذ تصریح کتبی رسمی از برای اجرای عقد بهائی و عدم
 مراجعه بمحاکم مدنی و دوائر دینیه و ثبت عقدنامه امری
 در دوائر دولتی موفق و مفتخر گشتند و از طرف وزارت جنگ و
 رؤسای لشکر محفل مرکزی آن اقلیم به ثبت اسم اعظم بر مرقده
 بهائیان در مقابر حکومتی لاجل امتیاز از مقابر مسیحیان و
 کلیمیان مأذون گشت رفته رفته شریعه غرّاً و طریقه سمحه
 بیضا شهره آفاق گشت و سرّ مصون و کنز مخزون ظاهر و پدید ارشد
 و مسلک اهل بها زعماء کلّ افاک اشیم بر مدعیان و زمامداران
 مکشوف گردید اعلان انفصال شریعت حضرت ذوالجلال

توأم باقبال ملکه نیک طینت خوش خصال با مرلیک متعال
گشت ویرا شتهار امرالهی بیفزود . . . فارسان مضمار الهی
علی الخصوص یاران امریک پس از انتظام امور امریه تأسیس
و استقرار نظم بدیع سمند همت را در میادین تبلیغ چنان
جولانی دادند که پس از انقضای سفین معدوده امرالله کره
ارض را احاطه نموده وصیتش جهانگیر گشت امر اعظم کسه
انتشارش در دوره اولی منحصر باقلیم ایران و ارض عراق بود
و در ایام قیادت جمال ابهی به ۱۳ اقلیم از اقلیم شرقیه
سرایت نموده بود و در عهد مرکز میثاق رایتش در بیست مملکت
از ممالک شرقیه و غربیه مرتفع گشته بود حال دایره اش بهمت
رسولان اسم اعظم و ثابتین بر عهد اقوم چنان اتساعی یافت
که قبل از اختتام قرن اول افخم پنجاه و شش مملکت از ممالک
مستقله در شرق و غرب عالم و بیست و دو اقلیم از اقلیم تابعه
در قاره امریک و آسیا و افریک مسخر و از نژادهای مختلفه
از عرب و ایرانی و ترک و هندی و زنگی و برمائی و چینی و ژاپونسی
و کروی و ارمنی و انگیزی و آلمانی و فرانسوی و ایتالیائی و روسی
و مجاری و سربی و بلغاری و اسوجی و نروجی و ارنوپی و هلندی
و ایرلندی و فینلندی و اسپانیولی و هلندی و ماوری و اسکیموئی
در ظل سرا پرده اش وارد و از شریعت مقدسه اش مستفیض
و مستعد گشتند نشریات امریه بسرعت تمام در اقلیم جهان

منتشر گردید و کتب و صحف قیمه از طرف حاملات امانت الهیه بمطوک و امراء و ارباب و علماء و وزراء و سفراء تقدیم گشت و در کتابخانه های خصوصی و عمومی در ممالک مختلفه گذارده شد تألیف و طبع کتب و انتشار رسائل و ترجمه آثار بحمدی ترویج یافت که در ایالات متحده امریک در مدت یازده ماه متجاوز از نوزده هزار کتاب بفروش رسید و یا آنچه مجاناً توزیع شد و صد هزار جزوه انتشار یافت کلمات مکنونه به هشت لغت و کتاب ایقان به هفت و کتاب مفاضات به شش لغت و کتاب بهاء الله و عصر جدید به سی و هفت لغت ترجمه و طبع گردید و طبع این کتاب اخیر نه دفعه بلغت اصلی تجدید شد و متجاوز از سی و هفت هزار نسخه در شرق و غرب منتشر گشت در ایالات متحده امریک یاران کتب امریه را به متجاوز از هزار کتابخانه عمومی تقدیم نمودند و از برای محصلین و محصلات در دارالفنونهای مهمه و از برای کوران و مسجونین نیز وسائل استفاده از الواح و کلمات الهیه فراهم ساختند ام المعابد غرب رمز مدنیت الهیه که بفرموده حضرت عبدالبهاء هزاران مشرق الانکار از آن تولد خواهد یافت با وجود بحر ان اقتصادی در آن اقلیم بنیانش در قطب امریک مرتفع گشت و اجتماع اول در آن معبد عظیم نوزده سال تمام پس از وضع حجر زاویه اش بدست مرکز عهد مالک انام منعقد گردید

و تزیینات خارجه اش در ایام پرنقلاب جنگ یکسال قبل از
 میعاد معین انجام و اتمام یافت رمسین اطهرین غصن
 شهید الهی و مخدره کبری ام حضرت عبدالبهاء و رقه
 مقدسه علیا از جوار مقبره اسلامی بجوار پرنوار مقام اعلی
 حدیقه غلباء قرب ضریح خانم اهل بهاء انتقال یافت
 و قدم اول در سبیل تأسیس مرکز بین المللی اداری جامعه
 پیروان امر اقدس ابهی مطابقا منزل فی لوح الکرمل من القلم
 الاعلی برداشته شد مرحله اولی تنفیذ فرمان حضرت
 عبدالبهاء خطاب با حباب امریک که در ایام جنگ در الواح
 مخصوصه صادر منقضی گردید و نقشه هفت ساله آن
 مجاهدین فی سبیل الله در آن قطر کریم با کلیل فتح و
 ظفری مبین مکلل گشت محافل روحانیه بکمال انتظام در
 کافه ایالات متحده امریک و ولایات اقلیم کندا که بفرموده
 حضرت عبدالبهاء مستقبلس بسیار عظیم است و حوادشش
 بنهایت جلیل تأسیس یافت وعده نقاط امریه از مدن و قری
 در آن دو قطر جلیل که در آن یاران با وفاموطن گشته
 از هزار و سیصد تجاوز نمود علم هدایت کبری در هر یک
 از جمهوریات مرکزی وجنوبی مرتفع گشت و در عواصم یازده
 جمهوریت مکزیک که اهالی آن به تعصب مذهبی معسوف
 و در دریای تقالیبد مستغرق مؤسسین

نظم بدیع الهی بتشکیل سه محفل روحانی و تأسیس
 حظیره القدس مرکزی و تسجیل محفل روحانی در عاصمه
 آن مملکت موفق گشتند در جمهوری پاناما که در میان دو
 محیط اعظم واقع و بفرموده حضرت عبدالبهاء در آینه
 اهمیت کبری خواهد یافت و هرتعلیم که در آنجا تأسیس
 یابد شرق و غرب و جنوب و شمال را بیکدیگر ارتباط دهد
 نفحات قدس منتشر گشت و در مدینه بهیه که در ساحل
 اقلیم برازیل واقع و شهادت قلم میثاق بالهام روح القدس
 باین اسم مبارک در قرون ماضیه موسوم گشته محفل روحانی
 تأسیس شد در جمهوری سیاهان در محیط اطلس که
 در آن الواح مخصوصه مذکور یاران امریک سراج الهی روشن
 نمودند و ندای ملکوت الله را بمسامع اسکیموهای شمال
 که نیز زکرشان در آن الواح نازل گشته رساندند شمع
 هدایت کبری را در اقصی شمال امریک در اقلیم آلاسکا
 منصوص آن الواح مبارکه است بر فروختند هندیهای امریک را
 که اهالی اصلی آن دیارند و قلم میثاق آنان را با اهالی قدیمه
 جزیره العرب تشبیه فرموده از نعمت کبری بهره مند نمودند
 زنگیانرا بیدار نمودند و بوجود و حرکت آوردند و در مجامع
 و مدارس و معاهد آنان ندای روان بخش الهیه را مرتفع
 ساختند مرکزی مخصوص جهت طبع کتب در عاصمه جمهوریت

آرژانتین تأسیس نمودند و بترجمه آثار الهیه و تألیفات
 مهمه یاران پرداختند در جزیره ایسلند که در بین دو قاره
 اروپا و امریکا در قرب مدار قطب شمال واقع نغمه حیات
 میدهند و بطبع کتب و انتشار مقالات در صحف و جرائد
 اقدام نمودند و در مدینه نائیمه مجلانیس که در اقصی جنوب
 قاره جنوبی امریکا واقع و ابعاد مدن جنوبی عالم از خط
 استواست متوطن گشتند و متوکلا علی الله بتبشیر دین الله
 قیام نمودند و حال که ختام قرن اول زهبی عصر بهائیس
 و هنگام احتفال اعظم در جامعه پیروان امرالهی است و از
 حسن تصادف پنجاه سال بالتتمام از سنه تأسیس اولین
 مرکز امرالله در دیار غربیه منقضی گشته جنود مجنده ابهی
 در آن قاره واسعه الارجا بتدارک اولین مؤتمر مجلل بین
 المللی بهائیان که مسلك الختام قرن اول عصر مشعشع رب
 الانام است مشغول و دعوت رسمی از طرف امنای محفل مرکزی
 ایالات متحده صادر تا بنمایندگان بیست و یک جمهوریت
 از جمهوریات شمالی و مرکزی و جنوبی امریکا در لیل بعثت
 حضرت نقطه اولی در اشرف نقطه جهان فرنگ در ظل قبسه
 بیضای اولین مشرق الانکار رفیع البنیان جدید التأسیس
 یاران غرب مجتمع شوند و دو قطعه شمال و جنوب دست
 در آغوش یکدیگر گردند و در وضع اساس مدنیت الهیه در آن

قاره مستعده جسيمه عظيمه مذاکره ومشورت نمايند و در اين
 ليله مبارکه کل متفق وهم عهد شوند که با وجود بعد مسافت
 واختلاف جنس و مشرب و لسفت کفص واحد قيام نمايند
 و در قرن ثانی عصر اعظم مراحل باقيه را طی نمايند و کما مرهم
 محبوبهم ومولا هم امين را اعلان و شرع قويم را تأسيس در
 اقاليم باقيه عالم نمايند " (۱)

(۱) فتوحات وانتصارات مندرج در لوح مبارک قرن مربوط
 بسنه ۱۰۰ تاریخ بدیع میباشد و پس از آن تاریخ تاکنون چه
 در ظل هدايت ولايت عظمی و چه پس از صعود آن مولا
 اهل بها فتوحات عظيمه نصيب امر قاهره الهیه شده و نطاق
 آن وسعت بی اندازه یافته است که آمار واحصائیه جامع
 و کامل آن در نشریات امریه منعکس میباشد .

جلسه هجدهم

س - از مبادی بهائی تا درجه نئی مسبوق و مستحضر شد م
خواهشمندم قدری از احکام بیان نمائید .

ج - احکام برد و قسم است قسمی روحانی و اخلاقی است
و قسم دیگر جسمانی چنانچه این معانی در جلسات قبیل
تشریح شد اگرچه روحانیات و اخلاقیات هم جزء مبادی روحانی
است ولی بی مناسبت نیست که در قسمت احکام هم مختصراً
ذکری از آن بشود تا زمینه برای شنیدن مطالب بعد بدست
آید بر ضمیر صیر سرکار پوشیده نباشد که تمام کتب و الواح
و آثار بهائی مطبوع است از مسائل روحانی و اخلاقی و اساس
این امر اعظم و جوهره مقصد و مرام این دین اقوام اصول
روحانی و اخلاقی است و لکن اینگونه مسائل بیشتر از همه
در کلمات مبارکه مکتوبه و کتاب مبارک ایقان و رسائل مقدسه
هفت وادی و چهار وادی و جواهر الاسرار است که در عراق
از قلم مقدس نیر آفاق نازل شده و اغلب مطبوع و منتشر است
و در کتاب مبارکه مفاوضات و سائر الواح و بیانات حضرت

عبدالبهاء هرچه بخواهید موجود و در دسترس عموم است
 محض نمونه چند فقره آن جهت شما قرائت می شود .
 از جمله در کتاب مستطاب ایقان میفرمایند : شخص مجاهد
 که اراده نمود قدم طلب وسلوک در سبیل معرفت سلطان قدم
 گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی
 اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی
 و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر
 ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید
 و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیه
 و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمیکه آثار حب و بغض در قلب
 نماند که مبادا آن حب او را جهت بی دلیل میل دهد
 و یا بغض او را از جهت منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین
 دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی با زمانده اند و بی شبان
 در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین
 توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع
 شود و بگسلد و برب الارباب دریندد و نفس خود را بر احدی
 ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر
 و اضطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم
 بی فایده احتراز کند چه زبان ناراست افسرده و کثرت بیان
 سمی است هلاک کننده نارظاهری اجساد را محترق

نماید و نارلسان ارواح و افنده رابگذارد اثر آن نار بساعتی
 فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت راضلالست
 شمرد و آن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج ضییرقلب
 را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از
 طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را عنیبت شمارد و عزلت
 از متمسکین و مستکبرین را نعمت شمرد در اسحار بازکار
 مشغول شود و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد
 غفلت را بنار حب و ذکر بسوزاند و از ماسوی الله چون برق
 درگذرد و بر بی نصیبان فعیب بخشد و از محرومان عطیاء
 و احسان دریغ ندارد رعایت حیوانرا منظور نماید تا چه رسد
 بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت
 خلیق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد
 برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطان درسد
 کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو
 درکشد و بحقارت ننگرد زیرا احسن خاتمه مجهول است ای بسا
 عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود و خم ربقا
 چشد و بملاء اعلی شتابد و بسا مطیع و هومن که در
 وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقدر
 یابد و این شرائط از صفات عالیین و سحیه مقربین است
 که در شرائط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین

ذكر يافت ”

ازجمله در لوح مبارك حكمت ميفرمايند : قل يا قوم دعوا
 الرذائل و خذوا الفضائل كونوا قذوة حسنة بين الناس و
 صحيفة يتذكر بها الاناس من قام لخدمة الامر له ان يصدع
 بالحكمة ويسمى في ازالة الجهل عن بين البرية قل ان
 اتحدوا في كلمتكم واتفقوا في رايتكم واجعلوا اشراقلكم افضل
 من عشيتكم و عندكم احسن من امسكم فضل الانسان في الخدم^ة
 والكمال لا في الزينة والثروة والمال اجعلوا اقوالكم مقدسة
 عن الزيف والهوى و اعمالكم منزهة عن الريب والريا قل
 لا تصرفوا نقود اعماركم النفيسة في المشتبهات النفسية
 ولا تقتصروا الامور على منافعكم الشخصية انفقوا اذا وجدت
 واصبروا اذا فقدتم ان بعد كل شدة رخاء ومع كل كدر
 صفاء اجتنبوا التكاثر والتكاسل وتمسكوا بما ينتفع به
 العالم من الصغير والكبير والشيوخ والارامل اياكم ان
 تزرعوا زوان الخصومة بين البرية وشوك الشكوك في القلوب
 الصافية المنيرة قل يا احباء الله لا تعطوا ما يتكدر به صاغى
 سلسبيل المحبة و ينقطع به عرف الصودة لعمري قد خلقتكم
 للوداد لا للضغينة والعناد ليس الفخر لحبكم انفسكم بل
 لحب ابناء جنسكم وليس الفضل لمن يحب الوطن بل لمن
 يحب العالم كونوا في الطرف عفيفا وفي اليد امينا و فسى

اللسان صادقاً وفي القلب متذكراً لا تسقطوا منزلته
العلماء في البهاء ولا تصغروا قدر من يعدل بينكم من الامراء
اجعلوا جندكم العدل وسلاحكم العقل و شيمكم العفو والفضل
وما تفرح به افئدة المقربين .

ودر كتاب مقدس اقدس ميفرمايد : " زينواروسكم باكلييل
الامانة والوفا وقلوبكم برداء التقوى والسنكم بالصدق الخالص
وهياكلكم بطراز آداب كل ذلك من سجيئة الانسان لسو
انتم من المتبصرين " .

ودر لوح ديگر ميفرمايد : " كن في النعمة منقفا وفي فقدها
شاكرا وفي الحقوق امينا وفي الوجه طلقا وللفقراء كنزا وللاغنياء
ناصحا وللمنادي مجيباً وفي الوعد و فيما
وفي الامور منصفا وفي الجمع صامتا وفي القضاء عادلا و
للانسان خاضعا والظلمة سراجا وللهموم فرحا وللظمان
بحرا وللمكروب فلجاً والمظلوم ناصرا وعضدا وظهرا
وفي الأعمال متقياً وللغريب وطناً وللمريغ شفاء وللمستجير
حصناً وللخير بصراً ولمن ضل صراطاً ولوجه الصدق جمالا
ولهيكل الامانة طرازاً ولبيت الأ خلاق عرشاً ولجسد العالم
روحا ولجنود العدل راية ولأفق الخير نورا وللارض الطيبه
رزاناً ولبحر العلم فلكا ولسماء الكرم نجما ولرأس الحكمة
اكليلا ولجبين الدهر بياضا ولشجر الخشوع شمرا

فاسئل الله ان يحفظك من حرارة الحقد وصبارة البردانه
 قريب مجيب .

و از این جمله آیات که تلاوت شد معلوم و واضح گردید که مؤمنین باین امر اعظم و مستظلمین در ظل این نظم بدیع محکم باید رذائل اخلاقی را بگذارند و بفضائل انسانی متمسک شوند بیت اخلاق را عرش متین باشند و وفق خیر را نور مبین گردند نعمتی که یافتند انفاق کنند همینکه نادر شدند صابر باشند و شکر نمایند همواره در ترقی باشند بطوریکه صبحشان از شامشان بهتر و فرودشان از امروزشان برتر باشد و بکوشند که جهل و نادانی را از بین بشر زائل نمایند سررا با کلیل امانت و وفا زینت دهند و قلب را بردا^۶ پرهیز گاری و تقوی و زبانرا بصدق خالص بیارایند و هیکل را بطراز آداب فضیلت را در کسب کمال و خدمت بنوع دانند نه در جمع ثروت و زینت و مال فقرا را گنج روان باشند و اغنیا را ناصح مهربان و عده ثنی که دادند وفا کنند و در امور منصف باشند و در موارد حکم عادل بینوایانرا ملجاء و پناه گردند و مظلومانرا ناصر و معین شوند تشنگانرا ماء^۷ معین باشند و غربا را پناهگاه امین میضانرا شفا دهند و کوران و گمراهانرا راه هدایت نمایند جسد عالم را روح حیات باشند و دریای

علم را سفینه نجات آسمان بخشش راستاره درخشنده گردند
و رأس حکمت را اکلید جلیل شوند نسبت بیکدیگر خاضع
و خاشع باشند و از غرور و تکبر بپرهیزند گفتارشان از کجی
و دورویی پاک باشد و کردارشان از تظاهر و ریاکاری مبری
گوهر گرانبهای حیات را صرف مشتیهات نفسانیه نکنند و
امور را حصر در منافع شخصی ننمایند از کسالت و تنبلی
اجتناب کنند و بکاری مشغول شوند که اهل عالم اعم از
صغیر و کبیر و برنا و پیر کل از آن منتفع گردند تخم خصومت
بین مردم نکارند و خار شکوک در قلوب نهند و صافی چشمه
محبت را کدر ننمایند زیرا کل برای محبت و داد خلقت
شده اند نه کینه و عناد افتخار انسان باید در محبت
بنوع باشد نه بشخص خود و فضیلت او و بعالم دوستی است
نه فقط وطن دوستی در نگاه کردن باید عقیف بود و در
لسان راستگو و صدیق در دست باید امین بود و در قلب
متذکر و شفیق مقام علماء را نباید کوچک شمرد و قدر
و منزلت امرا را نباید پست دانست عدالت را باید لشکر
خود قرار داد و باسلحه عقل و حکمت مسلح گردید و روش
عفو و بخشش را پیشه خود نمود . اینها بود خلاصه ای
از مفاد آیات باهرات الهی که تلاوت گردید و بسممع
شریف شما رسید .

و حضرت عبد البهاء میفرماید :

باید احبای الهی در تأسیس بنیان عزت ابدی بکوشند
یعنی در بین خلق باخلاق حق محشور گردند سلیم
باشند و حلیم صادق باشند و امین خاضع باشند و خاشع
خیرخواه گردند و مهربان اطاعت حکومت نمایند و حسن الفت
با جمیع امت اگر چنانچه کسی طریق انصاف نیپدید و ظلم
و اعتساف نماید نباید اعتنا نمود بل بمقابل جفا وفا کرد
و بتلافی نیش شهید و نوش داد ازیت را برعایت مقاومت
نمود و جهالت را بعلم و فضیلت تقابل کرد شتم و لطم
را بستایش و کتم ستر نمود و ضربت و زخم را بمرهم محبت
معالجه کرد بجمیع اسباب تشبث نمود که بعون و عنایت --
حضرت احدیت صداقت و امانت را در حق ملک و ملت ظاهر
و آشکار نمود اسّ اساس سیّات نادانی و جهالت است
لهذا باید باسباب بصیرت و دانائی تشبث نمود و تهذیب
اخلاق کرد و روشنی بافاق داد .

و در لوح مبارک دیگر میفرماید :

" حضرت بهاء الله خطاب بعالم انسانی میفرماید که
جمیع بار یکدارید و ثمریک شاخسار در اینصورت روابط
قربت و اخوت و نبوت و ابوت در میان جمیع بشر ثابت و محقق
گشت پس بجان و دل بکوشید که بموجب این تعالی ---

حضرت بهاء الله روش و سلوک نمائید هر مظلومی را طحاً
 و پناه باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر توانا هر مریضی
 را طبیب حازق باشید و هر مجروحی را مرهم فائق شوید
 هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب راحت
 و تسکین هر مغمومی را سرور نمائید و هر گریان را
 خندان کنید هر تشنه ئی را آب گوارا شوید و هر گرسنه ئی را
 مائده آسمانی گردید هر ذلیلی را سبب عزت شوید
 و هر فقیری را سبب نعمت گردید زنهار زنهار از اینکـه
 قلبی را برنجانید زنهار زنهار از اینکـه نفسی را بیا زارید
 زنهار زنهار از اینکـه بانفسی بخلاف محبت حرکت و سلوک
 نمائید زنهار زنهار از اینکـه انسانی را مأیوس کنید هر
 نفسیکه سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات
 زمین مأوی جوید بهتر از آن است که بر روی زمین سیرو حرکت
 نماید و هر انسان که راضی بذلت نوع خویش شود البته
 اگر نابود شود بهتر است زیرا عدم او بهتر از وجود است
 و موت بهتر از حیات پس من شما را نصیحت مینمایم تا توانید
 در خیر عموم کوشید و محبت و الفت در کمال خلوص بجمیع
 افراد بشر نمائید ”

و در مقام امر بتقدیس و تنزیه و لزوم اجتناب از سیئات
 و رذائل اخلاقی که موجب ارتقاء انسان بمقام بلند عرفان

وایمان و قرب بساحت رحمان است از جمله در کتاب مبارکه
اقدس میفرماید :

” یا ملاء الانشاء لا تتبعوا انفسکم انہا لامارة بالیفسی
والفحشاء اتبعوا مالک الاشیاء الذی یامرکم بالبر والتقوی انہ
کان عن العالمین غنیاً ”
و در لوح دیگر میفرماید :

” الذین ارتکبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنیا انہم لیسوا
من اهل البہاء ” .

ایضاً در کتاب مستطاب اقدس میفرماید :

قد حرم علیکم القتل والزنا ” .

و حضرت عبد البہاء میفرماید :

” در الواح الهیہ در مسئلہ فحشاء بقدری زجر و عتاب
و عقاب مذکور کہ بحدّ و حصر نیاید کہ شحس مرتکب فحشاء
از درگاہ احدیت مطرود و مردود و در نزد یاران مذموم
و در نزد عموم بشر مردول حتی در بعضی کلمات بیان
خسران مبین و محرومیت ابدی است .

و در لوح مبارک دیگر میفرماید :

” اهل بہا باید مظاہر عصمت کبری و عفت عظمی باشند
در نصوص الهیہ مرقوم و مضمون آن بفارسی چنین است کہ اگر
رہات حجال بابدع جمال برایشان بگذرند ابداء نظرشان

بآن سمت نیفتد مقصد این است که تنزیه و تقدیس از اعظم
 خصا ئص اهل بهاست و رقات موقنه مطمئنه باید در کمال
 تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور
 آفاق گردند تا کل بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان
 شهادت دهند زیرا نزه از عفت اعظم از صد هزار سال —
 عبادت و دریای معرفت است ”

و دربارهٔ پاره ئی از محرّمات و منہیات دیگر که بالای
 جان و مال بشر است از جمله در کتاب اقدس میفرمایند :

” حرّم علیکم المیسرو والافیون اجتنبوا یا معشر الخلق
 ولا تکونن من المتجاوزین ایاکم ان تعملوا ما تکسل به
 هیاکلکم و یضرّ ابدانکم ” .

ایضاً میفرماید :

” قد حرّم علیکم شرب الافیون انا نهنیاکم عن ذلك نهیا
 عظیماً فی الكتاب والذی شرب انه لیس منی اتقوالله یا اولسی
 الالباب ” .

و در لوح مبارکه دیگر میفرماید :

” ایاکم ان تبدلوا خمرالله بخمر انفسکم لانها یخامر
 العقل ویقلب الوجه عن وجه الله العزیز البدیع المنیع و انتم
 لا تقرّبوا بها لأنّها حرمت علیکم من لدی الله العلیّ
 العظیم ” .

و در این مقام حضرت عبدالبهاء از جمله میفرماید :

” يك معنى از معانی شجره ملعونه د خاست گه
مکروه است و مذموم و مضر است و مسموم تضييع مال است
و جالب امراض و ملال و اما شراب بنص کتاب اقدس —
شربش ممنوع زیرا شربش سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب
و زوال عقل است اما حشیش از جمیع بدتر است و افیون
هادم بنیان ایمان و ایقان نوع انسان « و چون يك قسمت
نتائج و فوائد ترك منہیات و محرّمات راجع است بحفظ
صحت بدن و نشاط و سلامت جسم و تن بی مناسبت نیست که
چند فقره از لوح مبارک طب راهم که مربوط باین موضوع
است جهت شما بخوانم قوله جلست کلمتهه :

” قل يا قوم لا تأكلوا الاّ بعد الجوع ولا تشربوا
بعد الجوع نعم الرياضة على الخلاء بها تقوى الاعضاء
و عند الأمتلاء راهية رهما لا تترك العلاج عند الاحتياج
و دعه عند استقامته المزاج لا تباشر الغذاء الاّ بعد الهضم
ولا تزرد الاّ بعد ان يكمل القضم عالج العلة اولاً
بالأغذية و لا تجاوز الى الأدوية ان حصل لك ما اردت —
من المفردات لا تعدل الى المركبات دواء عند السلامة
و خذه عند الحاجة اذا اجتمع الضدان على الخوان
لا تخلطهما فاقع بواحد منهما با در اولاً بالرقیق قبل

الغليظ وبالماع قبل الجامد ادخال الطّعام على الطّعام خطر وكن منه على حذر واذا شرعت في الأكل فابتداءً باسمي الأبهى ثمّ اختتم باسم ربك مالك العرش والثرى واذا اكلت فامش قليلا لاستقرار الغذاء وما عسر قضمه منهيّ عند اولي النهي كذلك يأمرك القلم الأعلى اكل القليل في الصّباح انه للبدن مصباح و اترك العادة المضرة و انها بليّة للبريّة قابل الامراض بالاسباب وهذا القول في هذا الباب فصل الخطاب ان الزم القناعة في كلّ الاحوال بها تسلم النفس من الكسالة وسوء الحال ان اجتنب الهّم والغم بهما تحدث بلاء ادهم قل الحسد يأكل الجسد والغليظ يحرق الكبد ان اجتنبا منهما كما تجتنبون من الاسد تنقية الفضول هي السهولة ولكن في الفصول المعتدله والذي تجاوز اكله تفاقم سقمه ” .

پس هر نفسی در اکل و شرب و سائر شعون اگر رعایات این نکات را بنماید و باین دستورات عامل شود کمتر مریض خواهد شد و کمتر احتیاج بطیب پیدا خواهد کرد مفاد این آیات باهرات این است که نباید مباشرت باکل غذا نمود مگر آنکه غذای قبل هضم شده و گرسنگی رو آور شده باشد و آب را در بین خواب شب نباید آشامید کوشش و ورزش وقتی مفید است که معده خالی باشد والا در هنگام امتلا

بلاست در موقع احتیاج باید بعلاج پرداخت و در هنگام استقامت مزاج دورش انداخت غذای نیمه جویده را نباید بلع کرد علل و استام را اول باید باغذیه معالجه نمود اگر نشد باستعمال ادویه پرداخت و تا از اغذیه وارویه مفرده مقصد حاصل میشود نباید بمرکبات پرداخت و خوارک ضد که در سفره بود نباید مخلوطشان نمود بلکه بیکی باید قناعت کرد و در موقع اکل باید قبلا باغذیه مایع و رقیق شروع نمود و سپس بجامد و غلیظ پرداخت تا داخل غذا خطرناک است و باید از آن در حذر بود شروع بفردا مستلزم بسم الله گفتن و در دست کشیدن شکر خدا را بجا آوردن است بعد از اکل کمی باید راه رفت که غذا جا بجا شود و چیزی که سخت جویده میشود هضمش سخت است صبحها کمی خوردن برای بدن چرغی است و اورا بکار می اندازد عادات مضره را باید ترك نمود که بالای جان مردم است امراض را باسباب باید مقابله کرد و این قول در این باب فصل الخطاب است در جمیع احوال قناعت لازم است که بدین سبب نفس از کسالت و سوء حال محفوظ میماند از هم و غم باید اجتناب کرد که لازمه این دو حال بلاء سیاه است حسد جسد را میخورد و غیظ کبد را میگدازد از آنها باید فرار کرد مثل اینکه از جلو شیر فرار میکنند در حفظ صحت

(۲۸۸)

عمده و اساس عمل پاك کردن معده و تنقيه فضول است و لكن
اين عمل در فضول معتدله جائز است اگر عمل اكل از حد خود
تجاوز نمود سبب درد و كسالت ميشود . امشب وقت
گذشته بقيه مطالب بماند برای جلسه بعد .

جلسه نوزدهم

س - خوا هشمندم ساير قسمتهاى احكام راهم بيان نمايد .
ج - از جمله احكام احكام عبادتیه است از قبيل صوم و صلوة و حج و حقوق الله و ادعيه و مناجات و غيره ها كه بقصد قربت و اظهار اطاعت از امر حضرت احديت بجا آورده ميشود و اينگونه اعمال غذای روح است و سبب سرور وجدان و باعث انشراح صدر و اطمینان قلب و اهتزاز جان و روان ادعيه و مناجات مرقاة است برای عروج ارواح بافق اعلى و اعظم و سيله است برای حضور قلب در محضر خداوند مالك عرش و شری بقوله تعالى فى الفرقان " الا بذكر الله تظمئن القلوب و فى كتابه الا قدس " الا بذكره تستنير الصدور و تقرّ الا بصار " و از مقدمات عبادات و ادعيه و مناجات مسئله طهارت و ازاله اوساخ و قذارت است چنانچه در كتاب مبارك اقدس مي فرمايد :
" والذى يرى فى كسائه و سخر لا يصعد دعائه الى الله و تجتنب عنه ملاء عالون يا آنكه مي فرمايد :
"والذى تجاوز عنها (اى عن اللطافة) يحبط عمله فى الحين"
بارى در اين امر مبارك در خصوص طهارت و لطافت

ونظافت لباس و بدن و اسباب بیت و اغذیه و اشربه و غیره ها
 بقدری تاکید و ابرام شده که از حد وصف خارج است
 بعضی از آیات باهرات و کلمات عالیات در این خصوص باطل^ع
 جناب عالی میرسد از جمله در کتاب مبارک اقدس میفرماید :
 ” خذوا ما یكون اقرب الی اللطافة انه اراد ان یریکم
 علی آداب اهل الرضوان فی ملکوته الممتنع المنيع تمسکوا
 باللطافة فی کلّ الاحوال لئلاّ تقع العیون علی ما تکرهه
 انفسکم و اهل الفردوس والذی تجاوز عنها یحبط عمله
 فی الحین وان کان له عذر یعف الله عنه انه لهوالعزیز
 الکریم . . . تمسکو بحبل اللطافة علی شأن لا یری من
 شیایکم آثار الا وساخ هذا ما حکم به من کان الطف من کل
 لطیف والذی له عذر لا بأس علیه انه لهوالغفور الرحیم طهروا
 کل مکروه بالماء الذی لم یتغیر بالثلاث ایاکم ان تستعملوا
 الماء الذی تغیر بالهواء اوشئى آخرکونوا عنصر اللطافة
 بین البریة هذا ما اراد لکم مولیکم العزیز الحکیم . . . وحکم
 باللطافة الکبری و تغسیل ما تغیر من الغبار و کیف الا وساخ
 المنجمدة و دونها اتقوالله و کونوا من المطهرین والذی
 یری فی کسائه و سخ لا یصعد دعائه الی الله و تجتنب عنه ملاء
 عالون . . . قد کتب علیکم تقلیم الاظفار والدخول فی ماء
 یحیط هیاکلکم فی کل اسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتموه

من قبل اياكم ان تمنعكم الغفلة عما امرتم به من لدن عزيز
عظيم ادخلوا ماء بكرة والمستعمل منه لا يجوز الدخول فيه
اياكم ان تقربوا خزائن حمامات الصجم من قصدها وجد
رائحتها المنتنة قبل وروده فيها تجنبوا ياقوم ولا تكونن
من الصاغرين انه يشبه بالصد يد والفلسين ان انتم
من العارفين وكذلك حياضهم المنتنة اتركوها وكونوا من
المقدسين انا اردنا ان نريك مظاهر الفردوس في الارض
ليتذوق منكم ماتفرح به افئدة المقربين والذي يصب عليه
الماء و يغسل به بدنه له ويكفيه عن الدخول انه اراد ان
يسهل عليكم الامور فضلا من عنده لتكونوا من الشاكرين
. . . كتب عليكم تجديد اسباب البيت بعد انقضاء تسع
عشرة سنة كذلك قضى الامر من لدن عليم خبير انسه
اراد تلطيفكم و ما عندكم اتقوا الله ولا تكونن من الغافلين
والذي لم تستطع عفا الله عنه انه لهو الغفور الكريم اغسلو
ارجلكم كل يوم في الصيف وفي الشتاء كل ثلاثة ايام مرة -
واحدة .

وحضرت عبد البهاء مي فرمايد :

طهارت و تقدیس از اساس دین الهی است و اعظم
وسيله وصول درجات عالیہ غیر متناهی و این جوهر لطیف
و نظیف چه در ظاهر وجه در باطن بسیار محبوب و مقبول

در عالم وجود از جمله شئون جسمانی که تعلق و تأثیر در مراتب روحانی دارد نظافت و لطافت و طهارت است چون بمحل پاک و طیب و طاهر داخل شوی يك نفعه روحانیتسی استشمام نمائی لهذا در این کور اعظم این امراتم اقوم را نهایت تأکید جمال قدم روحی لا حباء الفدا فرمودند .

حال که مقدمه عبادات تا درجه توضیح شد باصل مطالبه برمیگردیم و بعضی از احکام عبادتیه را ذکر مینمائیم از جمله عبادات صلوة است در بهائیت هر کس که سن بلوغ شرعی یعنی پانزده سالگی را طی نمود و داخل در شانزده سالگی شد باید فریضه نماز و روزه را بجا آورد و روزی سه مرتبه طرف صبح و عصر و شام وضو گرفته نماز بخواند نماز جماعت در بهائیت نیست جز نماز میت نمازی یا نمازهایی اگر از انسان فوت شد باید سجده آنرا بجا آورد بشرحیکه در کتاب اقدس دستور داده شده است نماز آیات در این امر نیست جز اینکه اگر کسوف و خسوف و زلزله و سایر وقایع هولناک طبیعی زمینی یا آسمانی حادث شد باید گفت :

" العظمة لله ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین " روزی یکبار باید با وضو نمود و پنج مرتبه "الله ابهی" گفت در حالت نشسته رو بسوی قبله اهل بهاکه روضه مبارکه قرب شهر عکاست عملا و برادای صلوة هر شخص بهائی باید صبح و شام تلاوت

آیات نماید و ادعیه و مناجات بخواند ولی نه باندازه ای که کسالت او را اخذ نماید خواندن از کار و او را در کوچمه و بازار جائز نیست سحرها باید بمشرق الا زکار رفت و استماع آیات و مناجات نمود و متذکر بذکر الهی شد و از او جلّ و علا طلب غفران و آمرزش گناهان نمود چنانچه در بهائیت اظهار خطا نزد عباد جائز نیست میفرماید :

" لیس لاحدان یستغفر عند احد توبوا الی الله تلقاء انفسکم " بهمینطور بر هر شخص بالغی روزه واجب است مثل نماز و باید از طلوع آفتاب الی غروب صائم شد یعنی کف نفس نمود از اکل و شرب و میفرماید این صیام جسمانی رمزی است از صیام روحانی یعنی باید کف نفس کرد از ارتکاب اعمال منہیه در کتاب الله ماه روزه اهل بها شهر العیال است یعنی نوزده روز بنوروز مانده و روز نوروز عید فطر اهل بهاست کسانیکه از روزه گرفتن معافند مسافر و مریض و حامله و بالغیمن بسن هفتاد سالگی و کسانیکه اعمال شاقه دارند و زنانیکه در حال عادات باشند بلکه زنان در اینحال وهم مرضی و هفتاد ساله بیالا هم از فریضه صوم وهم صلوة معافند حج البیت بر هر بالغ عاقل مستطیمی واجب است جز اینکهنساء از این حکم معافند و حج اهل بها بیت مبارک شیراز محل ارتفاع امر حضرت اعلی و هم بیت مقدس حضرت بها الله

است در بغداد و هریک از این دو مکان مقدس را هر نفس مؤمنی با شرائط لازمه نازل در سورة الحج زیارت نمود فریضه حج را بجا آورده است . از جمله احکام ادای حقوق الله است یعنی دارای هر نفسی (باستثنای بیت مسکونی و اثاث البیت و لوازم ضروریه کسب و زراعت) بقیمت نوزده مثقال نوزده نخودی که رسید از قرار صدی نوزده حقوق الله آن را باید بدهد و همینکه مالی یکبار حقوق آن داده شود دیگر بر آن تعلق نمیگیرد مگر در مرتبه بعد نصاب برسد یا بشخص دیگر بارت منتقل شود .

س - اگر صلاح میدانید بسایر احکام بهائى هم اشاره کنی بنمائید و همینطور از نواهی زکری بفرمائید .

ج - این مطلب شرح مفصل دارد و باید رجوع بکتاب مبارك اقدس و رساله سئوال و جواب و سائر الواح مقدسه نمود و فضل و عنایت و حکمت الهی را در این ظهور اعظم دریافت و بر قدر و منزلت این دور مبارک مطلع شد ولی چون سئوال فرمودید چند کلمه عرض میشود و آن اینکه بهائى در هر مملکتی که ساکن باشد باید مطیع اوامر دولت باشد و حق ندارد که در سیاست دولت دخالت نماید . حمل اسلحه بدون اجازه دولت در بهائیت نهی است . کینه جوئی و انتقام افراد از یکدیگر بکلی ممنوع جز اینکه اگر

ظلمی بر کسی وارد شد باید بحکومت مراجعه و دادخواهی نمود و بر حکومت است که جانی وسارق و ظالم را قصاص و مجازات کند . دست بوسی حرام و استغفار نزد بندگان خدا نیز ممنوع است . گوشه گیری و ریاضت کشی در دیانت بهائی نهی است . در بهائیت کسی حق ندارد آیات را تأویل و تفسیر و از مفهوم ظاهر عبارات خارج نماید . اعتبار در روایات لفظیه نیست . تربیت اولاد اعم از دختر یا پسر اهم فریضه است . اشتغال بکسب و صنعت واجب و در ردیف عبادت محسوب گدائی حرام و بخشش برگدا هم حرام است جز اینکه عجزه را باید بیت العدل اداره نماید و وسیله ارتزاق فراهم آرد . استعمال ظروف طلا و نقره جائز و بادست غذا خوردن ممنوع است . تراشیدن موی سر نهی است و لکن از حدّ گوش هم نباید تجاوز نماید . اختیار لباس و ریش با خود انسان است و لکن نباید خود را هم طوری ملبس سازد که ملعبه جهال قرار گیرد . شنیدن اصوات و نغمات حلال است ولی تا حدی که انسانرا از شأن ادب و وقار خارج ننماید . جلوس بر صندلی و سریر عند الله محبوب است . خرید و فروش غلام و کنیز حرام است احدی حق ندارد بر دیگری افتخار نماید افتخار انسان بعلتم و ادب و حکمت و کمال و خدمت است نه بمال و ثروت و آرایش

و زینت . ضیافت نوزده روزه لازم و اساس اولیه تشکیلات بهائی است . معاشرت با اهل ادیان بروج و ریحان در این دور اعظم امر رحمان است . لواط و زنا حرام و كذلك غیبت و افتراء سال نوزده ماه و ماه نوزده روز است میشود سیصد و شصت و یک روز و چهارروز و بعضی از سالها هر چهارمین سال پنج روز از ایام زائده محسوب با ایام هاء و یا اعطاء موسوم و قبل از دخول بشهر صیام ایام اعطا را باید قرار داد و باطعام خود و اقوام و فقرا و مساکین پرداخت و به تسبیح و تکبیر و تمجید رب مجید بکمال فرح و انبساط مشغول شد در ایام سال نه روز اشتغال با امور بر اهل بها حرام است روز اول و دوم محرم بمناسبت تولد حضرت باب و حضرت بهاء الله روز پنجم جمادی الاولی بمناسبت بعثت حضرت باب بیست و هشتم شعبان بمناسبت شهادت حضرت باب روز اول و نهم و دوازدهم عید سعید رضوان که از سی و دوم عید نوروز شروع میشود تا دوازده روز بمناسبت اظهار امر علنی حضرت بهاء الله در بغداد و روز هفتم نوروز بمناسبت صعود آنحضرت و روز عید نوروز هم که عید فطر اهل بهاست پس این نه روز هفت روزش عید و دوازده روزش ماتم و سوگواری است و برای هر یک از این ایام ادعیه و مناجات و السواح و آیاتی است که در هنگام اجتماع احبا باید تلاوت شود

بر هر فرد بهائی واجب است که وصیت نامه بنویسد و اموال
 و دارائی خود را از روی عدل و انصاف تقسیم نماید
 و بوصیت او حتما باید عمل شود و هر گاه نفسی بدون
 وصیت مرد بحکم کتاب الله اموال و ترکه او بعد از مخارج
 دفن و کفن و ادای دیون و حقوق الله او چنانچه در
 جلسه دهم هم بمعرض شما رسید بر چهل و دو قسمت
 تقسیم می شود هفت صنف وارثند اول اولاد هیچده
 سهم از چهل و دو میبرد دوم زوجه یا زوج شش و نیم
 سوم پدر پنج و نیم چهارم مادر چهار و نیم پنجم برادر
 سه و نیم ششم خواهر دو نیم هفتم معلم يك و نیم سهم
 میبرند و از این اصناف هر گاه اولاد نبودند تمام سهمشان
 راجع به بیت العدل میشود و هر گاه اولاد بودند و
 سایرین نبودند هر صنفی نبود و ثلث سهمش با اولاد و يك
 ثلثش به بیت العدل میرسد و هر گاه طبقه اول کسه
 هفت صنفند هیچیک نبود بطبقه دوم که پسر و دو دختر
 برادر و خواهر متوفی است و ثلث کلیه ترکه میرسد و يك
 ثلث به بیت العدل و طبقه سوم که عموها و دایی ها و
 عمه ها و خاله ها باشند و طبقه چهارم که پسران و دختران
 آنان باشند نیز مانند طبقه دوم است و هر گاه هیچیک از
 طبقات اربعه نبودند تمام اموال به بیت العدل راجع

میشود که در امور لازمه عمومیه چنانکه قبلا عرض شد صرف نمایند و دختر و پسر در بهائیت بالمساوی ارث میبرند جز اینکه دارمسکونه و البسه مخصوصه متوفی مال پسر بزرگ است و سائرین راحقی بآن نیست مجازات سارق دفعه اول و دوم نفی از بلد و حبس است و اگر دفعه سوم مرتکب شود برپیشانی او علامتی قرار میدهند که بآن شناخته شود تا اینکه در هیچ بلده و شهری او را راه ندهند و از شرش مردم راحت باشند . اخذ ربح نقود از روی عدل و انصاف حلال و مانند سائر معاملات است . در بهائیت ازدواج تحقیق مییابد موقعیکه شرائط ذیل رعایت شود اول داماد و عروس از یازده سالگی گذشته باشند و قبل از این ذکر مواصلت جایز نیست دوم نامزد کردن از نود و پنج روز اگر بگذرد حرام است . سوم رضایت شش نفر باید حاصل شود اول رضایت داماد و عروس و ثانی رضایت ابوین داماد و ابوین عروس و بدون این ازدواج واقع نمیشود . چهارم دادن مهریه است که در شهرها نوزده مثقال نوزده نخودی طلا الی نود و پنج مثقال و در قری بهمین مقدار نقره و زیاده از این مبلغ حرام است حتی میفرمایند : چه در شهر و چه در ده اگر بهمان نوزده مثقال نقره قناعت نمایند بهتر است پنجم مجلس عقدی منعقد شود و عده از معاریف محل مجتمع گردند

و در حضور جمع مهر را از زوج تسلیم زوجه نمایند و خطبه
 نکاح تلاوت شود و بگوید " انا کُلُّ لِّلّٰه راضون " و زوجه هم
 بگوید " انا کُلُّ لِّلّٰه راضیات " و طرفین شهود قبالة
 ازدواج را که حاوی جریان امور است مهر و امضاء نمایند
 و بدون انقضاء مدت باید زفاف واقع شود و تاخیر نیفتد
 بحکم شریعت در بهائیت يك مرد بیش از یک زن نمیتواند
 بگیرد . ازدواج و وصلت با اهل هر دین و مذهب
 جایز است یعنی هم میتوان دختر از آنها گرفت و هم
 میتوان داد و وصلت هر قدر با جنس بعید باشد بهتر
 است چنانکه حضرت عبدالبهاء میفرماید . در ازدواج —
 حکمت الهیه چنان اقتضا مینماید که از جنس بعید باشد
 یعنی بین زوجین هر چند بعید بیشتر سلاله قویتر و
 خوش سیماتر و صحت و عافیت بهتر گردد . . . تا تواند
 انسان باید خویشی با جنس بعید نماید " ایضا میفرماید :
 " شبهة نیست که بقواعد مدنیت و طبابت و طبیعت
 جنس بعید اقرب از جنس قریب " در بهائیت متعه یعنی
 ازدواج موقت حرام است میفرماید :

و اما الازدواج الموقت حرمة الله فی هذا الکور المقدس
 و منع النفوس عن الهوی حتی یزئدوا برداء التقوی
 و هوالتزیه والتقدیس بین الملاء الاعلی " مردیکه مسافرت

نمود باید میقاتی را برای رجوع بسوی زوجه خود معین نماید و اگر مانعی پیش آمد کرد که نتوانست در رأس موعود بیاید باید خبر دهد و اگر نه خود آمد و نه خبرش باید نه ماه زوجه صبر نماید و سپس در اختیار زوج مختار خواهد بود . و اگر صبر کند بهتر است زیرا که خدا صابرين و صابرات را دوست دارد . اما طلاق در صورتی واقع میشود گسه بهیچوجه اصلاح ذات البین زوج و زوجه ممکن نشود در اینصورت خواه این عنوان از طرف زوج باشد و خواه از طرف زوجه باید اسم خود را در دفتر محفل محل ثبت نماید و از تاریخ ثبت یکسال کامل هم صبر کنند نه در این مدت زوج حق دارد زوجه دیگر اختیار نماید و نه زوجه میتواند زوج دیگر بگیرد و مصارف این مدت زوجه را باید زوج بدهد هرگاه مدت یکسال گذشت و پشیمانی حاصل نشد و راعیه محبتی نوزید طلاق واقع میشود و طرفین آزادند باز هم تا وقتی که با دیگری ازدواج نکرده اند تا هر وقت باشد میتوانند رجوع نمایند و با صحبت و رضایت و اگر زنی عمل منکری مرتکب شد و قضیه ثابت گردید در اینصورت اصطبار و نفقه ندارد . ترتیب کفن و دفن اموات این است که میت را تغسیل کنند و انگشتری بانگشتش نمایند که این آیه در نگیں آن منقوش باشد " قد بدئت من الله ورجعت الیه منقطعا عما سویه

و متمسکاً باسمه الرحمن الرحيم " و سپس او را در پنج شوب
از حریر یا پنبه به پیچند و در صندوق بلور یا سنگ محکم
و یا چوب سخت نهند و صلوة . میت بطور جماعت بآن بخوانند
و سپس در مکانی نزدیک دفن نمایند زیرا نقل میت زیادتر
از مسافت یکساعت زمانی حرام است .

اینها بود قسمتی از احکام که بنحو اختصار فهرست و ا
باطلاع شما رسید دیگر غور در این مسائل و تطبیق با
احتیاجات و مقتضیات عصر حاضر و آینده با خود شماست
پس آن مبادی عالیه روحانی و اداری بهائی با این
احکام مقدسه آسمانی چون جمع گردد تشکیل نظم بدیع
الهی دهد و در تحت هدایت بیت عدل اعظم و مباشرت
بیوت عدل خصوصی محلی و ملی بشرحیکه قبلاً عرض شد
چون بموقع اجراء و عمل گذارده شود عالم گستان گردد و
مصدق " اذاً تری الارض جنة الابهی " کاملاً تحقق یابد
و شهپر سعادت سایه بر شرق و غرب افکند .

س - میل داشتیم که از تاریخ و کیفیت پیدایش این نظم
بدیع هم مطلع شویم .

ج - اگر سعادت یاری کرد باز هم ملاقات میکنیم و در این
موضوع صحبت میداریم فعلاً امشب خسته ایم " این زمان
بگذار تا وقت دیگر " در خاتمه برای رفع کسالت و طلب

(۳۰۴)

عون و نصرت از درگاه حضرت احدیت این مناجات مبارک
از لسان اطهر حضرت عبدالبهاء صادر شده در این
مجلس تلاوت میکنم قوله العزیز :

هو الله

پروردگارا مهربانا این جمع توجه بتو دارنم
مناجات بسوی تو نمایند در نهایت تضرع بملکوت تو بتسل
کنند و طلب عفو و غفران نمایند خدایا این جمع را محترم
کن این نفوس را مقدس نما انوار هدایت تابان کن
قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر کن جمیع را در ملکوت خود
داخل فرما و در دوجهان کامران نما خدایا ما را لیلیم
عزیز فرما عاجزیم قدرت عنایت فرما فقیریم از کنز ملکوت
غنی نما علییم شفاعت کن خدایا برضای خود دلالت
فرما و از شعون نفس و هوی مقدس دار خدایا ما را بر
محبت خود ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما موفق
بر خدمت عالم انسانی کن تا بجمیع بندگانت خدمت نمائیم
جمیع خلقت را دوست داریم و بجمیع بشر مهربان باشیم
خدایا تویی مقتدر تویی رحیم تویی غفور و تویی بزرگوار .

فهرست مطالب کتاب مرآة الحقیقة
 ~~~~~

| مطالب                                                        | صفحه |
|--------------------------------------------------------------|------|
| مقدمه مؤلف                                                   | ۳    |
| جلسه اول - در موضوع                                          | ۴    |
| دین چیست و هدف از دین                                        | ۶    |
| عرفان ذات و عرفان صفات و اینکه عرفان<br>ذات غیر ممکن است .   | ۷    |
| عرفان صفات برد و قسم است .                                   | ۸    |
| عرفان مظاهر الهی عرفان الله و اطاعت<br>آنها عین اطاعة الله . | ۱۱   |
| دلیل بر وجود الوهیت .                                        | ۱۲   |
| جلسه دوم - مراتب و کیفیات روح                                | ۲۳   |
| دلائل علمای طبیعی بر اینکه انسان ابتدا<br>حیوان بوده         | ۲۵   |
| دلائل بر اصالت نوع انسان                                     | ۳۲   |
| امتیاز انسان بر حیوان                                        | ۳۴   |
| آثار روح انسانیه                                             | ۳۵   |

| مطلب                                                                                                        | صفحه |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------|
| جلسه سوم - دلائل بر وجود روح انسان                                                                          | ۴۰   |
| دلیل بر اثبات بقای روح .                                                                                    | ۴۴   |
| جلسه چهارم - چگونه بعد از مرگ<br>و تحلیل اجزاء بدن روح باقی ماند ؟                                          | ۵۳   |
| اگر عالمی غیز از این عالم هست چرا<br>ما نمی بینیم .                                                         | ۵۶   |
| حیات ابدی بچه وسیله تحصیل میشود<br>و مؤمن و غیر مؤمن چگونه پاداش و کیفر<br>اعمال خود را می بینند ؟          | ۵۸   |
| نفوسی که در این عالم قادر بر کسب<br>کمالات ایمانی و اخلاقی نیستند در آن<br>عالم - در چه حالند ؟             | ۶۳   |
| جلسه پنجم - مزایای دین                                                                                      | ۶۷   |
| اجزاء و اصول دین و اقسام مسائل دینی                                                                         | ۷۲   |
| اخلاقیات و معاملات و سیاسات در قوانین<br>موضوعه بشری موجود است در اینصورت<br>چه احتیاجی به قوانین انبیاست ؟ | ۷۳   |
| تعالیم انبیا روح دارد .                                                                                     | ۷۵   |



| مطالب                                                                                                                                                                            | صفحه |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------|
| لزوم تغییر ادیان                                                                                                                                                                 | ۷۶   |
| جلسه ششم - دین بهائی با ادیان قبل<br>چه فرقی دارد ؟                                                                                                                              | ۷۸   |
| چه ایجاب نموده که تعالیم بدعی تأسیس<br>شود مگر تعالیم قبل کافی نبود .                                                                                                            | ۷۸   |
| اخبار و بشارات کتب انبیای قبل در باره<br>ظهور مریی عالم انسانی                                                                                                                   | ۸۶   |
| چگونه این بشارات مصداق پیدا کرده و<br>موعود کل ملل کیست ؟                                                                                                                        | ۹۶   |
| جلسه هفتم - حضرت بهاءالله بچه وسیله<br>وقوه ای بشر را بسر منزل وحدت ویگانگی<br>میرساند و این بشارات را مصداق میدهد ؟<br>موانع وصول به وحدت عالم انسانی ویگانگی<br>نوع بشر چیست ؟ | ۹۸   |
| جلسه هشتم - عدم اعتبار احادیث لفظیه<br>از جمله باعث اختلاف تأویل آیات<br>کتب آسمانی است                                                                                          | ۱۰۱  |
|                                                                                                                                                                                  | ۱۱۱  |
|                                                                                                                                                                                  | ۱۱۳  |

| مطالب                                                                      | صفحه |
|----------------------------------------------------------------------------|------|
| از جمله موانع اتحاد ملل مرموزات کتب<br>آسمانی است                          | ۱۱۴  |
| از جمله علت اختلاف رؤسای دینند .                                           | ۱۲۰  |
| از احکام خاصه این ظهور اعظم حکم<br>ببطلان ورد طرفین از اهل اختلاف<br>است . | ۱۲۱  |
| جلسه نهم — تعدد لسان و اختلاف<br>در تعلیم و تعلم چگونه سبب اختلاف<br>است . | ۱۲۵  |
| تعلیم و تربیت واحد چه تأثیری در اتحاد<br>بشر دارد ؟                        | ۱۳۰  |
| تساوی حقوق رجال و نساء چه تأثیری در<br>وحدت و سعادت بشر دارد ؟             | ۱۳۲  |
| جلسه دهم — مسأله اقتصاد در دیانت<br>بهائیی                                 | ۱۳۷  |
| در حل مسأله اعتصاب                                                         | ۱۴۱  |
| جلسه یازدهم — قسمتی از لوح لاهه راجع<br>بقسمتی از تعالیم مبارکه            | ۱۵۵  |

| مطالعه                                                                                                                | صفحه |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------|
| ترجمه قسمتی از توقیعات مبارکه جنسرت<br>ولی امرالله که خطاب با حبابی غرب در<br>موضوع وقایع حتمیه آینده دنیا فرموده اند | ۱۶۱  |
| جلسه دوازدهم - مبادی و احکام و نظم<br>اداری .                                                                         | ۱۷۲  |
| جلسه سیزدهم - شرح حیات حضرت<br>عبدالبهاء                                                                              | ۱۹۱  |
| مسافرت حضرت عبدالبهاء با اروپا و امریکا<br>و اثرات آن .                                                               | ۱۹۳  |
| جلسه چهاردهم - مراجعت حضرت<br>عبدالبهاء از اروپا و امریکا بحیفا و عکا<br>تا پایان حیات مبارکه .                       | ۲۱۱  |
| راجع بالواح و صایا و تعیین مرکز و لاپت<br>امر حضرت شوقی ربانی                                                         | ۲۱۶  |
| بیت العدل اعظم عمومی                                                                                                  | ۲۲۰  |
| جلسه پانزدهم - انتخابات دیانت بهائی                                                                                   | ۲۲۷  |
| انتخابات ملی و بین المللی                                                                                             | ۲۴۳  |
| جلسه شانزدهم - در موضوع ایادی امرالله                                                                                 | ۲۴۸  |
| راجع به مخالفین و مفسدین و مخربین .                                                                                   | ۲۵۶  |

|                                                                                                                                         |     |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----|
| جلسه هفدهم - قسمتی از لوح مبارك<br>قرن در موضوع قوه نافذه شریعة الله<br>وتشکيلات امریه و پیشرفت امر در قرن اول<br>بهائی در سراسر جهان . | ۲۵۹ |
| جلسه هجدهم - در احکام روحانی<br>و اخلاقی و جسمانی                                                                                       | ۲۷۴ |
| جلسه نوزدهم - احکام عبادتیه از قبیل<br>صوم و صلوة حج و حقوق الله و ادعیه و<br>مناجات و غیره .                                           | ۲۸۹ |

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*